

UNIVERSAL
LIBRARY

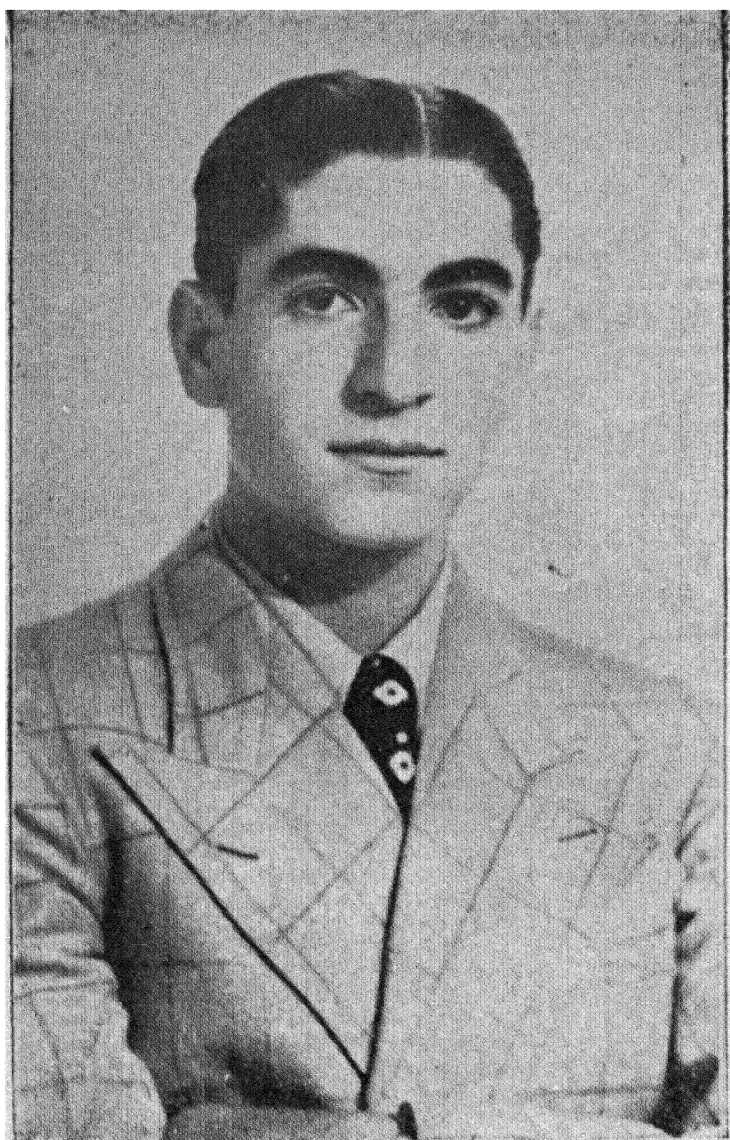
OU_228296

UNIVERSAL
LIBRARY

به پیشگاه والاحضرت همایون

ولایتعهد





تاریخ ایران و اروپا

جلد اول

مخصوص سال چهارم دبیرستانهای نظام

تألیف

عباس پرویز

حق چاپ محفوظ و مخصوص شرکت مطبوعات است

تهران - خیابان ناصر خسرو تلفون ۴۵۲۰

چاپ اول

۱۳۱۷

چاپخانه شرکت مطبوعات

بخش اول

تاریخ ایران

فصل اول

طاهریان

اصل و نسب مؤسس این سلسله شخصی بود بنام طاهر که در حدود سنه ۱۵۹ متولد شده است . طاهر پسر حسین بن مصعب از خاندانی ایرانی بود که در قریه هوشنج نزدیکی هرات زندگانی میکردند .

اولین کسیکه از این خاندان اشتهار فوق العاده پیدا کرده مصعب بن رزیق است که در فن کتابت مهارتی بسزا داشته در فضل و ادب و بلاغت نیز انگشت نما بوده است . مصعب در زمان خلافت عباسیان در خدمت سلیمان بن کثیر خزاعی دارای شغل کتابت بوده پس از چندی نیز بحکومت هرات منصوب شده است .

حسین بن مصعب پدر طاهر نیز شهرت زیادی داشت و در سنه ۱۹۱ وقتی که علی بن عیسی بن ماهان سردر اهارون الرشید در خراسان نسبت بوی مظنون شده خیال قتل او را داشت بحضور خلیفه رفت و هارون الرشید در حق وی باحترام و اعزاز تمامی رفتار کرد حتی در موقع مرگ وی در سال ۱۹۹ هارون الرشید در تشییع جنازه او حاضر بوده است .

طاهر پسر حسین مؤسس حقیقی این سلسله در سال ۱۸۰ از طرف علی بن عیسی بن ماهان بحکومت هوشنگ مستقر گردید و در سال ۱۹۵ از طرف مأمون که

در آن تاریخ در خراسان بود جهت جنگ با علی بن عیسی سردار امین که مأمور جدال با مأمون شده بود بریاست سپاهیان نائل آمد و با آنکه طاهر بیش از چهار هزار نفر همراه خود نداشت علی بن عیسی را شکست سختی داده سر او را بخدمت مأمون فرستاد.

در سال ۱۹۸ طاهر و هرثمه بن اعین از جانب مأمون مأمور فتح بغداد شدند و آن شهر را در تحت تصرف خود درآورده سر امین را بخدمت مأمون فرستادند. پس از این واقعه طاهر ملقب به ذوالیمینین شده است.

مأمون همواره در حق طاهر بتلطف و مهربانی تمامی رفتار میکرد بهمین مناسبت فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین وزیر مأمون بنای ضدیت و عداوت با طاهر را گذارد. مأمون که بر این قضیه اطلاع حاصل کرد حکومت شام را بطاهر داد تا از فضل بن سهل دور شده تقار بین ایشان خاتمه یابد ولی بعد از چندی مأمون طاهر را مأمور رفع طغیان نصر بن سیار نمود و طاهر در رقه شکست سختی بوی داد مأمون پس از این واقعه بطرف بغداد حرکت کرد اما قبل از این مسافرت امر بقتل وزیر خود فضل بن سهل داد (۲۰۲).

بمحض آنکه خلیفه بغداد رسید حکومت آن شهر را بطاهر سپرد (۲۰۴). چون همانطوریکه شرحش گذشت امین بتوسط طاهر بقتل رسیده بود مأمون همیشه در موقع ملاقات با وی دچار اندوه و حزن فراوانی میشد.

طاهر بهمین مناسبت در رعب و هراس بود و میل داشت که از بغداد دور باشد بالاخره بتوسط احمد بن ابی خالد یکی از ندمای خلیفه حکومت خراسان را گرفته در سال ۲۰۵ بدان ناحیه رفت.

این تاریخ ابتدای استقلال طاهریان است. خلیفه يك نفر را بعنوان خبرمدار یا والی برید برای تفتیش امور خراسان به همراه طاهر روانه کرد. میگویند طاهر روزی در مرو بر منبر رفته در موقع خواندن خطبه اسم مأمون را حذف کرد و شب همان روز فوت نمود (۲۰۷).

آنچه که مسلم است اینست که خلیفه بواسطه آنکه از کثرت جاه و جلال و قدرت طاهر سخت دچار خوف و ترس شده کسی را مأمور مسموم کردن وی نموده بود.

عبدالله بن طاهر

پس از مرگ طاهر طلحه پسر او بحکومت خراسان رسید
واقعه مهم دوران حکومت وی جنگ با حمزه خارجی و قتل
اوست وفات طلحه در سال ۲۱۳ اتفاق افتاده است. مأمون
که بمرگ طلحه آگاهی یافت بحکومت خراسان را به برادرش عبدالله داد. در همان
اوان خوارج در خراسان شروع باغشاش کرده بودند. مأمون عبدالله را مأمور رفع
این غائله نمود.

واقعه مهمی که در زمان حکومت عبدالله اتفاق افتاده جنگ وی بامر معتمد
خلیفه با مازیار بن قارن در سال ۲۲۷ است. مازیار قبول آئین خرم دینی را نموده
در طبرستان بنای شورش و طغیان را گذارده بود. عبدالله بزودی بر مازیار غلبه کرده
او را بیفداد خدمت خلیفه فرستاد.

پس از وفات معتمد خلیفه واثق بجای او نشست و مانند سابق حکومت خراسان
را در دست عبدالله باقی گذارد. تا سنه ۲۳۵ که تاریخ فوت عبدالله است واقعه
مهمی اتفاق نیفتاده است.

محمد بن طاهر

پس از فوت عبدالله پسرش طاهر و بعد از او محمد بن طاهر
در سال ۲۴۸ بحکومت خراسان نائل آمد. محمد بن طاهر
از همان ابتدای حکومت بنای شرب شراب و لهو و لعب را گذارده در سیاست مملکت
غفلت ورزید. بهمین واسطه مردم در طبرستان شروع بطغیان و شورش نمودند. باین
معنی که حسن بن زید علوی در سال ۲۵۱ بر ضد طاهریان قیام نموده سلیمان بن
عبدالله والی آن ناحیه را در جنگ سختی که واقع گردید از پای در آورد. از طرف
دیگر پسران عم محمد بواسطه حسد و رقابتی که با وی میورزیدند موجبات زحمت
او را فراهم میاوردند. کینه و عداوت پسران عم محمد روز بروز شدت میافت تا
آنکه در خفا معاهدهای بایعقوب بن لیث صفاری بسته او را وادار بحمله خراسان کردند.

یعقوب نیز که مترصد فرصت بود در سال ۲۵۹ بخراسان آمده تمام نواحی آنجا را در تحت نفوذ و اقتدار خویش در آورد و محمد را اسیر نمود . و باین ترتیب بدوران حکومت طاهریان خاتمه داد .

امرای طاهری همواره با عباسیان رابطه دوستی و و داد داشته اند و علاوه بر حکومت خراسان شجنگی بغداد هم با آنان بوده است . این خاندان بسیار علم دوست و هنر پرور بودند چنانکه طاهر ذوالیمینین در پرورش شعرای بلیغی ابراز کرده بآنان صلوات گزافی عطا نموده است .

این سلسله در دوره حکومت خود ابنیه و عمارات متعددی بناء کرده اند . عمارت شادباخ در نیشابور مطابق بعضی از اقوال از عبد الله بن طاهر است .

فصل دوم

صفاریان

یعقوب لیث دولت عباسی از اواسط قرن سوم هجری رو بزوال و انحطاط گذارده بود و دیگر آن شوکت و عظمت سابق را نداشت. خلفای عباسی از اطراف و جوانب همواره بر اثر طغیانها و شورش های متوالی دچار زحمت و اشکال بودند.

امراء و بزرگان مملکت در جمیع منصرفات عباسیان چه در افریقا و چه در آسیا سر با استقلال بر آورده به احکام و اوامر حکومت مرکزی اطاعت نمی کردند. در همان اوان یعنی در بحران هرج و مرج خلفای عباسی بکنفر ایرانی که خیال تجدید استقلال مملکت خود را داشت بنام یعقوب بن لیث صفاری يك نفر روبگر زاده روی کار آمد. این شخص بواسطه علاقه ای که بوطن خود و نفرنی که نسبت بعباسیان داشت امیخواست هرچه زود تر ایران را از شر اجانب رهائی دهد.

لیث دارای چهار پسر عمر و طاهر. علی و یعقوب بوده است. علی بخدمت رافع بن هرثمه در آمد طاهر در بست کشته شد و یعقوب و عمرو بسلطنت رسیدند. یعقوب در ابتدای امر بشغل روبگری که همان حرفه پدرش بود مشغول شد ولی چون صاحب طبیعی عالی بود میل نداشت که همیشه به پستی زندگی نماید بهمیز

مناسبت بفکر راه زنی و عیاری افتاده جمعی را بدور خود آورد و در سر راه ها مشغول دزدی شد .

چون در همان اوان خوارج در خراسان بنای طغیان و شورش را گذارده بودند صالح بن نصر کنانی مطوعی از طرف خلیفه برای رفع این غائله مأمور شد . اما پس از سرکوی خوارج اشتها فوق العاده پیدا کرده یعقوب و عمرو که همواره خیال ریاست و ترقی را در سر داشتند بخدمت وی در آمدند . صالح نیز با آنان به ملاطفت و مهربانی رفتار کرده ایشان را جزو همراهیان خویش پذیرفت . پس از فوت صالح یکنفر دیگر بنام درهم بن حسین بجای وی منصوب شد اما چون شخصی بی کفایت بود اشکریان بر وی شوریده دور یعقوب را گرفتند . بر اثر این پیش آمد کار یعقوب بالا گرفت و روز بروز بر عده همراهانش افزوده میشد .

یعقوب باتفاق این لشکریان سیستان را در سال ۲۵۳ تصرف کرد و در همان سال بر رتبیل (زنبیل) پادشاه کابل نیز دست یافته وی را بخدعه مقتول ساخت (۲۵۳) .

سپس هوشنج و هرات را تسخیر کرده بجانب فارس لشکر کشید . والی آن ناحیه علی بن الحسین در مقابل یعقوب تاب مقاومت نیاورده تسلیم شد و باین ترتیب فارس نیز جزو متصرفات امیر صفاری در آمد (۲۵۵) .

در سال ۲۵۶ این پادشاه بدیلم لشکر کشیده آنجا را در تحت نفوذ و سلطه خود در آورد و چون در همان اوان بوی خبر رسید که خوارج بنای شورش و طغیان را گذارده حصار کרוخ را در نزدیکی هرات متصرف شده اند با لشکری عظیم بدان جانب روانه شده عبد الرحمن خارجی رئیس آنان را دستگیر نمود (۲۵۷) .

یعقوب پس از این واقعه بسیستان مراجعت کرده بدفع عبدالله بن صالح یکی از متنفذین آن ناحیه که سر بشورش در آورده بود پرداخت . سپس بعزم ملاقات محمد بن طاهر عازم نیشابور شد . اما چون محمد از پذیرفتن وی امتناع نمود یعقوب کینه ویرا در دل گرفت و در موقع مراجعت از نیشابور در سه منزلی این شهر عموزادگان

محمد بن طاهر بخدمت او آمده بر ضد وی با یعقوب همدستان شدند و همانطوریکه در مبحث طاهریان اشاره شد یعقوب در سال ۲۵۹ به نیشابور لشکر کشیده محمد بن طاهر را اسیر کرد.

معتمد بن یحیی
محرابه یعقوب با
معتمد خلیفه

یعقوب پس از فتوحات پی در پی خود بمعتمد خلیفه نامه ای نوشته علاوه بر حکومت خراسان و سیستان درخواست نمود که به بغداد رفته مراسم طاعت و بندگی را نسبت بخلیفه انجام دهد. معتمد با اعطاء حکومت خراسان. جرجان ری و فارس بانضمام شرطکی (شحنکی) بغداد موافق بود اما راجع بر رفتن وی ببغداد مخالفت میورزید بهمین مناسبت یعقوب بنای تهدید خلیفه را گذارده با جمعی کثیر عازم بغداد شد.

برادر خلیفه الموفق با عده زیادی از لشکریان از بغداد بطرف اهواز برای مجادله با یعقوب حرکت کرد.

در نزدیکی دیر العاقول پس از تلاقی فریقین با وجود ابراز جلادت و شجاعت فوق العاده یعقوب از موفق شکست خورده باهواز عقب نشینی نمود (۲۶۵). و در همانسال بمرض قولنج مرد.

میگویند در موقعیکه یعقوب در بستر بیماری بود خلیفه کسی را با تحف و هدایای زیاد بانضمام فرمان حکومت فارس پیش او فرستاد تا دیگر اقدام بچنگ نکند یعقوب امر داد قدری پیاز و نان خشک و یک قبضه شمشیر پیش فرستاده خلیفه آوردند بعد از این مقدمات یعقوب روی بفرستاده خلیفه کرده گفت بخلیفه بگو که من خسته و وامانده ام شاید هم که بمیرم در اینصورت تو از دست من خلاص خواهی شد و منم از تو. اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حکم خواهد بود. اگر تو غالب آمدی من با این نان و پیاز ساخته ترك حکومت میکنم. رسول هنوز ببغداد نرسیده بود که یعقوب فوت کرد.

یعقوب بسیار غیور و شجاع بود. در مواقع سختی و بدبختی از خود مقاومت شدیدی نشان میداد چنانکه از رویگری بمقام بلند پادشاهی رسید و باندازه ای ثروت و

غنیمت بدست آورد که از حساب و قیاس خارج بود. در محاربات اغلب با عده کمی از لشکریان در اثر زیرکی و فطانت و حسن سیاست بر جمعیت دشمن غلبه مییافت.

عمر و لیث بعد از تصرف بمقوب برادرش عمرو لیث بفرمان معتمد خلیفه بحکومت خراسان و سیستان و فارس منصوب گردید. اما

در آن اوان عبد الله خجستانی یکی از متنفذین امرای طاهریان در نیشابور علم طغیان بر افراخت و بنای مخالفت و ضدیت با عمرو لیث را گذارد. باین معنی که عبد الله خجستانی در سال ۲۶۷ بهرات آمده عمرو را در محاصره آورد ولی چون نتیجه ای عاید او نشد دست از محاصره برداشته بطرف سیستان حرکت کرد. عده ای از سران لشکر و کسان او منجمله شادان و مسرور از ترس عبد الله خجستانی در قلعه شهر پناهنده شدند. عبد الله این بار هم از محاصره آنجا نتیجه ای نبرده بطرف نیشابور رفت و در آن سر زمین با عمرو لیث جنگ کرده او را شکست داد.

عبد الله خجستانی پس از این فتح نیشابور را در معرض قتل و غارت سپاهیان خود در آورد.

از وقایع مهم دوران امارت عمرو لیث غیر از جنگ وی با اسمعیل سامانی که ذیلا شرح داده خواهد شد لشکر کشی او بمازندران جهت سرکوبی رافع بن هرثمه است. رافع بهمراهی حکام مازندران بنای مخالفت با عمرو را گذارده بود عمرو با سپاهیان عظیم بدان ناحیه رفته رافع را در جنگ مختصری شکست داد.

رافع پس از این شکست بباورد فرار اختیار نمود و از آنجا نیز چون همواره عمرو لیث در تعقیب او بود خارج شده راه نخشب را گرفت اما در ضمن راه عمرو لیث جلوی او را گرفته مغلوبش کرد.

بر اثر این واقعه جمع کثیری از لشکریان رافع سپاهیان عمرو لیث پیوستند و چون رافع کار را بدین منوال دید برای طلب مساعدت نزد پادشاه خوارزم رفت اما پادشاه خوارزم وی را کشته سرش را بخدمت عمرو لیث فرستاد.

محاربة عمرو لیث با
اسمعیل سامانی

عمرو لیث پس از دفع رافع بن هرثمه اعتبار و شوکت فوق العاده‌ای پیدا کرد تا آنجائیکه از معتضد خلیفه عباسی در خواست حکومت ماوراء النهر را که با اسمعیل سامانی بود نمود خلیفه

هم فرمان حکومت آن ناحیه را بتوسط حاجب خود بنام جعفر پیش عمرو فرستاد مقصود خلیفه این بود که بوسیله وادار کردن عمرو و جنگ با اسمعیل از نفوذ وی بکاهد. عمرو بن لیث پس از بدست آوردن فرمان حکومت ماوراء النهر ابتدا تهیه سپاهیان دیده سرداری سه نفر از معتبر ترین امراء خود (محمد بن بشر، علی بن شروین و احمد دراز) آنان را برای جنگ با اسمعیل سامانی روانه کرد.

این سپاهیان که بمنزله مقدمه الجیش قوای عمرو لیث بودند در سال ۲۸۶ از اسمعیل شکست عظیمی خورده بکلی از پای در آمدند.

عمرو لیث که در آن تاریخ در نیشابور بود پس از اطلاع باین شکست با ۱۲ هزار مرد جنگی از آنجا بطرف ماوراء النهر حرکت کرده در بلخ با اسمعیل مقابل شد میگویند پس از صف آرائی دولشکر اسب عمرو لیث بر اثر آهنک طبل بنشاط در آمده او را با خود بمیان سپاهیان اسمعیل برد و بدین ترتیب بدون اینکه جنگی اتفاق افتد با صدای طبل عمرو گرفتار دشمن شد و بعضی دیگر میگویند چون عمرو لیث تاب مقاومت نداشت اسب وی در گداز فرو مانده اسیر گردید (۲۸۷).

اسمعیل عمرو را بیغداد بخدمت معتضد خلیفه فرستاد و خلیفه او را محبوس ساخت بعضی روایت کرده اند که خلیفه قبل از وفات خود یکی از خدام را بزنندگان جهت قتل عمرو فرستاد و برخی دیگر میگویند که چون در حبس باو غذا ندادند از کرسنگی مرد (۲۸۹).

عمرو لیث یکی از پادشاهان سائس و کافی و خردمند ایران بوده در امور لشکری ترتیبات و تنظیمات صائبی داده است و جهت آنکه اختلافانی بین امراء و رؤسای لشکری بروز نکند مقتضی مخصوصی جهت رسیدگی بکارهای آنان میگماشت تا اگر فکر خیانتی در آنان ایجاد گردد بزودی ایشان را معزول نماید. این پادشاه شعر دوست

و شاعر پرور هم بوده است .

بازماندگان صفاریان

محمد پسر عمرو در سال ۲۷۴ در حیات پدرش فوت کرد و سپاهیان بعد از مرگ عمرو پسر محمد را که طاهر نام داشت بامارت برگزیدند . طاهر چند سالی در سیستان بالاستقلال حکومت میکرد تا در سال ۲۹۶ اسمعیل سامانی بر او غلبه یافته وی را ببغداد فرستاد بعد از طاهر حکومت به پسرش احمد رسید . اما نه احمد و نه پدرش طاهر اهمیتی در تاریخ دارند و در واقع بعد از دستگیر شدن عمرولیث دیگر از این خاندان کسی که بتواند دنباله کارهای یعقوب و عمرو را بگیرد به روی کار نیامد .

فقط در نیمه دوم قرن چهارم خلف بن احمد که مردی سائنس و کاردان بود تا اندازه ای بتجدید و احیای نام خاندان خود پرداخت .

خلف بن احمد چون مادر خلف بن احمد بانو دختر عمرولیث صفاری است این شخص در تاریخ بامیر خلف بانو نیز معروف میباشد .

خلف در سال ۳۵۳ جهت زیارت مکه بهحجاز رفت و قبل از مسافرت طاهر بن الحسین داماد خود را بجای نشینی و نیابت خویش در سیستان گذاشت در موقع غیبت او طاهر باغوای جمعی از بزرگان و متنفذین سیستان سربشورش و طغیان برآورده در موقع مراجعت بسیستان از ورود وی بآن ناحیه ممانعت نمود و باتفاق جمعی از لشکریان سامانی سیستان را فتح کرد . خلف پس از این پیشرفت لشکریان منصور را به پیش اوروانه کرد بهمین مناسبت طاهر بن الحسین بر جرئت خود افزوده دوباره سیستان را بهچنگ آورد . خلف ناچار در دفعه ثانی از منصور طلب مساعدت نموده دوباره بر مملکت خود دست یافت و حسین بن طاهر را که پس از مرگ پدرش (طاهر بن الحسین) قدرت و نفوذی حاصل کرده بود وادار بتسلیم نمود . حسین بن طاهر پس از شکست ازخلف بخدمت منصور بن نوح رفته امان خواست و در دربار وی باقی ماند .

خلف در زمان نوح بن منصور که بجای پدر بر تخت سلطنت سامانیان نشسته بود علم طغیان بر افراخت نوح نیز حسین بن طاهر خواهر زاده خود خلف را جهت

دفع وی فرستاد. خلف در قلعه ارگ یکی از قلاع مستحکم سیستان متحصن شد و با وجود اینکه ۷ سال در محاصره بود حسین بن طاهر کاری از پیش نبرده بدربار سامانیان مراجعت کرد نوح چون این بدید سردار نامی خود ابوعلی سیمجو را بجسک وی فرستاد. چون ابوعلی و خلف با یکدیگر رابطه داد و دوستی داشتند ابوعلی بخلف پیغام فرستاد که از حصار ارگ خارج شده بقلعه دیگری برود تا بدین وسیله صورت فتحی حاصل نوح بن منصور شده دست از تمقیب او بردارد. خلف هم مطابق گفته ابوعلی رفتار کرده از حصار ارگ بقلعه طق رفت.

خلف چون میدانست که دولت سامانیان بر اثر پیشرفت کار غزنویان روبزوال و اضمحلال میرود با کمال قدرت و استقلال در سیستان حکومت میکرد.

در موقعی که ابوناصر سبکتکین بفتح هندوستان رفته بود خلف کشمکش خلف با سبکتکین از غیبت وی استفاده کرده بست را منصرف شد و خراج يك و محمود غزنوی ساله را از مردم گرفت و وقتیکه سبکتکین بایران رسید بسیار خشمناك شده بخیال گوشمالی خلف افتاد اما چون او خود را مرد جنگ با سبکتکین نمیدانست مقدار زیادی تحف و هدایا بخدمت سبکتکین فرستاده معذرت خواست و سبکتکین هم از جوانمردی ویرا بخشیده حکومت سیستان را دوباره بدو واگذار کرد.

بر اثر تجاوزات خلف به نقاط دیگر و تعرضات وی بکرمان که در آن تاریخ در دست دیالمه بود همواره کینه و کدورتی در نهاد سبکتکین نسبت بخلف وجود داشت اما بر اثر لیاقت و کاردانی ابو الفتح بستی منشی معروف بین سبکتکین و خلف جنگی واقع نشد تا آنکه سلطان محمود غزنوی که پس از سبکتکین پیادشاهی رسیده بود برای خاتمه دادن بکار خلف بسیستان لشکر کشید. ثلث توجه سلطان محمود بسیستان هجوم و تجاوز طاهر پسر خلف بقرهستان و خراسان بوده است.

سلطان محمود در سال ۳۷۴ بسیستان آمد خلف که خود را قادر بمقاومت با وی نمیدید در حصار اصفهد متحصن شد. محمود هم آن ناحیه را محاصره کرد

و چون نزد يك بود قلعه گشاده شود خلف با هدایای فراوانی بخدمت سلطان آمده معذرت خواست و محمود دوباره حکومت سیستان را بار سپرد.

چندی پس از این واقعه طاهر که با پدر خود خلف دل خوشی نداشت بکرمان رفته بهمراهی امراء و متنفذین آن ناحیه برابوموسی حاکم کرمان از طرف بهاء الدوله دیلمی دست یافت.

طاهر چون شنید که جمعی از سپاهیان بهاء الدوله بعزم سرکوبی وی عازم کرمان شدند آنجا را ترك گفته بخدمت پدر برای عذر خواهی رفت ولی خلف او را دستگیر کرده کشت. قتل طاهر باعث ضدیت امراء با خلف و دعوت سلطان محمود جهت فتح سیستان گردید.

سلطان محمود با سپاهيانی عظیم بدان سر زمین آمد و چون خلف بواسطه عدم محبوبیت همراهیان زیادی نداشت در قلعه کاخ متحصن شد. کسان محمود پس از قلیل مدتی قلعه را متصرف شده (۲۹۳) امر بکشتن امراء خلف داد خلف که کار را بدین منوال دید خود را بیای محمود انداخته مقداری جواهر قیمتی نثار قدوم او نمود. در همین موقع است که محمود را خلف بلفظ سلطان خطاب کرده است (خلف اولین کسی است که محمود غزنوی را بلقب سلطان خواند) خلف پس از این واقعه بامر سلطان بجر جان رفت و پس از چندی اقامت در آن ناحیه (۳۹۷) بگردبزر روانه شد و در هماغا باقی بود تا اینکه در سال ۳۹۷ فوت کرد.

خلف بن احمد از فضلا و علماء عصر خود بوده از حیث سخاوت و بخشش کمتر نظیر داشته است. این امیر خدمات نمایانی بعالم علم و ادب کرده در پرورش شعرا و فضلا همواره سعی بلیغی نموده است.

بعد از خلف دیگر اسمی از این خاندان در تواریخ ذکر نشده است.

فصل سوم

سامانیان

ابتدای کار آنان نسب سامانیان بیادشاهان ساسانی میرسد. باین معنی که سامان خدا یکی از اجداد این خاندان از اعقاب بهرام چوبینه بوده است. سامان خدا در دهی که بنام سامان نزدیک شهر بلخ بوده تولد یافته است و در حوالی سنه ۱۶۶ بواسطه شورش و طغیانی که در بلخ اتفاق افتاده بود از آنجا فرار کرده پیش اسد بن عبد الله والی خراسان رفت اسد هم با او بمهربانی و ملاحظت رفتار کرده حکومت بلخ را بوی سپرد.

پس از وفات اسد بن عبد الله سامان خدا بیادگار او یکی از فرزندان خود نام اسد داد. سامان در موقعیکه مأمون در مرو بود بتوسط وی از آئین زردشتی دست برداشته مسلمان شد.

اسد بن سامان چهار پسر بنام نوح، احمد، یحیی و الیاس داشت. وقتی که رافع بن لیث یکی از اعقاب نصر بن سیار در خراسان بنای طغیان و شورش را بر ضد هارون گذارده بود هارون با پسرش مأمون جهت دفع وی بدان ناحیه آمد و از پسران اسد درخواست کمک و مساعدت نمود. ایشان هم در دفع غائله رافع کمک های نمایی بمأمون کرده اند.

پس از مراجعت مأمون بخراسان و رسیدن بخلافت حکومت خراسان را بیکی از امراء خود بنام غسان بن عباد داده بوی سپرد که با پسران اسد بیاس خدمات ایشان برفق و مدارا رفتار کند. غسان هم در سال ۲۰۴ حکومت نقاط مختلفه ماوراءالنهر را بآنان داد.

پس از غسان حکومت خراسان بطاهر بن الحسین رسید و او هم مثل سلف خود حکومت نواحی فوق را در دست پسران اسد باقی گذارد. احمد دارای هفت پسر بنام نصر. ابو یوسف. ابو زکریا یحیی. ابوالاشعث اسد. اسحق. اسمعیل و ابو غانم حمید بود.

از میان این پسران نصر که فرزند ارشد او بود بجای پدر بحکومت رسید و خلیفه عباسی در سال ۲۵۰ حکومت سمرقند و در سنه ۲۶۱ امارت کلیه ماوراءالنهر را بدو مفوض داشت.

در همان اوان بواسطه ظهور یعقوب لیث صفاری خراسان دچار فتنه و آشوب بزرگی گردید و این فتنه بماوراءالنهر هم سرایت کرد. بهمین واسطه علماء و دانشمندان بخارا از نصر بن احمد درخواست کردند که یکنفر را برای حکومت بخارا و رفع طغیان بفرستد نصر هم در سال ۲۶۰ برادر خود اسمعیل را بطرف بخارا روانه کرد. اسمعیل که قرار گذارده بود در مقابل این حکومت هرسال ۵۰۰ هزار درهم به اسمعیل بپردازد بوعده خود وفا نکرد. بهمین مناسبت نصر در سال ۲۷۲ بجنگ اسمعیل شتافت. در محاربه ای که بین طرفین اتفاق افتاد کار بر اسمعیل سخت شده بتوسط رافع بن هرثمه درخواست صلح از برادر نمود (۲۷۳)

نصر هم استدعای ویراپذیرفته با شرط پرداخت ۵۰۰ هزار درهم هرسال حکومت بخارا را دوباره بوی سپرد اما چون باز اسمعیل پس از مراجعت برادر از ادای مبلغ مزبور امتناع ورزید نصر با لشکریانی عظیم عازم بخارا شد. در جنگی که اتفاق افتاد نصر با وجود ابراز شجاعت فراوان اسیر اسمعیل شد (۲۷۵). اسمعیل در حق برادر با احترام و اعزاز رفتار کرده وی را در بخارا بتخت نشاند. نصر پس از مدتی بسمرقند

رفت و در سال ۲۷۹ فوت نمود .

اسمعیل بن احمد پس از فوت نصر امیر اسمعیل حکومت ماوراء النهر را در تحت اختیار خود در آورد و فرمان حکومت این ناحیه از طرف معتضد خلیفه در سال ۲۸۰ برای او فرستاده شد .

چنانکه در مبحث راجع به صفاریان مذکور شد در سال ۲۸۷ اسمعیل با عمرو ولایت صفاری جنگی کرده در این جنگ عمرو اسیر وی شد بعد از این فتح تمام نواحی خراسان و قسمت شرقی ایران ضمیمه متصرفات اسمعیل سامانی شده فرمان حکومت آن نواحی را هم از خلیفه گرفت .

در همان اوان محمد بن زید بن محمد علوی در گرگان و طبرستان به مخالفت با اسمعیل برخاست اسمعیل محمد بن هارون را جهت دفع وی بدان نواحی فرستاد محمد بن هارون محمد بن زید علوی را دستگیر کرده به خدمت اسمعیل فرستاد . اما پس از چندی خود او هم سر بطنغان در آورد . بهمین مناسبت اسمعیل با جمع زیادی از سپاهیان بطرف ری حرکت کرد . در جنگی که اتفاق افتاد اسمعیل بر هارون غلبه کرده و برا باتفاق دو پسرش اسیر نمود (۲۸۹) .

واقعه مهمی تا سال ۲۹۵ که تاریخ وفات اسمعیل است اتفاق نیافته است . این امیر مردی کافی و عادل بوده در سیاست قوتی تمام داشت و بحفظ روابط دوستی ووداد با خلفای عباسی میکوشید . بفضلاء و علماء احترام فوق العاده ای میگذاشت و در دوران حکمرانی او دامنه متصرفات سامانیان که ابتدا منحصر بماوراء النهر بود تا طبرستان و عراق و کرمان وسعت یافت . کسیکه در پیشرفت سیاست اسمعیل خدمات نمایانی کرده وزیر معروف او ابوالفضل بلعمی میباشد (وفاتش در سنه ۳۲۹) که وزارت برادرش نصر را هم داشته است .

اسمعیل در موقع مرگ پسر خود احمد را ولیعهد کرد این امیر احمد بن اسمعیل پس از رفع فتنه و اغتشاشی که در بخارا بتوسط امراء و بزرگان برپاشده بود جهت دفع اسحق بن احمد عم خود که در خراسان شروع بطنغان نموده

بود عازم آن ناحیه شد و پس از غلبه بر وی در سال ۲۹۷ بجانب ری شتافت تارفع اغشاش آن ناحیه را بنماید . احمد پس از چندی اقامت در آن سر زمین و اداره امور ری بخیال جنگ با معدل بن لیث که بنای ضدیت را با وی گذارده بود افتاد و سپاهبانی سرداری چند نفر از معاریف بزرگان خود از قبیل حسین بن علی مروزی . احمد بن سهل . و محمد بن مظفر محتاج چغانی سیستان فرستاد .

معدل بن لیث که خود را قادر بمقاومت نمیدید بالاخره دست از جنگ و ستیزه برداشته قرار صلح را گذارد و خود بانفاق حسین بن علی مروزی به بخارا خدمت احمد بن اسمعیل سامانی رفت . امیر سامانی حکومت سیستان را به منصور بن اسحق داد . حسین بن علی مروزی که میل داشت این شغل بار داده شود بنای بدکونی از منصور بن اسحق پسر عم خود گذارده حکومت سیستان را از پادشاه درخواست کرد اما احمد بن اسمعیل با این پیشنهاد موافقت نکرده سیمجور دوانی را بامارت سیستان منصوب گردانید (۳۰۰) .

احمد بن اسمعیل در سال ۳۰۱ در حوالی رود خانه سیحون بدست جمعی از غلامان خود کشته شده جسد او را از آنجا ببخارا بردند .

نصر بن احمد
پس از قتل احمد بن اسمعیل پسر وی نصر که طفلی هشت ساله بود بر تخت سلطنت جلوس کرد .

نصر بن احمد بمحض اینکه بیادشاهی رسید ابتدا امر بقتل غلامانی که در کشتن پدرش شرکت داشته داد و در مدت ۳۳ سال سلطنت خود پیوسته با مردم به عدل و داد رفتار کرده است . وزارت وی با ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی یکی از رجال عالی قدر و فاضل آن عصر بوده است .

بر اثر حسن سیاست و کاردانی ابن وزیر لایق کلیه امور مملکتی صورت نظم و ترتیب بخود گرفت و تمام بزرگان و امرائی را که بر ضد نصر بن احمد قیام کرده بودند با کفایت و لیاقت هر چه تمامتری بجای خویش نشاند .

در سال ۳۰۲ نصر بخیال دفع عم پدر خویش بنام منصور بن اسحق که در

سمرقند علم شورش و طغیان را بر افراخته بود افتاد و بتوسط حمویه بن علی یکی از سرداران خود در ناحیه خرتنگ نزدیکی بخارا بروی غلبه یافت منصور بن اسحق پس از این شکست فراری شده از نصر بن احمد امان خواست پادشاه هم امر داد که به بخارا بیاید. پس از ورود وی بدان ناحیه نصر در باره وی با احترام و مهربانی تمامی رفتار کرده تا آخر عمر او را در بخارا نگاهداشت.

حسین بن علی مروزی پس از مرگ احمد بن اسمعیل بر هرات تسلط یافته طمع در تاج و تخت سامانیان بسته بود. بهمین واسطه بالشکریانی فراوان بطرف نیشابور حرکت کرد. نصر بن احمد احمد بن سهل را از بخارا بجلوی او فرستاد و این سردار هرات را بعد از محاصره فتح کرد.

حاکم هرات که منصور ابوعلی برادر حسین بن علی مروزی بود از احمد بن سهل درخواست امان و زینهار نمود و بخدمت او در آمد (۳۰۶) احمد بن سهل در نیشابور بر خود حسین بن علی دست یافته ویرا محبوس ساخت.

در اوایل سال ۳۱۷ نصر بن احمد برادران خود ابراهیم یحیی و منصور را که در سر سودای سلطنت را میپختند بحبس انداخت. در مدت حبس این سه نفر بتوسط یکی از خدام بنام ابوبکر معروف بطباخ از حبس فرار کرده موجبات زحمت پادشاه را فراهم آوردند.

از طرف دیگر باعث شورش و طغیان بزرگان بخارا شده عمال نصر بن احمد را بقتل میرساندند. بهمین واسطه سلطان با جمعی از سپاهیان از نیشابور ببخارا رفت چون ابوبکر طبخ و پسر حسین بن علی میخواستند نصر بن احمد را از گذشتن جیحون مانعت نمایند پادشاه بمحمد بن عبد الله بلعمی که در آن تاریخ وزارت با او بود دستور داد که با و عد و وعید بزرگان بخارا را بر سر تسلیم بیآورد وزیر هم نامه ای بدیشان نوشته وسائل رفتن سلطان را به بخارا فراهم آورد. نصر بن احمد بآسانی بر ابوبکر طبخ دست یافته ویرا بقتل رسانید و باین ترتیب بشورش برادران خود که هر يك پس از این قضیه بجایی فرار کردند خاتمه داد.

یکی از وقایع مهم دوران امارت نصر بن احمد شورش ماکان بن کاکی است .
 باین معنی ماکان که یکی از امراء آل زیار بود باتفاق وشمگیر بن زیار در طبرستان
 و کرکان بنای مخالفت با سامانیان را گذارده بود نصر بن احمد در سال ۳۲۸ ابوعلی
 چغانی سپهسالار عساکر خراسان را با جمعی از سپاهیان مأمور رفع فتنه ماکان نمود
 و پس از زد و خورد های زیاد بالاخره بر وی غلبه کرد و ماکان دو معرکه بقتل
 رسید (۳۲۹) .

ابوعلی سر ماکان را با جمله مختصر فا ماکان فصار کاسمه بخدمت پادشاه فرستاد .
 چندی پس از این واقعه وشمگیر دوباره شروع بشورش و طغیان نمود . ابوعلی چغانی
 در سال ۳۲۱ وی را در ساریه مازندران شکست سختی داد . پس از این شکست
 وشمگیر متعهد شد که سر از اطاعت سامانیان نپیمچد . ابوعلی پس از این حادثه بکرکان
 رفت و در آنجا مطلع شد که نصر بن احمد فوت کرده است (۳۲۱) .

میکویند نصر بن احمد زمستان را در بخارا و تابستان را در سمرقند یا یکی
 از شهر های دیگر خراسان میگذرانید . سالی بجای سرقند بهرات رفت و چون از
 هر حیث اسباب تمتع و خوشی برای او فراهم بود اقامت در هرات را ببخارا ترجیح
 میداد و هر سال مراجعت بآنجا را عقب می انداخت تا آنکه مدت چهار سال در هرات
 ماند . تمام امراء لشکر که در این سفر با او همراه بودند از زن و بچه و خاندان خود
 دور افتاده امیر هم اجازه آنکه خانواده آنها بلشکرگاه بیایند نداده بود . بهمین واسطه
 متدرجاً امراء و بزرگان از اقامت در هرات متننگ آمده حتی خیال طغیان و شورش
 راهم برضد امیر نصر داشتند . بزرگان و امراء حيله ای اندیشیده برودکی شاعر متوسل
 شدند که در مقابل ۵ هزار دینار شعری بسازد که در مزاج امیر اثر کرده حاضر به
 بازگشت ببخارا گردد . رودکی قصیده معروفی را که مطلع آن این است سرود :

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید هدی

این قصیده طوری در امیر تأثیر کرد که مطابق گفته نظامی عروضی سمرقندی بی موزه
 بر اسب سوار شده ببخارا مراجعت کرد .

نوح بن نصر بعد از نصر بن احمد در ماه شعبان ۳۳۱ پسرش نوح به امارت رسید در ابتدای سلطنت محمد بن احمد الحاکم وزارت او را داشت. از وقایع مهم سلطنت وی شورش احمد بن حمویه میباشد که بالاخره در سال ۳۳۲ بر وی دست یافت.

در سال ۳۴۴ اهالی مرو بنای شورش و طغیان را بر ضد نوح گذاردند امیر نوح برای دفع این غائله بمرو رفت و چون حاسدین احمد بن حمویه این شورش را بتحریر او میدانستند در پیش امیر از وی بدگوئی کردند و پادشاه نیز او را بقتل رسانید (۳۳۵).

واقعه مهم دیگری که در دوران امارت نوح اتفاق افتاده طغیان ابوعلی چغانی بر ضد او و همراهی با ابراهیم عم پادشاه سامانی است باین معنی که بانفاق ابراهیم برنیشابور و سرخس و مرو دست یافته در شهر اخیر خطبه بنام ابراهیم خواند (۳۳۵). سپس بخارا را نیز از چنگ امیر نوح بیرون آورده مدتی در آنجا اقامت گزید و چون اهالی خیال قتل او را داشتند از آنجا هزیمت جسته بنخشب رهسپار شد. ابراهیم چون این بدید از امیر نوح درخواست امان نمود. امیر هم پس از دادن امان ببخارا مراجعت کرده سیمهسالاری کل خراسان را به قرا تکین داد. در تمام این مدت ابوعلی در چغانیان بسر میبرد و چون خبر حرکت سلطان را بطرف آن ناحیه شنید بتهیه سپاهیانی پرداخته بجلوی امیر آمد و در محل خرتنک جنگ سختی بین فریقین در گرفت. ولی نتیجه کلی عاید هیچیک نشد. امیر چون این بدید جمعی از سپاهیان خود را برای انمام محاربه با ابوعلی گذارده خود ببخارا مراجعت کرد. این جمع بر ابوعلی غلبه یافته باعث هزیمت وی شدند. اما چون دست از طغیان برنمیداشت بالاخره سلطان جهت خاتمه کاروی بچغانیان لشکر کشید و در دوفرسنگی آن شهر سپاهیان ابوعلی را درهم شکست (۳۳۶).

ولی باز تا آخر سلطنت امیر نوح این کشمکش برقرار و گاهی غلبه با ابوعلی و زمانی با پادشاه سامانی بوده است.

امیر نوح در سال ۳۴۳ بسختی بیمار شده در گذشت و ابوعلی هم یکسال بعد از آن تاریخ به مرض و باء مرد .

عبد الملك بن نوح بن نصر دارای چهار پسر بود : عبد الملك . احمد . منصور و عبدالعزیز . از همه بزرگتر عبد الملك است که در ربیع الاولی ۳۴۳ بامارت رسید . شغل وزارت او بامنصور بن محمد .

بن عزیز و سپهسالاری عسا کر خراسان با ابوسعید بکر بن ملك بود .

از وقایع مهم سلطنت او جنگ با حسن بن بویه و ابو علی چغانی است . باین معنی که در سال ۳۴۴ این در نفر باتفاق یکدیگر تا قصبه آزاد و ار نزدیک نیشابور آمده بودند . بکر بن ملك سپهسالار خراسان چون سپاهیان کافی همراه نداشت کاری از پیش نبرد ولی بالاخره عبد الملك جمعی از لشکریان بكمك وی فرستاده دشمن را از پای در آورد (۳۴۴) .

حسن بویه چون از محاذله بایادشاه سامانی نتیجه ای نبرد بالاخره حاضر شد که سالیانه مبلغ ۲۰۰ هزار دینار بانضمام هدایای دیگر از ولایات ری و جبل بخدمت امیر بفرستد .

چون بکر بن ملك بنای حور و ستم را با اهالی خراسان گذارده بود عبد الملك امر بقتل وی داده (۳۴۵) ابوالحسن سیمجور را بجای وی برقرار نمود . در همان اوان منصور بن محمد عزیز را نیز از وزارت خلع کرده ابو جعفر عتبی را بدان مقام برگزید . اما در سال ۳۴۸ بر اثر شکایات متوالی که از ساعیان و دشمنان او میرسید بالاخره او را هم عزل کرده ابو منصور یوسف بن اسحق را بوزارت انتخاب نمود . عبد الملك تا آخر عمر خود (۳۵۰) دچار کشمکش بین امراء و عزل و نصب ایشان بوده است چنانکه در سال ۳۴۹ ابوالحسن سیمجور را از سپهسالاری خراسان برداشته مقام وی را بابو منصور عبدالرزاق که مردی لابق و با کفایت بود سپرد و باغواهی البتکین که نفوذ و قدرت فوق العاده ای داشت ابو منصور یوسف را از وزارت معزول کرده جای وی را بابو علی بلعمی داد و خود البتکین پس از چندی

بجای ابو منصور عبدالرزاق به سپهسالاری خراسان نائل آمد.

عبدالملك در شوال ۳۵۰ در موقع شكار از اسب بزمین افتاده وفات یافت. چون عبدالملك بن نوح فرزند بزرگی نداشت برادر وی منصور بن نوح باهتمام ابوعلی بلعمی بسلطنت رسید. اما چون البتکین از امراء مقتدر آن عصر در مکتوبی که ببلعمی وزیر نوشته بود یکی از فرزندان عبدالملك را بمقام سلطنت سزاوارتر از منصور میدانست همیشه از منصور در رعب و هراس میزیست و منصور خیال دست یافتن بر البتکین را داشت اما او با سه هزار نفر از همراهان خود بجانب غزنین حرکت کرد و در نزدیکی بلخ بابوالحسن سیمجور جنگی سخت نمود و با وجود قلت سپاهیان بر وی غلبه کرده سپس غزنین را نیز در نعت تصرف خود درآورد (۳۵۰).

امیر منصور چون بر این واقعه آگاهی یافت ۳۰ هزار نفر از کسان خود را بجنگ وی فرستاد ولی البتکین با ۶ هزار نفر از سواران بر ایشان غلبه کرد. منصور که خود را قادر بمقاومت با وی نمیدید دیگر بجنگ مبادرت ننمود.

چنانکه سابقاً گفتیم خلف بن احمد از سال ۳۵۳ تا موقع مرگ منصور (۳۶۵) دوبار در منازعات خود با حسین بن طاهر از این پادشاه در خواست کمک و مساعدت نمود و بالاخره بر او فائق آمد.

امیر منصور در مدت ۱۵ سال حکومت خود با مردم بعدل و داد رفتار کرده اهل فضل و هنر را محترم میداشت. وزارت این امیر با ابوعلی بلعمی و ابو جعفر عتبی بوده است.

نوح پس از پدر بسلطنت رسیده وزارت خود را بابوالحسین عتبی نوح بن منصور که مردی لایق و باکفایت بود داد. اما همواره بین این وزیر و بابوالحسن سیمجور فرمانده عساكر خراسان کدورت و نفار حکمروائی داشت و عتبی همیشه میخواست موقعی بدست آورد تازی را از آن مقام عزل کند و حسام الدوله تاثیر را بجای او منصوب بامارت خراسان نماید.

در همان اوان خلف بن احمد در سیستان بنای مخالفت را بر ضد سامانیان گذارد و چنانکه در مبحث راجع بسفاریان ذکر شد . امیر ابتداء حسین بن طاهر خواهرزاده او را بجنگ با وی فرستاد . ولی چون کاری از پیش نبرد شکوه و جلال ابن پادشاه رو بنقصان رفت . بهمین واسطه ابو الحسن سیمجور را از امارت خراسان خلع کرده مقام وی را بحسام الدرله تاش داد و سیمجور را بجنگ با خلف فرستاد . چون شرح ابن واقعه داده شده دیگر بذکر آن نمی پردازیم فقط این مسئله را یاد آور میشویم که سیمجور پس از چندی که خلف را در محاصره داشت برای آنکه صورت مصالحه ای حاصل شود او را وادار بترك قلمه ای که در آنجا بود و رفعن بیکی از قلاع دیگر نمود تا بدین وسیله پادشاه را از تسلیم و عدم طغیان وی اطمینان دهد .

ابوالحسن سیمجور با فائق الخاسه متفق شده عتبی را بقتل رساند . پس از این حادثه در اطراف و جوانب مملکت شورش و غوغا بر پا شده همواره بین امراء جنگ بر قرار بود تا آنکه قرار گذاردند که حکومت نیشابور با تش و باخ متعلق بفائق و هرات و قهستان از آن ابوالحسن سیمجور باشد . با این حال روزگار این امراء همواره بجنگ با یکدیگر و اتحاد یکی با دیگری میگذشت .

پس از مرگ ابوالحسن در سال ۳۷۸ ابو علی پسر وی بامر نوح بن منصور بریاست کل عساکر خراسان ذئل آمد و تاش با او محاربات چندی کرده چون کاری از پیش نمی برد و دل خوشی از سامانیان نداشت بخدمت فخر الدوله دیلمی بجرجان رفت و فخرالدوله هم حکومت کرگان را بدو داد و تا ۳۷۹ که تاریخ وفات وی است در آنجا بود .

اما از طرف دیگر بین فائق الخاسه و ابوعلی سیمجور نیز همیشه عداوت بر پا بود تا آنکه امیرنوح بك توزون حاجب را بمحاربه فائق فرستاد در این جنگ فائق منهزم شده بباخ رفت . ابوعلی سیمجور که پس از شکست فائق قدرت و نفوذ فوق العاده ای پیدا کرده بود بنای طغیان بر ضد سامانیان را گذارده از بغرا خان یکی از ملوک

افراسیابیه طلب مساعدت نمود . (۳۸۲) .

بغراخان نیز با جمعی کثیر بجانب بخارا آمد . نوح بن منصور چون این بدید لشکری عظیم بجلوی ایشان فرستاد . اما این سپاهیان منهزم شده نوح بناچار از منصور کمک خواست و وی را مأمور دفع بغراخان نمود . اما فائق درنهمان با بغراخان ساخته نوح منهزماً از سمرقند مراجعت کرد . بغراخان پس از این واقعه بطرف بخارا حرکت کرد و نوح چون خود را قادر بمقاومت نمی دید بجرجان رفت .

بغراخان پس از ورود ببخارا بر سریر سلطنت مستقر شد . چون بغراخان نمی توانست با آب و هوای بخارا در آنجا اقامت گزیند پس از چندی بترکستان مراجعت نمود . اما در ضمن راه رنجور شده مرد و نوح بن منصور دوباره ببخارا مراجعت کرد . فائق چون این بدید با ابوعلی سیمجور متفق شده بمخالفت برضد نوح پرداخت امیرنوح در سال ۳۸۳ از سبکتکین که در غزنین نفوذ فوق العاده ای داشت طلب مساعدت کرد و در سال بعد ابوعلی را شکست سختی داد . ابوعلی پس از این واقعه درخواست عفو نمود . اما چون امیرنوح اعتنائی با او نکرد لشکری عظیم تهیه دیده در سال ۳۸۵ بخیال جنگ بانوح افتاد . در این محاربه شکست خورده دستگیر شد و پس از مدتی از حبس فرار کرده بخوارزم رفت . اما دوباره امیرنوح بر او دست یافت و در سال ۳۸۶ سبکتکین او را در گردیز حبس نموده دوسال بعد وی را مقتول ساخت .

نوح در رجب سال ۳۸۷ در بخارا فوت کرد .

منصور بن نوح
وقتی که نوح وفات کرد با آنکه منصور بسن رشد نرسیده بود بجای او بر تخت سلطنت نشست . وزارت وی با ابوالمظفر ابراهیم البرعشی و سپهسالاری کل عساکر با فائق بود . در ایام سلطنت این پادشاه که بیش از ۱۹ ماه طول نکشیده است جمعی از امراء خراسان ایلک خان پادشاه ترکستان را بفتح بخارا ترغیب کردند .

ایلک بخارا را گرفت و امیر منصور باتفاق فائق دوباره آنشهر را متصرف شد . پس از چندی ابوالقاسم سیمجور برای گرفتن خراسان با بکتوزون که در آن تاریخ امیر

خراسان بود بنای جنگ و جدال را گذاشت. اما سیمجور از وی شکست خورده به کرگان خدمت فخر الدوله دیلمی رفت و در سال ۳۸۸ دوباره بخراسان مراجعت کرد و در جنگی که بین او و بکتوزون اتفاق افتاد شکست سختی خورد. در همین تاریخ است که سیف الدوله محمود عازم جنگ با بکتوزون که متدرجاً قدرتی حاصل کرده بود شد. بکتوزون که در خود تاب مقاومت امیر محمد را نمیدید خراسان را ترك گفته بطرف نسا و باورد رفت و در ماه صفر ۳۸۹ باتفاق فائق منصور بن نوح را در سرخس کور کرد.

عبدالمك بن نوح پس از منصور بن نوح فائق و بکتوزون عبدالمك پسر وی را بسلطنت انتخاب کردند. محمود سیف الدوله برای انتقام منصور نوح به مرو جهت محاربه با بکتوزون و فائق آمد. اما بمیانجی گری اسراء فقط هرات و بلخ را گرفته مراجعت کرد. در ضمن راه بعضی از غلامان عبدالمك بتحریرك داراء بن قابوس و شمگیر حکمران ری بغارت باروبنه وی پرداختند. سیف الدوله که تمام این تحریکات را زیر سر بکتوزون و فائق میدانست نصر بن ناصر الدین برادر خود را بجنگ ایشان فرستاد. در این محاربه فتح با نصر بوده اتفاقاً فائق هم در همان اوان مرد (۳۸۲).

ابوالحسن ايلك شمس الدوله نصرخان تركستان که برضعف سامانیان اطلاع داشت در سال ۳۸۹ بیخارا آمده جمیع شاهزادگان سلطنتی و خود عبدالمك را دستگیر نمود و باین ترتیب بدولت سامانیان خاتمه داد.

فصل چهارم

دیالمه

آل زیار
علویان از سال ۲۵۰ هجری ببعد در دیلم بر اثر آمیزش ب
بزرگان و متنفذین آن سر زمین قدرت و شهرت فوق العاده‌ای
پیدا کرده آنجا را مرکز جدیدی جهت تبلیغات خود و مقاومت با خلفای بغداد قرار
دادند و متدرجاً عدهٔ کثیری از امراء و بزرگان در زیر امر آنان درآمدند.

علویان برای بسط متصرفات خویش از وجود سران سپاه دیلمی استفاده کرد،
آنان را باطراف و جوانب جهت جنگ و جدال میفرستادند.

چنانکه در حدود سال ۳۰۸ لیلی بن نعمان یکی از بزرگان دیلمی بامر ایشان
نیشابور را متصرف شد و ماکان بن کاکی سردار شجاع آن سرزمین ری را در تحت
اقتدار و نفوذ علویان در آورد.

بعد از ماکان اسفاربین شیرویه از طرف علویان بحکومت ری رسید ولی پس از
چندی مرداویج یکی از سران سپاه او بروی خروج کرد تا آنکه در سنهٔ ۳۱۵ ب
۳۱۶ اسفار را دستگیر کرده همدان را نیز در سال ۳۱۹ متصرف شد و باین ترتیب
کار وی بالا گرفت.

ابن شخص در واقع مؤسس سلسلهٔ زیاریان است که اصفهان را بتوسط علی بن
بویه از چنگ مظفر بن یاقوت حاکم خلیفه در آن ناحیه بیرون آورد. مرداویج

خود را جهت فتح شیراز که در آن تاریخ در دست ابوالحسن علی بن بویه بود آماده میساخت ولی قبل از حرکت بدان ناحیه جمعی از غلامان ترك او را در حمام کشتند (۳۲۳).

بعد از قتل مرداویج و شمشگیر برادر او که حکومت ری را داشت بجای وی نشست و با رکن الدوله حسن بن بویه که عازم فتح ری بود جنگ سختی کرده و برا شکست داد. در سال ۳۲۰ در ناحیه اسحق آباد نزدیک دامغان محاربه سختی با ابو علی چغانی که از طرف امیر نوح سامانی آمده بود نمود. ولی در این محاربه شکست خورده به مازندران رفت تا از حسن بن فیروزان پسر عم ماکان طلب مساعدت کند. اما حسن با وی مخالفت کرده چندین سال بین ایشان زد و خورد برقرار بود تا آنکه بالاخره بر متصرفات خود مستولی شد.

وشمشگیر در سال ۳۵۷ فوت کرده پسرش بیستون بجای وی نشست و تا سال ۳۶۶ حکومت میکرد. در این سال قابوس برادر بیستون بامارت رسید.

چنانکه در فصل مخصوص بآل بویه ذکر خواهد شد عضد الدوله قابوس بن وشمگیر مؤید الدوله و فخر الدوله پسران رکن الدوله پس از وفات پدر برای تقسیم متصرفات او با یکدیگر بنزاع پرداختند. باینمعنی که عضد الدوله و مؤید الدوله میخواستند نواحی متعلقه بفخر الدوله را جزو قلمرو سلطنتی خویش بنمایند. فخرالدوله چون تاب مقاومت برادران را نداشت بجرجان بخدمت قابوس رفت. عضد الدوله بقصد گوشمالی برادر خود و قابوس بطبرستان لشکر کشید. اما چون قابوس در جرجان از پسران رکن الدوله شکست خورد باتفاق فخر الدوله به نیشابور رفته از نوح بن منصور سامانی درخواست همراهی و مساعدت نمود.

نوح هم سردار نامی خود حسام الدوله تاش را باتفاق فائق الخاصه و سپاهیان فراوان مأمور انجام این مهم نمود.

در محارباتیکه بین فریقین اتفاق افتاده است ابتداء فتح نصیب لشکریان خراسان بود. اما در اواخر بر اثر اختلافی که بین فائق الخاصه و تاش بروز کرد فخرالدوله

تاب مقاومت نیاورده با همراهیان خود بنیشابور مراجعت نمود .

قابوس و فخر الدوله از امیر نوح باز طلب مساعدت کردند . در تمام مدت ۱۸ سالی که در خراسان زیست کرده چندین بار نیز با سپاهیان عضد الدوله و مؤید الدوله جنگیده است اما در هیچیک از این جنگها نتیجه‌ای نگرفته است .

در اواخر بین قابوس و فخر الدوله اختلافی حاصل شد و چون مؤید الدوله فوت کرده بود بر قلمرو حکومتی خویش استیلا یافت . اما بجای آنکه حکومت جرجان را دو باره در ازاء خدمات گذشته بقابوس بسپارد ویرا بکلی در بونه فراموشی گذاشت . فخر الدوله در سال ۳۸۰ وفات نمود و قابوس دو باره بر جرجان تسلط یافته طبرستان و گیلان را در تحت اقتدار خود در آورد (۳۸۸) .

این پادشاه با آنکه صاحب کمالات بیشمار بوده ترسالات بلیغی بنام کمال البلاغه داشته است نسبت بامراء و سپاهیان با درشتی و سختی رفتار میکرد و همین سختی باعث شد که جمعی از امراء ویرا در سال ۴۰۳ بقتل رسانیدند .

منوچهر بن قابوس
منوچهر مطابق معمول طایفه دیلم پس از آنکه مدت سه روز بر مرکب پدر خویش عزا گرفت بجای وی بر سریر سلطنت نشست . در همان اوان از طرف القادر بالله خلیفه عباسی منشور و فرمان حکومت طبرستان دامغان و جرجان بانضمام نامه ای در تعزیت و تسلیت پدر برای منوچهر رسیده بلقب ملك المعالی ملقب گردید .

این امیر چون میخواست در سیاست شیوه مسالمت را پیشه خود قرار دهد بخيال اطاعت و متابعت از سلطان محمود غزنوی بر آمد و برای انجام این مقصود جمعی از بزرگان و سران لشکر خویش را با تحف و هدایای بسیار خدمت سلطان فرستاد . سلطانهم حکومت ایالات مزبور را بشرط آنکه خطبه و سکه بنام وی باشد بمنوچهر واگذار نموده حتی دختر خود را نیز بحباله نکاح وی در آورد . بر اثر این ازدواج کار منوچهر بالا گرفت .

مراتب دوستی ووداد همواره بین منوچهر و سلطان محمود بر قرار بود . وقتی

که مسعود از طرف پدر بحکومت ری منصوب شد چون منوچهر میدانست که مرگ محمود نزدیک است با وی نیزبنای رابطه و دوستی را گذارد و تا سال ۴۲۰ برابر همین تدبیر و سیاست با کمال خوشی و راحتی حکومت کرده است.

از امراء دیگر این خاندان ابوکالیجار . داراء بن قابوس و کیکاوس بن اسکندر میباشد که این آخری در فضل و ادب مقام معتبری داشته . قابوس نامه نیز تألیف وی است . این امیر در جنگ با اهالی گرجستان زخمی برداشته همانجا وفات یافت (۴۴۱) .

اول کسی که از این خاندان نامش ذکر شده ابو شجاع بویه بن فنا خسرو است که در دهی از ولایت دیلمان بنام کیکاویش مقیم بود . مطابق گفته اغلبی از مورخین گویا نسب وی بیزدگرد آخرین سلطان سامانی میرسد . بویه دارای سه پسر بود بنام علی . حسن و احمد که بعداً بترتیب به عمادالدوله . رکنالدوله و معزالدوله ملقب شده اند .

این خاندان اصلاً بی بضاعت و بی چیز بوده ابتدا در خدمت ماکان بن کاکی بسر میبردند ولی پس از چندی از خدمت وی کناره جوئی کرده پیش مرداویج رفتند . مرداویج نیز از آنان بخوبی پذیرائی کرد بخصوص در حق علی ملاطفت و مهربانی زیادی نمود و حکومت کرج را نزدیک سلطان آباد بدو محول کرد (بین همدان و اصفهان) . عمادالدوله علی پس از چندی چنانکه در مبحث آل زیار مذکور افتاد بامر مرداویج با ۷۰۰ نفر از همراهان خود باصفهان حمله برد و حاکم آنجا مظفر بن یاقوت را با آنکه بیش از چهار هزار سپاهی با خود داشت مغلوب نموده اصفهان را متصرف شد (۳۲۱) .

سپس فارس را نیز از چنگ پدر وی یاقوت بیرون آورد . در سال ۳۲۲ برابر عمادالدوله حسن که بیش از ۱۹ سال نداشت کرمان را بدون هیچگونه مقاومت شدیدی از طرف اهالی در تحت نفوذ خویش درآورد .

بعد از این فتوحات برای خلیفه غیر از ولایات غربی ایران دیگر چیزی باقی نماند .

چه در خراسان سامانیان در ری و اصفهان آل زیار و در قسمت جنوبی ایران آل بویه حکومت داشتند.

حسن بویه که تا سال ۳۲۳ یعنی تاریخ قتل مردابج پدش او بعنوان رهینه بود از آن بیعد بخدمت برادر خود عماد الدوله علی آمد و چون دیگر مردابج رقیب بزرگ این خاندان از بین رفته بود آل بویه یعنی این سه برادر بتدریج اصفهان و ری را کاملاً در تحت خویش در آورده در سال ۳۲۹ حسن تا طبرستان هم پیشرفت نمود. از طرف دیگر دامنه متصرفات آنان از جانب جنوب هم توسعه پیدا کرده بود باینمعنی که احمد در سال ۳۲۶ بخوزستان لشکر کشیده آن ناحیت را با آنکه اهالی مقاومت شدیدی از خود ابراز کرده بودند متصرف شد.

از این تاریخ بیعد آل بویه بر اثر فتوحات نمایان و پی در پی خویش بسیار مغرور و جاه طلب شده در پی متصرفات دیگری برخاستند و در سال ۳۲۸ علی که از برادران دیگر بزرگتر بود بخیال لشکرکشی به بین النهرین افتاد ولی متأسفانه این خیال را نتوانست بواسطه بعضی موانع بمنصه ظهور برساند. پس از آنکه معز الدوله احمد بامر برادر کرمان را متصرف شد بیغداد رفته چنانکه بعد شرح داده خواهد شد آنجا را نیز در تحت نفوذ خویش در آورد.

عماد الدوله در سال ۳۳۷ دچار مرض مزمنی شده چون دیگر امید بهبودی بخود نمی دید کسی را پیش بردار خود رکن الدوله فرستاد تا پسر خویش عضد الدوله را بشیراز برای در دست گرفتن زمام امور مملکت بفرستد. در موقع ورود عضد الدوله بشیراز عماد الدوله با جمیع اکابر و اعیان فارس باستقبال وی رفته او را بر تخت سلطنت بنشانند. عماد الدوله در تمام مدت امارت خود بخوبی و خوشی رفتار کرده بساط عدل و انصاف را در سراسر متصرفات خویش گسترانید و پس از ۱۶ سال و نیم سلطنت در سال ۳۳۸ درگذشت. بعد از آنکه رکن الدوله از فوت برادر خود عماد الدوله اطلاع **رکن الدوله حسن** حاصل کرد باتفاق جمعی از بزرگان و امراء بشیراز جهت عزاداری و سوگواری آمد و در مدت اقامت خود در فارس مال و ثروت فراوانی بدست

آورده مقداری هم پیش برادر دیگر خود معز الدوله که در آن وقت در بغداد بود فرستاد و پس از تمشیت امور داخلی آن ناحیه بعراق رفت و در آن نواحی جنگهای خونینی بین او و امراء سامانی بوقوع پیوسته است . از طرف دیگر يك عده محاربانی نیز با وشمگیر از آل زیار کرده است .

در بعضی از این جنگها فتح با رکن الدوله و گاهی هم شکست با وی بوده است . منازعات و محاربات وی با امراء سامانی همواره دوام داشت تا آنکه در سال ۳۴۰ ابوعلی بن محتاج چغانی بریاست کل عساکر خراسان بر قرار گردید و چون رکن الدوله صاحب طلب بود و ابوعلی هم در حفظ دوستی و مودت آل بویه میکوشید بین آن دو مراتب صلح و اتحاد مشید گردید .

در محرم سال ۳۶۶ رکن الدوله بر اثر مرضی که سخت بر وی دست یافته بود بستری گردید . بهمین مناسبت پسران خود را خواسته ملك و متصرفات خویش را بترتیب ذیل بین آنان قسمت نمود :

فارس و اهواز و کرمان (بطور کلی قسمت جنوبی ایران) و بغداد را به پسر بزرگتر خویش عضد الدوله بخشید . حکومت همدان و جبال وری و طبرستان را به فخر الدوله مفوض داشته . مؤید الدوله را بر اصفهان و اعمال آن ولایت داد و در ضمن مؤید الدوله و فخر الدوله را وادار کرد که در تمام مدت حیات عضد الدوله باید با وی با کمال راستی و درستی رفتار نموده هیچگاه سر از اطاعت و بندگی اونپيچند . رکن الدوله در همان اوان وفات یافت (۴۶۱) .

رکن الدوله بسیار علم دوست و هنر پرور بوده در تمام مدت امارت خویش با حیاء علم و ادب و ایجاد بناهای متعدده پرداخته است . چنانکه زیجی در سال ۳۳۵ ابو حنیفه دینوری یکی از منجمین بزرگ آن عهد در شهر اصفهان بامر وی بنا نهاد وزارت وی با ابوالفتح ملقب بابن العمید یکی از اجله علماء آن عصر بوده است .

عماد الدوله پس از فتح کرمان (۳۲۲) و تصرف اهواز در معزالدوله احمد سال ۳۳۲ چنانکه اشاره شد بخیال فتح بین النهرین افتاد .

این امیرمدتی بود که عزم تصرف بغداد را داشته میخواست بهرنحوی که باشد قدرت ایران را تا آن نواحی رسانیده خلفا را کاملاً مطیع و دست نشاندۀ آل بویه نماید . در آن تاریخ المستکفی بالله خلیفۀ عباسیان بود . اما چون خلفا قدرتی نداشتند کسان دیگری که نفوذشان در میان اهالی بیشتر بود بنام امیر الامراء بانجام امور خلافت و رتق و فتق کار های مملکتی میپرداختند .

توزون یکی از امیرالامراء هائی بود که بکلی قدرت را از دست مستکفی خارج کرده به تنهائی حکومت مینمود .

معز الدوله که بر انحطاط دربار خلیفه و شدت نفوذ عنصر ترك و امیرالامراء ها آگاهی داشت پس از فتح کرمان با جمعی از سپاهیان خود بعزم تسخیر واسط حرکت کرد . خلیفه و توزون پس از آگاهی باین پیش آمد برای دفع او بواسط شتافتند . مدت ۱۲ روز بین فریقین جنگ بر پا بود که منتهی بفتح معزالدوله و فرار خلیفه و توزون شده است .

بطور کلی معزالدوله پنج بار بین سنوات ۳۳۲ و ۳۷۴ با سپاهیان عظیم داخل بین النهرین شده متصرفات خلیفه را یکایک از چنگ وی بیرون آورد و در آخرین دفعه (سال ۳۳۴) با عده زیادی از دلبران دیلمی کمر فتح بغداد را بست . المستکفی چون میدانست باهمراهیان خویش تاب مقاومت وی را ندارد و از طرف دیگر افزایش نفوذ معزالدوله را باعث نقصان و ازیدن رفتن قدرت امیرالامراء ها میدانست درمقابل دروازه شمسیه بغداد انتظار ورود او را داشته شهر را بوی تسلیم کرد .

خلیفه باین ترتیب در تحت تبعیت احمد در آمد . امادر مقابل از وی خواهش نمود با متنفذین و بزرگان دربار بملاطفت و مهربانی رفتار نموده در حق آنان سختی و درستی روا ندارد .

احمد هم مطابق میل وی رفتار کرده خلیفه در مقابل این خدمت باو لقب معزالدوله و به برادرانش القاب عمادالدوله و رکن الدوله را داد . معزالدوله چون تصور میکرد خلیفه با آل حمدان موصل طرح اتحاد افکنده است پس از چندی او را

دستگیر و محبوس ساخت و مقام وی را به پسرش المطیع بالله سپرد .

باین ترتیب می بینیم ابرائیان که مدت سه قرن در تحت تبعیت و انقیاد اعراب بودند باندازه ای تسلط و اقتدار پیدا کردند که حتی خلفا را از خلافت خلع نموده بمیل خود هر کسی را میخواستند بدان مقام میرساندند و در واقع ابرائیان شیعه در مرکز تسنن فروانروائی میکردند .

میگویند معز الدوله بعد از آنکه بغداد را متصرف شد در منابر خطبه بنام وی خوانده در اکناف و اطراف نیز سکه باسم او زدند و باندازه ای بر مستکفی و بعد از آن المطیع تسلط یافت که حتی خرج دربار خلافت را پس از تفتیش کامل و برآورد صحیح پادان میداد .

معز الدوله مدتی با ناصرالدوله از آل حمدان که در موصل حکومت داشت در زد و خورد بود و بالاخره در سال ۳۳۷ بر وی غلبه یافته با گرفتن خراجی سالیانه حکومت موصل را بدو داد .

وزیر او ابتدا ابو جعفر محمد النصری و سپس حسن بن محمد المهلبي بود و این وزیر ثانی در شجاعت و سخاوت نظیر نداشته یکی از اجله دانشمندان روزگار بشمار میرفته است . وفات معز الدوله در سال ۳۵۷ به سن ۵۴ سالگی اتفاق افتاده است .

ابوشجاع فناخسرو ملقب بعبدالدوله یکی از پسران رکن الدوله
عضد الدوله
حسن بن بویه است که شرح منازعات وی با فخرالدوله برادرش در مبحث آل زیار گذشت .

پس از مرگ معزالدوله عز الدوله بختیار پسر وی بجای پدر نشست . اما این امیر بجای آنکه بکار های مملکتی رسیدگی نماید تمام اوقات خویش را بمعشرت با زنان مُغذیه میگذرانید . این بود که بزرگان و متنفذین دربار بخصوص عنصر ترك که بر سستی وضعف نفس وی آگاهی داشتند بنای طوطئه و حيله را گذارده تولید شورش و غوغا در سراسر متصرفات وی نمودند . بهمین مناسبت عز الدوله از عضدالدوله که

قدرت فوق العاده ای داشت درخواست مساعدت نمود

عضدالدوله با جمعی از سپاهیان به بین النهرین آمد و پس از يك سلسله محاربات خونین با اترک مراجعت کرد . اما بعد از چندی چون خیال حکومت بغداد و تسلط بر خلیفه بغداد را در سر میپخت بمحض فوت پدرش رکن الدوله با جمع کثیری از لشکریان عازم آن دیار شد .

عزالدوله که از این خبر آگاهی یافت برای جلوگیری از وی بجانب خوزستان حرکت نمود . در جنگی که بین فریقین اتفاق افتاد عضد الدوله غالب آمد و عزالدوله بطرف موصل فرار کرده بانفاق ابو ثعلب حاکم آن ناحیه جهت تلافی شکست ساق کمر جنگ با عضد الدوله را بست . اما در نزدیکی تکریت با وجود ابراز شجاعت و لیاقت کافی دوباره شکست خورده اسیر شد و عضد الدوله فی المجلس امر بزدن کردن وی داد . عضد الدوله پس از قتل عزالدوله خیالش بکلی فارغ و راحت شد . چه میدید دیگر کسی در عراق عرب در بین دیلمیان وجود ندارد که بتواند با وی تاب مقاومت و برابری داشته باشد . این امیر پس از تمشیت امور بغداد موصل را جهت اقامت اختیار کرد و بتدریج بر دیار بکر و حلب تسلط یافت .

عضد الدوله یکی از معروفترین و بزرگترین امراء این خاندان بوده در مدت سی و چهار سال سلطنت خود متصرفات آل بویه را بحد اعلی خود رسانده است و علاوه بر مرکز و مغرب و جنوب ایران و عربستان بر مکران و قسمتی از عمان نیز دست یافت . این پادشاه خود یکی از فضلاء بوده نحو را پیش ابوعلی فارسی و ریاضیات را در نزد ابوالحسن صوفی تحصیل کرده است .

عضد الدوله در بغداد بناهای متعددی ایجاد کرده است . از آنجمله بیمارستان معروف او و سرای سلطان است که از عجائب بناهای او بشمار میرود . دیگر از یادگارهای این امیر بند امیر معروف در فارس و سوق الامیر در بین النهرین است که هر يك بنوبه خود نمونه ای از شاهکار آن تاریخ می باشد .

اما در میان ابنیه ای که در عهد وی ایجاد شده معروف تر از همه قصر

سلطنتی وی در شیراز است که اغلبی از مورخین بطور تفصیل بذکر تزیینات و عجائب داخلی آن پرداخته اند .

این امیر در سال ۳۷۲ د چهارم مرض صرع شده بر اثر ضعف و بیماری بالاخره در شوال همانسال بدرود زندگی گفت . قبر وی در نزدیکی مرقد امیرالمؤمنین (ع) در نجف است .

غیر از عضد الدوله عدّه زیادی از امراء این خاندان از قبیل عز الدوله . مؤید الدوله . فخر الدوله . شرف الدوله . مجد الدوله و دیگران روی کار آمدند که در اواخر بر اثر کشمکش و نزاع بایکدیگر موجبات ضعف فرمانروائی خود را فراهم آورده اند . آخرین امیر این دودمان ابو علی کیخسرو برادر فولاد ستون است که در سال ۴۸۷ در عهد برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی وفات یافت و دولت آل بویه با فوت او بسر آمد .

دیالمه در راه احیاء استقلال ملی و شئون و مراسم قدیمی ایران سعی بلیغی از خود نشان داده اند و از این نظر می توان گفت دیالمه بخصوص آل بویه تنها قومی هستند که برای از بین بردن و محو قدرت اعراب در کلیّه نقاط مملکت حتی در مرکز نفوذ آنان دارالخلافه بغداد بیش از سایر سلسله های پیش از خود یعنی صفاریان و سامانیان بحس ملیت و وطن پرستی توجه داشتند .

پراکندگی متصرفات آل بویه و اداره کردن آن بتوسط امراء باعث شد که شعب سه گانه سلاطین فارس . کرمان و بغداد روی کار آیند و بالنتیجه همین تقسیم مملکت بین سه نفر امیر سستی و ضعف این سلسله را بعد کمال رسانید . هر وقت بکنفر از این خاندان وفات می یافت کلیّه متصرفات او بین پسران یا برادران یا بالاخره نزدیکان وی که صاحب قدرت و نفوذی بودند تقسیم میگردد و این مسئله واضح است که عدم تمرکز حکومت در کف بکنفر حکمران موجب زوال دزلت و سلطنت می شود .

دو خاندان زیار و بویه باحفظ شئون و آداب ملی ایران که از زمان ساسانیان

تا آنوقت در بوته فراموشی مانده بود خدمات شایان وقابل توجهی بکشور ما کرده اند و بعد از آنان تا بروی کار آمدن سلسله صفویه این حس ملیت و علاقه باحیای آداب ایرانی متروک مانده است .

دوره قدرت و اهمیت این سلسله بیش از يك قرن و نیم نیست اما خدماتیکه در این مدت کم در راه بزرگ کردن ایران نموده اند بمراتب زیاد تر از معایب و مضاری است که بر اثر اختلافات بین سلاطین آخری آن عاید این مملکت گردیده است .

فصل پنجم

غزنویان

مؤسس این سلسله امیر سبکتکین از غلامان البتکین یکی از امراء آل سامان بود. البتکین که از منصور بن عبد الملك در بیم و هراس بود دست از امارت خراسان و املاك و ضیاع و عقار خود برداشته با همراهان خویش بطرف غزنین حرکت کرد و بر آن ناحیت استیلا یافته مدت ۱۶ سال پادشاهی نمود. البتکین با اهالی هند جنگهای متعدده ای کرده است و بعد از وفات وی امراء و متنفذین دوات گرد سبکتکین که لایق و کاردان بود جمع آمده وی را پادشاهی انتخاب کردند.

این امیر در سال ۳۶۷ بیشتری از ولایات اطراف غزنین را مسخر نموده محاربات متعدده ای با چپپال از پادشاهان سلسله شمسیه هند کرده است. نوح بن منصور سامانی در سال ۳۸۴ حکومت خراسان را باو مفوض داشت.

سبکتکین در پیش نوح صاحب مقامی ارجمند و اقتداری فوق العاده شده بعزل و نصب امراء و بزرگان میپرداخت.

پس از مرگ سبکتکین (۳۸۷) مطابق وصیت وی اسمعیل سلطان محمود غزنوی پسرش بمقام امارت رسید. اسمعیل از دختر البتکین بوده بمحمود برادر بزرگتر اعتنائی نمیکرد. بهمین جهت بین آن دو نزاع برپا شد. عاقبت امیر اسمعیل که در خود تاب مقاومت محمود را نمیدید بقلمه غزنین پناه برد

و محمود بالاخره بر وی دست یافته او را در یکی از قلاع مستحکم محبوس ساخت محمود ملقب بسیف الدوله پس از این واقعه از ابوالحارث پادشاه سامانی درخواست امارت خراسان را کرد . اما ابوالحارث قبول ننموده سپهسالاری خراسان را به بکتوزون داد . سیف الدوله چون این بدید با سپاهیانی عظیم به نیشابور تاخته آن شهر را از بکتوزون گرفت . ابوالحارث با عده زیادی از سپاهیان برای جنگ با محمود عازم شد . ولی محمود که نمیدخواست بدون سبب بر خاندان سامان که در حق وی بنیکی رفتار کرده بودند یاغی شود نیشابور را تخلیه نمود . در همان اوان چنانکه ذکرش در مبحث سامانیان گذشت بکتوزون و فائق بر ضد ابوالحارث قیام و سلطان را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و عبد الملك را بجای او پیادشاهی انتخاب نمودند . سیف الدوله محمود بقصد کینه خواهی بانفاق سردار نامی خود ارسال بجانب (حارث) بخراسان لشکر کشیده پس از فتح آن ناحیه حکومت آنجا را ببرادر بزرگ خود امیر نصر داد .

سیف الدوله پس از انقراض سامانیان بتوسط ایلک خان (۳۸۹ یا ۳۹۰) در خراسان و غزنین بالاستقلال پیادشاهی شناخته شده القادر بالله فرمان سلطنت را با لقب بمین الدوله جهت وی فرستاد . چون مادر محمود دختر یکی از حکمرانان زابل بوده بمحمود زابلی معروف شده است .

سلطان محمود پس از غلبه بر خلف بن احمد چنانکه در سابق
 فتنه ابو ابراهیم
 سامانی
 بدان اشاره شد سفری به هندوستان کرده اغلبی از نقاط آن سر
 زمین را فتح نمود . بمحض مراجعت سلطان از هندوستان
 (۳۹۱) بوی خبر رسید که ابو ابراهیم یکی از اعیان سامانیان خراسان را از امیر
 نصر گرفته است . بهمین مناسبت پادشاه بعزم جنگ با وی حرکت کرد .
 ابو ابراهیم چون تاب مقاومت سلطان را نداشت فرار اختیار نمود . اما پس از
 قلیل مدتی بعزم تسخیر نیشابور بخراسان لشکر کشید .

امیر نصر چون این بدید بجلوی وی شتافته شکست سختی در محل تنورکان یکی

از قلاع نیشابور بدو وارد آورد .

ابو ابراهیم پس از این شکست بسرخی رفته از حاکم آن ناحیه طلب مساعدت نمود ولی امیر نصر بتعقیب وی پرداخته در سرخی دوباره او را شکست داد . امیر سامانی پس از این واقعه چون دیگر سپاهیان با خود نداشت از شهری بشهر دیگر فرار میکرد تا بالاخره بتوسط طوایف عرب مرو بقتل رسید (۳۹۵) .

سلطان محمود پس از غلبه امیر نصر بر ابو ابراهیم در اواخر

سال ۳۹۱ به غزنین رفته در آنجا لشکریانی عظیم جهت تسخیر

حملات محمود
به هندوستان

هندوستان تهیه دید .

سپس بجانب ایالت پیشاور لشکر کشیده اجی پال پادشاه هندوستان را شکست

سختی داد و عده زیادی از لشکریان وی را بقتل رسانید (۳۹۲) .

سلطان محمود پس از این فتح غزنین مراجعت کرده چون خبر طغیان خلف بن احمد

را شنید بعزم سرکوبی وی بسیستان حرکت نموده و او را همانطوریکه سابقاً اشارت شد یکی از قلاع فرستاد .

سلطان محمود پس از فراغت از کار خلف با لشکریانی عظیم بجانب بهاطیه

یکی از بلاد هندوستان رفت . در جنگی که بین او و حاکم بهاطیه اتفاق افتاد فتح

نصیب غزنویان شد . سلطان محمود پس از این فتح بمولتان لشکر کشید و آنند پال

سلطان هند که بتوسط داود بن نصر حاکم مولتان از آمدن محمود اطلاع پیدا کرده

بود با لشکری عظیم بجلوی غزنویان آمد . اما سلطان وی را شکست سختی داده پس

از هفت روز محاصره مولتان را متصرف شد (۳۹۶) .

سلطان محمود که از تعرض ترکان به نیشابور و نقاط دیگر خراسان بتنگ آمده بود

خیال جنگ با ایلک خان را داشت . ایلک خان با ۴۰ هزار سوار از جیحون گذشت و

بجانب بلخ شتافت و سلطان محمود نیز با جمع کثیری از سپاهیان برای سرکوبی دشمن بدان

طرف رهسپار شد . در جنگی که بین فریقین اتفاق افتاد فتح نصیب غزنویان گردید (۳۹۸) .

در اواخر سال ۳۹۹ سلطان محمود امر بتهیه لشکریان داده در باره عازم

جنگ با اندبال پادشاه هندوستان گردید و در اوایل سال ۴۰۱ با آخره وی را شکست سختی داده پس از بدست آوردن غنائم و فیل های جنگی زیاد بقصد تصرف نقاط غیر متصرفه مولتان عازم آن سر زمین شد .

داودبن نصر سابق الذکر حاکم آن ناحیه در جنگ با سلطان محمود اسیر شد و باین ترتیب مولتان بتمامی جزو متصرفات غزنویان در آمد .

سلطان محمود پس از این فتوحات بغزنین مراجعت کرد . اما در ضمن اقامت وی در آن شهر باو خبر رسید که در تانیس ر بتهای فراوانی وجود داشته آن محل در نظر هندیان همانمقامی را دارد که مکه در پیش مسلمانان حائز اهمیت است . سلطان برای فتح آن ناحیه و خراب کردن بتخانه بزرگ آن بخصوص بدست آوردن جگرسوم بت بزرگ کمر همت بست . بهمین مناسبت در سال ۴۰۲ از غزنین با جمیع سپاهیان خود به هندوستان رفت . بروچپال پادشاه هندوستان چون بر این خبر اطلاع یافت کسی را پیش سلطان فرستاده درخواست مصالحه کرد . اما سلطان اعتنائی نکرده تانیس را فتح نمود و بت معروف جگرسوم را بغزنین آورد .

پادشاه غزنوی غیر از لشکر کشی معروف وی برای فتح سومنات چندین بار در سالهای ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۹ برای فتح قنوج ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ و ۴۱۳ جهت سرکوبی نندا یکی از متنفذین هندوستان که امیر قنوج دست نشانده ویرا بقتل رسانده بود به هندوستان رفته است .

در این محاربات سلطان بفتح کلیه ایالت کشمیر و در واقع قسمت غربی هندوستان نائل آمده غنائم و ذخائر فراوانی بایران آورده است . از طرف دیگر این سلطان که تعصب شدیدی نسبت باسلام میورزید جمع کثیری از کفار را بقبول این آئین وادار کرده فرمان داد در تمام نقاط متصرفه هندوستان مساجد جهت انجام مراسم مذهبی بنا کنند . بعلاوه عده ای از علماء دین را برای آنکه هندیان باآداب و عادات اسلام آشنائی پیدا نمایند بنواحی مختلفه آن سرزمین روانه کرد .

فتح خوارزم در سال ۴۰۶ ابوالعباس المأمون خوارزمشاه نامه‌ای بسططان

محمود نوشته خواهر وی را بازدواج خواست . پادشاه غزنوی هم برای حفظ مراتب دوستی و وداد درخواست وی را پذیرفت . اما سال بعد بمحمود خبر رسید داماد وی ابوالعباس را جمعی از اهالی خوارزم بقتل رسانیده اند . بهمین مناسبت با جمعی کثیر از سپاهیان بطرف بلخ و از آنجا بعزم خوارزم روانه شد . اما وقتیکه بمحل جعفر بند یکی از نقطه سرحدی خوارزم رسید محمد بن ابراهیم الطائی سردار خود را با عده ای از سپاهیان بعنوان مقدمه الجیش فرستاد در ضمن راه این عده دچار حملات سخت خمارتش سالار سپاهیان خوارزم شده جمعی فراوان از آنان بخاك هلاك افتادند .

سلطان محمود از این پیش آمد سخت متغیر شده خمار تاش را تعقیب و وی را اسیر نمود . سپس با جمیع سپاهیان خود بر البتکین بخارائی سردار دیگر خوارزم نزدیک هزار اسب تاخته وی را نیز مقید ساخت .

سلطان محمود پس از این فتوحات بجانب خوارزم رفته آنشهر را نیز مسخر کرد و التون تاش حاجب بزرگ خود را بخوارزم شاهی منصوب نمود (۴۰۸) .

ملاقات محمود با در سال ۴۱۵ موقعیکه سلطان محمود در بلخ اقامت داشت جمعی از اهالی ماوراءالنهر پیش او آمده از علی تکین یکی قدر خان

از امراء ترك شکایت کردند . چه این امیر با مسلمانان بسختی رفتار کرده جمع کثیری از آنان را بقتل رسانیده بود .

پادشاه غزنوی که مدتی بود خیال رفتن بماوراءالنهر را داشت با سپاهیان عظیم جهت رفع فتنه علی تکین عازم آن ناحیه شد . چون خبر حرکت سلطان با اهالی ماوراءالنهر رسید بسیار شادمان شده مسلمانان بخصوص که از دست ترکان در رنج و عذاب بودند بنای سرور و شادی را گذاردند و از طرف دیگر امراء و ملوک آن سر زمین برای عرض بندگی و اطاعت بخدمت او آمدند از آنجمله امیر چغانیان و حاجب التون تاش خوارزمشاه با جمیع سپاهیان خویش بوی پیوستند .

قدر خان که بر تمام ترکستان فرمانروائی داشت بعد از آگاهی ورود محمود
بماوراءالنهر برای ملاقات وی با عده زیادی از امراء و سران لشکر نزدیک اردوی
غزنویان آمده درخواست ملاقات نمود. سلطانهم خواهش وی را پذیرفته با کمال
ملاطفت و مهربانی از او پذیرائی کرد.

در این ملاقات قدر خان و پادشاه غزنوی پس از مبادله هدایا و جواهر گرانبها
متحد شده بر عدم تعرض بمتصرفات یکدیگر پیمان بستند.

علی تکین چون بر این قضیه آگاهی یافت فرار اختیار کرد. سلطان محمود
نیز بدینا تکین حاجب را مأمور دفع وی نمود (۴۱۶). در همین موقع است که
سلطان محمود جمعی از کسان خود را برای دستگیری اسرائیل بن سلجوق فرستاد.
اسرائیل که همواره متعرض متصرفات غزنویان میشد بالاخره بدست لشکریان محمود
افتاده او را بقلعه کالنجر در هندوستان فرستادند.

چندیکه از اقامت محمود در ماوراءالنهر گذشت عده ای از ترکان سلجوقی
بخدمت وی آمده از ظلم و ستم امراء خود شکایت کردند و در ضمن از سلطان اجازه
خواستند که چهار هزار خانوار از ایشان از جید چون گذشته در خراسان متمکن شوند.
سلطان نیز با وجود نصیحت ارسال جاذب سردار خود که وجود ترکان سلجوقی را
در خراسان موجب خطرانی عظیم برای مملکت میدانست بآنان اجازه رفتن بخراسان
را داد. در واقع این امر یکی از خبطهای بزرگی است که سلطان محمود مرتکب
شده با دست خود وسائل اضحلال و انقراض غزنویان را فراهم آورده است.

پس از ورود سلطان محمود بغزنین (۴۱۷) باو خبر رسید
فتح سومنات که سومنات یکی از شهرهای بزرگ هندوستان در پیش هندیان

اهمیت فوق العاده ای از نظر مذهب و تجمع بت های فراوان در آن دارد. بعلاوه بت
معروف منات که در زمان پیغمبر (ص) از راه عدن از کعبه خارج شده در بت خانه
آن دیار وجود دارد. بهمین مناسبت سلطان امر بتهیه لشکریانی عظیم داده چون
جهاد با کفار و تخریب بتخانه های آنها را فریضه خود میدانست عازم هندوستان شد.

ولی به محض رسیدن بسومنات ملتفت این مسئله شد که فتح سومنات با وجود تعصب مذهبی اهالی و استحقاقات فراوانی که دارد کار آسانی نیست. ولی این پادشاه با قوت اراده و استقامتی که داشت امر بمحاصره شهر داده بالاخره آنجا را متصرف شد.

سلطان محمود پس از فتح این ناحیه امر بقتل و غارت اهالی و شکستن بت ها داده مطابق دستور وی مؤذنین در بت خانه بانك نماز دادند. از این سفر جنگی پادشاه غزنوی ذخائر و اموال فراوانی بدست آورده از راه مولتان بغزنین مراجعت نمود (۴۱۷).

القادر بالله خلیفه عباسی به محض اطلاع بر فتح سومنات و از بین رفتن بتخانه آنجا فرمان حکومت خراسان. سیستان و خوارزم را پیش محمود فرستاد.

در اواخر سال ۴۱۸ جمعی از اهالی نسا و باورد بخدمت **جنگ با ترکان سلجوقی** سلطان آمده از ظلم و ستم ترکمانان شکایت کردند. سلطان بارسلان جاذب امرداد بسرکوبی آنان برود. اما ارسلان در جنگ با ترکان سلجوقی شکست سختی خورده بیشتری از لشکریان او بدست آنان بقتل رسیدند.

ارسلان بعد از این شکست چندین بار برای تلافی با سلاجقه محاربه کرد. اما هیچگاه نتیجه ای نبرد و بر عکس باعث رونق کار آنان شد. از طرف دیگر تظلم و شکایات مردم همواره فزونی میگرفت. سلطان نیز بهمین مناسبت نامه ای بارسلان جاذب نوشته او را بعجز و سستی نویسخ کرد. ارسلان در جواب نوشت که ترکان باندازه ای قوی شده اند که تا خود سلطان بجنگ آنان نرود نتیجه ای از این راه عاید نخواهد شد. پس سلطان محمود در سال ۴۱۹ با جمعی کثیر از غزنین به بست و از آنجا بطوس شتافت. ارسلان جاذب از طوس باستقبال وی آمد و سلطان چند نفر از سرداران قابل خود را باتفاق وی برای رفع غائله انراک مأمور کرد. تلافی فریقین در محلی بنام فراده صورت گرفت و سلجوقیان با آنکه سخت ایستادگی کردند شکست عظیمی خورده بنواحی کوهستانی دهستان فرار کردند.

فتح ری
سلطان محمود بعد از آنکه از کار ترکان فراغت یافت چهار هزار نفر از سپاهیان خود را بانفاق ایکوئکین و غازی حاجب روانه

ری کرده بایشان دستور داد که در نزدیکی آن شهر منتظر رسیدن علی حاجب و چهار هزار نفر از همراهیان وی بشوند.

بعد از رسیدن علی حاجب که در واقع ریاست دو نفر دیگر را داشت این جمع ری را محاصره نمودند. مجد الدوله دیلمی که در آن ناحیه حکمرانی داشت بخیال آنکه خود سلطان محمود همراه لشکریان است با صد نفر از خاصان خویش از قلعه بیرون آمده برای اظهار اطاعت و بندگی پیش آمد. اما کسان علی حاجب مجد الدوله را دستگیر کرده (۴۲۰) سلطان برای کسب تکلیف اطلاع دادند. سلطانهم امر داد که وی را بغزنین بیاورند. مجد الدوله پس از رسیدن بغزنین بامر پادشاه محبوس شده تا آخر عمر همانجا باقی ماند.

باین ترتیب شهر ری بدون هیچگونه مقاومتی تحت تسلط سلطان محمود در آمده خود وی نیز برای ضبط خزائن و ذخائر آل بویه بآنجا رفت و پس از رفع فتنه جمعی دعوات اسماعیلیان که در اطراف ری بتبلیغ آئین خود پرداخته بودند چندی برای تمشیت امور و تنظیم لشکریان در آنجا اقامت گزید. سپس حکومت ری را بمسعود پسر خود داده بغزنین مراجعت کرد.

این پادشاه که چندی بود درد سینه داشت بالاخره در ربیع الآخر ۴۲۱ بدرود زندگانی گفت. سلطان محمود حرص مفراطی بجمع مال داشت و با آنکه بر اثر فتوحات فراوان در هندوستان و نقاط دیگر ذخائر و نفائس زیادی بدست آورده بود قبل از مرگ حتی دیناری از آنرا در حق فقرا روانداشت. اما یکی از سلاطین علم دوست و ادب پرور بوده دربار وی مرجع شعرا علماء و فضلاء بوده است و چون شرح چگونگی ادبیات در عهد این پادشاه از حوصله این کتاب خارج است فقط بذکر اسامی بعضی از شعرا و بزرگان آن دوران مانند فردوسی، فرخی، منوچهری، عنصری، کسایی زینتی، منشوری، ازرقی، غضائری، عسجدی و از علماء و حکماء ابو الخیر خمار قناعت میشود. وزراء معروف وی ابو العباس

اسفراینی . احمد بن حسن میمندی و حسنك میكال بوده اند .

سلطان محمد
وقتی که سلطان محمود وفات یافت دو پسر وی امیر مسعود
در اصفهان و امیر محمد در جوزجانان بود . جمع کثیری از
بزرگان و امراء مملکت منجمله امیر علی قریب . یوسف بن ناصر الدین برادر
سلطان محمود . حسنك وزیر و بونصر مشکان و علی دایه با محمد جهت پادشاهی
بیعت کردند و ویرا از جوزجانان بغزنین آورده تاج سلطنت را بسرش گذاشتند .
در همین موقع امیر مسعود پسر بزرگتر سلطان محمود در اصفهان میزیست و
جهت رفتن بهمدان و حمله بیغداد مشغول تهیه سپاه و مهمات بود . اما بمحض اطلاع
بر فوت پدر و استقرار محمد بر تخت سلطنت عازم خراسان شد و بسهولت بیشتری
از استحکامات و شهرهای بزرگ آن ناحیه را در تحت تسلط خود درآورد . در
مدت غیبت وی از خراسان مردم بنای شورش و طغیان را گذارده حاکم آنجا را دستگیر
و بزدان افکندند .

مسعود بهمین مناسبت خود را باصفهان رسانده بقلع وقمع شورشیان پرداخت
و از آن شهر نامه ای به برادرش محمد نوشته گفت من بولایات و ایالاتی که پدر
حقاً در تحت اختیار و حکومت تو گذارده است طمع ندارم فقط میخواهم با حفظ حق
سلطنت برای خود نام مرا در خطبه مقدم داری .

محمد جواب برادر را بدرستی و سختی داده جهت جنگ آماده و مهیا شد .
با وجود آنکه امیر محمد با مردم بعدل و داد رفتار میکرد باز اهالی و سران سپاه
به برادرش امیر مسعود میل داشتند . بهمین مناسبت جمعی از بزرگان از جمله ابوالحسن
علی بن عبدالله معروف بعلی دایه و ایاز که متدرجاً به سستی و تن پروری وی پی
برده بودند با کلیه کسان خویش از غزنین خارج شده بقصد الحاق بهوا خواهان امیر
مسعود شتافتند .

امیر محمد که بر این مسئله آگاهی یافت حاضر بجنگ با برادر شد و در
ناحیه نکین آباد نزدیک بست بتمرکز و تجمع قوای خود پرداخت .
در تمام مدت یکماهه اقامت او در نکین آباد همواره بزرگان دربار دست از

نوبیخ و سرزنش بر نداشته میگفتند مسلم است در مقابل حریفی چون مسعود تاب مقاومت نداری بهتر آنست ترك جدال کرده بفرمان وی اطاعت نمائی تا بدین وسیله جلب رضایت او را نموده از تو خشنود بشود و ما هم در سلامت زندگی کنیم .

چون محمد باین امر رضایت نمیداد عده ای از امراء وی را دستگیر و در قلعهٔ تکین آباد محبوس کردند (۴۲۲) .

امیر مسعود پس از دست یافتن بر امراء و در باریان محمد آنهایی را که در حبس وی اقدام کرده بودند یا محبوس و یا مقتول ساخت و پس از چندی محمد را در زندان میل کشید .

امیر مسعود پس از حبس محمد و کور کردن وی بالاستقلال
سلطان مسعود
بسلطنت رسیده وزارت خود را بخواجه ابو القاسم احمد بن حسن میمندی که تا آن موقع در یکی از قلاع هندوستان محبوس بود داد . این پادشاه در اوایل سلطنت خود گرفتار شورش و طغیان احمد نیاک تکین دست نشاندهٔ خویش در هندوستان شد که پس از چندی زدو خورد بالاخره بر وی غلبه یافت . مسعود در سال ۴۲۵ برای سرکوبی اهالی کرگان که بنای فتنه و غوغا را گذارده بودند اعزام شد . شورشیان بسرداری شهر اکیم بن سور ویل یکی از امراء کرگان با سپاهیان مسعود در نزدیکی ساری جنگ شدیدی نمودند که بالاخره منجر بفتح سلطان مسعود شده امیر کالنجار حاکم طبرستان با دادن تحف و هدایای بی شمار و مبلغی بعنوان خراج از تعرض غزنویان بنقاط دیگر جلوگیری کرد .

وقتی که سلطان مسعود در هرات بود عده ای از مردم سرخس
تعرض ترکان
سلجوقی به تصرفات
غزنویان
و باورد بخدمت او آمده از ظلم ترکمانان شکایت کردند . سلطان هم جمعی از لشکریان خود را بسرداری ابو سعد بن عبدالعزیز برای دفع غائلهٔ ترکمانان مأمور نمود . این سردار نیز بر ترکمانانی که نواحی سرخس و باورد را در معرض تهاجم خود قرار داده بودند غلبه کرده ایشانرا وادار بمقب نشینی بجانب بلخان کرد (۴۲۲) .

پادشاه غزنوی پس از غلبه بر اهالی کرکان در موقع مراجعت بغزنین چندی در نیشابور اقامت گزید.

در آنجا نیز عده ای از اهالی بخمدت اورسیده از ترکمانان و بد رفتاری ایشان بنای شکایت و نظم را گذاشتند. سلطان مجلسی از بزرگان و سران سپاه خود تشکیل داده راجع به فتنه آن قوم با ایشان مشورت کرد و بالاخره بتهیه دو دسته از سپاهیان پرداخته سرکردگی بکنغدی و حسین بن علی بن میکال جهت محاربه با ترکان فرستاد. این لشکریان در ناحیه سپندانقان نزدیک نسا صف آرائی نمودند.

در ابتدای امر فتح با غزنویان بود ولی چون داود رئیس سلاجقه با سپاهی فراوان بکمرک ترکمانان رسید و بکنغدی از میدان نبرد فرار اختیار کرد حسین بن علی بن میکال شکست عظیمی خورده خود او هم بچنگ دشمن افتاد (۲۲۶).

سلطان مسعود در همان اوان فتوحات نمایانی در هندوستان نموده وقتی که بغزنین مراجعت می کرد باز جمعی کثیر از اهالی خراسان بحضور وی آمده از تعدی و آزار ترکمانان شکایت کردند.

بهمین مناسبت پادشاه در اواخر سال ۴۲۸ برای تدارک و تهیه سپاهیان از غزنین ببلخ رفت. ولی ترکمانان ساکن حوالی بلخ چون از آمدن وی مطلع شدند باطراف و جوانب هزیمت اختیار کردند.

موقعیکه پادشاه غزنوی برای رفع طغیان و شورش اهالی ماوراءالنهر بدان ناحیه رفته بود ترکمانان دوباره شروع بتهاجم بمتصرفات غزنوی کرد. داود سلاجوقی بعزم تسخیر بلخ حرکت نمود. چون این خبر بمسعود رسید از ماوراءالنهر مراجعت کرده بتهیه قوا پرداخت. اما داود بمحض اطلاع بر این قضیه از بلخ بمرور رفت و از آنجا کسی را بعنوان رسالت پیش سلطان فرستاده اظهار اطاعت نمود.

سلطان نیز این بار دست از تعقیب آنان برداشت. ولی در موقع مراجعت عده ای از ترکمانان برین لشکرا و زده مال زیادی بغارت بردند. بهمین مناسبت سلطان اسرداد که لشکریان بتعاقب ایشان بروند. سپاهیان غزنوی عده زیادی از ایشانرا

دستگیر و مقتول ساخته پادشاه فرمان داد سرهای مقتولین را به پیش بیغو امیرترکمانان
بفرستند و در ضمن پیغام داد جزای کسانی که عهد شکنی میکنند جز این نیست .
بیغو بنای عذر خواهی گذارده متمردين را ملامت کرد .

سلطان مسعود پس از مراجعت در موقعی بطوس رسید که جمعی از ترکمانان
از بحرب وی آمدند . در این جنگ عده کثیری از سلاجقه مقتول و جمعی نیز اسیر
گردیدند . پادشاه پس از این فتح عازم نسا و باورد شد (۳۰ ۴) و در آنجا باو خبر
رسید که طغرل قتل و غارت عظیمی در حوالی آن دیار نموده بجانب سرخس فرار کرده
است . امیر مسعود چون این بدید برای خاتمه کار ترکمانان بالشکری عظیم بدندان رفت
ولی در محاربه ای که بین فریقین اتفاق افتاد فتح با طغرل سلجوقی شد (۳۱ ۴) .

پس از مراجعت بغزنین سلطان مسعود بصلاح دید امراء و بزرگان برای تهیه
سپاهیان عازم هندوستان شده امیر مودود پسر خود را بولایت عهدی در بلخ گذاشت
از طرف دیگر جمعی از غلامان خود امرداد که جمیع خزائن محمودی را با خود به
هندوستان ببرند . بعلاوه جمعی را جهت آوردن امیر محمد برادر خود بلشکرگاه
روانه کرد . چون سلطان مسعود بنزدیکی رباط ماریکله رسید عده ای از غلامان سر
بشورش و طغیان بر آورده جواهر و خزائنی که با او همراه بود بغارت بردند .

شورش این غلامان در بین لشکریان سرایت کرده غوغای عجیبی برپا شد و
چون غلامان یقین داشتند که سلطان در موقع خود از آنان بازخواست خواهد کرد
بمحض ورود امیر محمد دور ویرا گرفته او را بیادشاهی انتخاب کردند و روز بعد
بر مسعود ناخته وی را پس از دستگیری ابتداء در ماریکله و سپس در قلعه کسری
محبوس ساختند و بالاخره در جمادی الاولی سال ۴۳۴ حاکم قلعه کسری بتحریر
کسانیکه در خلع او دست داشتند ویرا بقبل رسانید .

چون خبر واقعه ماریکله و وفات سلطان مسعود بامیر مودود
رسید بنخیال خونخواهی پدر افتاد . اما ابتداء بصلاح دید ابو-
نصر احمد عبدالصمد بغزنین رفته آنجا را ضبط نمود . مردم آنشهر
سلطنت مودود و
انقرض غزنویان

از آمدن مودود بسیار شادمان و مسرور شده در تهیه سپاهیان برای جنگ با امیر محمد و برا مساعدت فراوانی کردند .

مودود در سال ۴۳۳ بدینور که محل اجتماع لشکریان محمد بود رهسپار شد پس از تلاقی فریقین و یکشنبه روز جدال چون نتیجه ای عاید هیچیک از طرفین نشد دست از کار کشیدند . اما چندی بعد دوباره جنگ بین آن دو در گرفت .

مودود در این محاربه شجاعت زیادی از خود نشان داده بالاخره لشکر حریف را درهم شکست و امیر محمد و پسر او احمد و جمعی دیگر از امراء و بزرگان دولت را دستگیر نموده امر بقتل همه آنان داد . مودود با این فتح هندوستان و غزنین و قسمتی از افغانستان حالیه را در تحت اطاعت خویش در آورد .

بعد از وفات این پادشاه (۴۴۱) نه نفر دیگر از سلسله غزنویان در هندوستان و غزنین بسلطنت رسیدند . معروفترین آنان سلطان بهرام شاه پسر سلطان مسعود ثانی است که در ادب دوستی و شاعر پروری شهرت فوق العاده ای داشته است . آخرین پادشاه غزنوی خسرو ملک نواده بهرام شاه است که در سنه ۵۹۸ بدست سلطان غیاث الدین محمد سام غوری خلع و مقتول شد و سلسله غزنوی با قتل وی خاتمه یافت .

فصل ششم

سلاجقه

مسکن اصلی سلاجقه که یکی از قبایل ترکستان هستند در ماوراء رود سیحون بود و چون دولت سامانیان رو بضعف و سستی گذاشت ترکان سلجوقی تقریباً در حدود سال ۳۷۵ از رود سیحون عبور کرده در ماوراء النهر اقامت گزیدند. چنانکه در مبحث غزنویان اشاره شد در موقع ملاقات سلطان محمود با ایلک خان از ملوک افراسیابیه ایلک خان از ظلم و ستم سلاجقه نسبت باهالی ماوراء النهر و فزونی عدّه آنان بسلطان محمود شکایت کرد.

در آن موقع ریاست سلاجقه با سلجوق پسر دقاق بود. سلطان کسی را پیش او فرستاده یکی از رؤسای آنان را برای ملاقات و عقد اتحاد خواست. سلجوق هم پسر خود اسرائیل را بخدمت محمود فرستاد.

محمود ویرا دستگیر ساخته در یکی از قلاع هندوستان محبوسش کرد. از حوالی سال ۴۱۶ ببعد سلاجقه پیوسته غزنویانرا چنانکه سابقاً مذکور افتاد در معرض تهاجم خود قرار میدادند تا آنکه ریاست این قوم پس از سلجوق بیسرانش داوود و طغرل رسید. طغرل همانطوریکه در باب سلطنت سلطان مسعود شرح داده شد در سال ۴۳۱ در محل دندانقان غزنویان را شکست سختی داد و پس از این شکست در قصر شادیاخ در حوالی نیشابور بجای غزنویان بسلطنت ایران رسید.

طغرل بیک پس از دست یافتن به بلاد خراسان ، سیستان و کرمان را نیز متصرف شده بر ملک رحیم آخرین پادشاه دیلمی استیلا یافت (۴۴۷) .
 خلیفه عباسی القائم بالله فرمان حکومت نقاط مفتوحه را برای وی فرستاده طغرل نیز بر آذربایجان و عراق عرب که اهالی آنجا بر ضد خلیفه بنای شورش و انقلاب را گذارده بودند مسلط شد . از طرف دیگر بدر خواست خلیفه بفتنه بساگیری یکی از سردارانیکه بر خلیفه قیام کرده بغداد را متصرف شده بود خاتمه داد .
 طغرل در سال ۴۵۵ مرد .

سلطنت الب ارسلان بعد از مرگ طغرل سلطنت به برادر زاده اش الب ارسلان رسید . این پادشاه عمید الملک کندی را که از نویسندگان معتبر آن دوره بود بوزارت خود انتخاب نمود . اما این وزیر پس از چندی بتحریک خواجه نظام الملک بقتل رسید و مقام وی بامر سلطان بخواجه داده شد .
 دوران سلطنت این پادشاه بجنگ با عیسویان و بسط نفوذ اسلام در ارمنستان و نقاط دیگر عیسوی نشین مصروف شده است . باینمعنی که در همان ابتدای سلطنت با سپاهیان عظیم ارمنستان رفته اغلبی از بلاد آن سر زمین از قبیل قیصاریه و سیواس را در تحت تصرف خود در آورد .

امپراطور رم ار مانیوس دیوجانوس چون از فتوحات الب ارسلان آگاهی یافت با عده کثیری در اوایل سال ۴۶۴ بجنگ وی آمد و در محل ملاز گرد از الب ارسلان شکست سختی خورده خود او هم دستگیر شد . پس از این فتح کلیه نقاط ارمنستان جزو قلمرو سلطنتی سلاجقه در آمد .

سپاهیان سلجوقی که همیشه عادت به بیلاق و قشلاق داشته زندگانی در دشتهای وسیع را بنقاط کوهستانی ترجیح میدادند آسیای صغیر را برای اقامت انتخاب کردند و در آنجا بتأسیس سلسله جداگانه سلاجقه آسیای صغیر قیام نمودند .

در اواخر سلطنت خود الب ارسلان که شنیده بود ترکهای قراق در حوالی بخارا و سمرقند با مردم بظلم و ستم پرداخته اند برای دفع آنان با لشکری عظیم بدان

ناحیه رهسپار شد . ولی پس از عبور از رودخانه جیحون بتوسط یکی از ترکان به قتل رسیده جسد وی را بمر و آوردند (۶۵ :) . سنائی در موضوع قتل وی چنین میگوید :

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون

بمر و آ تا بخاک اندر سر الب ارسلان بینی

سلطنت ملکشاه
بعد از قتل الب ارسلان ملکشاه پسر وی سعی و اهتمام
خواجه نظام الملک بسلطنت رسید . این پادشاه در مدت بدست

ساله سلطنت خود بهمراهی و تدبیر وزیر خود بر جمیع شاهزادگان سلجوقی از قبیل قاورد و تکش (برادر ملکشاه) غلبه یافته بر وسعت ملک سلجوقی افزود . باین معنی که در سال ۵۷۱ سلطان با لشکری عظیم از ماوراء النهر گذشته سمرقند را که در آن تاریخ در دست آل افراسیاب بود بچنگ آورد . از طرف دیگر بیت المقدس را از فاطمین مصر و انطاکیه را از دولت روم شرقی گرفت و متدرجاً بین النهرین ، عراق عرب ، گرجستان ، ارمنستان ، آسیای صغیر و شام را در زیر نفوذ سلاجقه در آورد . داستان نوشتن حواله اجرت ملاحان جیحون بانطاکیه دلیلی قطعی بر وسعت متصرفات این پادشاه است .

سلطان ملکشاه چون بتفہائی از عہده اداره سر زمینی باین وسعت بر نمیآمد حکومت ایالات و ولایات مختلفه را بشاهزادگان و امراء سلجوقی داد و این مسئله خود باعث تجزیه متصرفات سلجوقی شد . چنانکه در خوارزم خوارزمشاهیان . در کرمان سلاجقه کرمان . در آسیای صغیر سلاجقه روم و در آذربایجان و لرستان اتابکان روی کار آمدند و هر یک از آنها بتأسیس سلسله ای پرداخته که تا موقع استیلای مغول جنگهای خونینی با سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهیان کرده اند .

سلطان ملکشاه در اواخر سلطنت خود بتحریک امراء و درباریانی که نسبت به خواجه نظام الملک عداوت و دشمنی میورزیدند وزیر خود را معزول کرده مقام وی را بتاج الملک قعی داد .

میگویند چون نفوذ نظام الملك پیوسته فزونی می گرفت سلطان جهت عزل وی چنین نوشت : « که تو بامن در ملک شریکی و بی مشورت من هر تصرفی که میخواهی میکنی و ولایات و اقطاع بفرزندان خود میدهی به بینی که بفرمایم دستور از سرت بردارند . اوجواب داد که آنکه ترا تاج داد دستور بر سر من نهاد هر دودرهم بستمه اند اند و با هم پیوسته » .

باری با روی کار آمدن تاج الملك هرج و مرج غربی در سراسر کشور بر پا شده شاهزادگان و امراء از هر گوشه ای سر بطفیان بر آوردند و خواجه نظام الملك در همان اوان در نهاوند بدست یکی از اسمعیلیها بقتل رسیده سلطان ملکشاه نیز یکماه پس از قتل وی بدرود زندگانی گفت (شوال ۷۸۵) .

شاهزادگان سلجوقی بعد از مرگ ملکشاه برای تقسیم متصرفات
تجزیه متصرفات
سلاجقه و سلطنت
سنجر
وی با یکدیگر شروع بجنگ و جدال نمودند . باینمعنی که
بر کیارق پسر بزرگتر ملکشاه و محمود فرزند دیگر وی اولی
بهمراهی بزرگان و امراء و دومی بمساعدت ترکان خاتون
زوجه ملکشاه بسلطنت رسیدند . بهمین مناسبت بین این دو شاهزاده همواره نبرد و
زدو خورد بر پا بود .

پس از مرگ ترکان خاتون (۷۸۷) محمود که بمنتهائی قادر بمقاومت با
بر کیارق نبود درخواست مصالحه نمود . برای ملاقات این دو شاهزاده در اصفهان
حاضر شدند . بعضی از امراء بر کیارق را دستگیر و محبوس ساخته محمود را بیادشاهی
انتخاب کردند . اما در همان اوان محمود بمرض آبله در گذشت و بر کیارق دو باره
بیادشاهی رسید .

وزارت این پادشاه با مؤبد الملك یکی از پسران خواجه نظام الملك بود .
بر کیارق حکومت خراسان را بسنجر برادر خود سپرد و چندی بعد دچار جنگ
و جدال با برادر دیگر خویش محمد حاکم گنجه شد . بهمین مناسبت بر کیارق با
جمعی از سپاهیان بخمال سرکوبی وی افتاده در نزدیکی همدان جنگی بین فریقین

در گرفت . در این محاربه برکیارق شکست سختی به محمد وارد آورد . اما محمد دست از مخالفت با برادر بر نداشته پنج بار بین طرفین محاربات شدیدی اتفاق افتاد که یکبار محمد و چهار بار برکیارق فاتح شد . اما بالاخره محمد بر برکیارق دست یافته او را اسیر و محبوس ساخت و در سنه ۴۹۸ بهادشاهی رسیده حکومت خراسان را کماکان به سلطان سنجر داد .

این پادشاه در مدت ۱۳ سال سلطنت خود مشغول به جنگ و جدال با اسماعیلی ها بوده است .

نزاع و مخالفت بین پسران ملکشاه باعث ضعف سلاجقه شده بر اثر حملات صلیبیون عیسوی فلسطین و شام از تحت تصرف سلاجقه ایران خارج شد . پس از فوت سلطان محمد سنجر که یکی از مشهور ترین آل سلجوق است بر تخت سلطنت جلوس کرد (۵۱۱) .

این پادشاه وقتی که به سلطنت رسید خود را دچار مشکلات و معضلات عدیده ای دید . باین معنی که متصرفات غربی سلجوقیان مورد نزاع بین فرزندان ملکشاه و امراء و اتابکان بود . سلطان سنجر در سال ۵۱۳ برای رفع فتنه محمود پسر سلطان محمد بعراق لشکر کشیده در نزدیکی ساوه شکست سختی بوی داد . اما چون پس از این شکست محمود بنای پوزش و عذرخواهی را گذاشت سنجر دوباره او را به حکومت عراق منصوب گردانید .

پس از فوت محمود در سال ۵۲۵ سلطان سنجر برادر وی طغرل دوم را به حکومت عراق فرستاد . این شاهزاده تا موقع مرگ خود (۵۲۹) پیوسته به جنگ و نزاع با مسعود برادر خود روزگار گذرانده است . پس از مرگ وی بعضی از امراء کرد برادرش مسعود را گرفته او را به حکومت عراق و برخی دیگر پسرش محمود را به سلطنت آذربایجان و ارمنستان انتخاب کردند .

سلطان سنجر تمام دوران سلطنت خود را مشغول به جنگ و جنگهای سلطان سنجر نزاع بادشمنان مملکت بوده است . در سال ۵۳۳ علاءالدین

اتسز خوارزمشاه که همواره در خدمت سلطان بود بر اثر ضدیت بعضی از امراء دولت بخوارزم فرار کرده بنای شورش و اغتشاش را بر ضد سلطان سنجر گذارد.

سنجر نیز با لشکریانی عظیم بخوارزم رفته وی را سخت شکست داد. اما چون اتسز برای عذر خواهی پیش سنجر آمد او را دو باره بحکومت خوارزم منصوب کرد.

اتسز پس از چندی با ترکان قرا خنائی متحد شده بماوراء النهر هجوم کرد. سلطان سنجر بهمین مناسبت با لشکری عظیم بجانب سمرقند روانه شد و در محل قطوان نزدیک آشهر شکست سختی از ترکان قرا خنائی خورده خود او با جمیع امراء منجمله امیر تاج الدین ملک نیمروز ببلخ فرار کرد. پس از این واقعه ترکان قرا خنائی بر ماوراء النهر استیلا پیدا کردند.

اتسز خوارزمشاه چون بر شکست سنجر از قرا خنائیان اطلاع یافت با همراهان خود بممالک سنجر هجوم آورده مرو و نیشابور را قتل و غارت نمود. اتسز پس از این کشتار بخوارزم مراجعت کرد و رسماً خود را سلطان خواند و رشید الدین وطواط قصیده ای در جلوس او بر تخت سلطنت بمطلع ذیل ساخت :

چون ملک اتسز بنخت ملک برآمد دولت سلجوق و آل وی بسر آمد

سلطان سنجر برای تلافی شکست قطوان در سال ۵۳۸ بخوارزم لشکر کشید و چون اتسز تاب مقاومت نداشت بنای عذر خواهی را گذاشت. اما پس از مراجعت سنجر دوباره اتسز سر بشورش و طغیان بر آورد. بهمین لحاظ سنجر در سال ۵۴۲ با جمعی کثیر روانه خوارزم شده قلعه هزار اسب را فتح نمود.

این پادشاه در سال ۵۴۳ بری رفت و در آنجا سلطان مسعود سلجوقی بخدمت وی آمده مراسم اطاعت و بندگی را بجا آورد. در مدت اقامت سنجر در ری سیف الدین سوری و عزالدین غوری بر ضد بهرامشاه غزنوی در غزنین بنای مخالفت را گذارده بودند و بهرامشاه که خود را دست نشانده سنجر میدانست ایشانرا مغلوب و سر هر دورا بخدمت سنجر بری فرستاد.

سلطان سنجر در سال ۵۴۸ هجری گرفتار حملات طوایف غز شد. قوم غز بین بحر خزر و آرال و جیحون مسکن داشته هر ساله مبلغی بعنوان باج و خراج بعمل سلطان سنجر میدادند.

اما بر اثر ظلم و ستم این حکام و اعمال بنای شورش و اغتشاش را در سراسر نواحی شمالی خراسان گذارده حتی قماچ سردار سنجر را که بعزم جنگ با ایشان رفته بود بقتل رساندند.

سلطان سنجر بر اثر این پیش آمد بسیار غضبناک شده با سپاهیان عظیم بدانصوب رهسپار گردید. رؤسای طایفه غز چون خود را قادر بمقاومت نمیدیدند و از طرف دیگر شوکت و جلال سلطان سنجر باعث رعب و هراس آنان شده بود بنای عذرخواهی را گذارده حتی حاضر پیرداخت مالیات و خراج عقب افتاده گردیدند. سلطان به تحریک مؤید آی ابه و یرنقش دو نفر از سرداران ترك خود باین پیش نهاد اعتنائی نکرده خود را مهربای نبرد ساخت.

اتفاقاً در جنگی که بین فریقین بوقوع پیوست سلطان با زوجه اش اسیر غز ها گردیده شهر مرو پایتخت وی پایکوب این طایفه وحشی شد (۵۴۸).

در ایام اسارت سلطان رکن الدین ابوالقاسم محمود خاقان سمرقند که خواهر زاده سنجر بود بدعوت اهالی خراسان بیادشاهی ایران رسید. رکن الدین از اتسز خوارزمشاه جهت رفع فتنه طوایف غز و خلاصی سلطان سنجر طلب کمک و مساعدت نمود. اتسز بدعوت رکن الدین به خبوشان (قوچان) آمده با وی در خصوص اوضاع ایران و وسیله اخراج غزها از این سرزمین مشورت کرد. بالاخره قرار بر احضار جمیع امراء و سران سیاه نقاط مختلفه مملکت از قبیل ملک تاج الدین ابوالفضل صفاری و ابوالفتح رستم اسپهبد مازندران گذاشتند.

خوشبختانه در همان اوان سلطان سنجر بمساعدت مؤید آی ابه پس ازدو سال اسارت از جنگ ترکان غز خلاصی یافته به ترمذ آمد. اما پس از چندی بر اثر رنج و زحمتی که در زندان دیده بود بدرود زندگانی گفت (۵۵۲).

پس از فوت خواهر زاده وی رکن الدین ابوالقاسم محمود بر تخت سلطنت ایران نشست و تا سال ۵۵۷ بدان مقام باقی بود. ولی در همین سال مؤید آی ابه وی را دستگیر و کور نمود.

بعد از رکن الدین ممالک خراسان و ماوراء النهر در معرض تهاجم حملات پی در پی خوارزمشاهیان و پادشاهان غور واقع گردیده پیوسته بین آنان نزاع و جدال برپا بود تا آنکه چندی قبل از هجوم مغول بایران این نواحی را سلطان محمد خوارزمشاه کاملاً در تحت نفوذ و اقتدار خود درآورد.

اسمعیلیان

مذهب اسمعیلیه که باسامی مختلف باطنیه . تعلیمیه . قرامطه . سبعیه . ملاحده و فاطمی نیز نامیده میشود یکی از شعب تشیع و پیروان آن معتقد به هفت امام بوده اسمعیل پسر اما جعفر صادق را امام میدانستند.

مؤسس حقیقی این مذهب عبدالله بن میمون القداح است که فاطمیین ازاعقاب او بوده اند. این جمع معتقد بودند هر قسمتی از قرآن و حدیث دارای ظاهر و باطنی است که ظاهر آن مانند پوست و باطن مغز آن است و اگر کسی فقط یا بست ظواهر شرع باشد هرگز باساس و حقیقت آن پی نبرده همواره دچار مشقات و زحمات گوناگون خواهد بود. در صورتیکه هر که بیاطن توجه نماید ازرنج و عذاب ایمن خواهد بود. در صورتیکه هر که بیاطن توجه نماید از رنج و عذاب ایمن خواهد بود. به علاوه پیروان این مذهب به تأویل در احادیث و آیات شرع قائل بوده کسانی را که منکر این اصل بودند ظاهری مینامیدند.

اسمعیلیها دو شعبه بودند: شعبه ایرانی و شعبه شام و مصر. چون شعبه دوم از موضوع این کتاب خارج است فقط بذکر مختصری درخصوص اسمعیلیان ایران قناعت میشود. اشتها این مذهب در ایران بواسطه حسن صباح و پایداری وی در انتشار و اشاعه عقاید دینی خود بوده است.

میگویند حسن صباح از اولاد ملوك حمير يمن بوده در ابتدای جوانی در خدمت الب ارسلان پادشاه سلجوقی میزیسته است . اما چون ابن پادشاه پس از چندی بر اثر اختلاف حساب دیوانی بین او و خواجه نظام الملك وزیر به حسن صباح مظنون شد دیگر این شخص نتوانست بایمنی در دربار سلطان سلجوقی زندگانی نماید . بهمین مناسبت در سال ۴۶۴ فرار اختیار کرده پس از آنکه چندی متواری بود بالاخره به ری رفت . اما در آنجا شنید که خواجه نظام الملك در پی دستگیر کردن اوست . لهذا آن شهر را نیز ترك گفته بشام هزیمت جست .

حسن صباح در مدت اقامت خود در شام بدعوت مردم بخصوص امراء و بزرگان مملکت میپرداخت . ولی در آنجا نیز از ترس خواجه نظام الملك نتوانست مدتی باقی بماند و برای پیدا کردن حامی و پشتیبانی قوی باصفهان بخدمت ابوالفضل نسبانی یکی از متنفذین آن ناحیه رهسپار شد تا آنکه با مساعدت وی شروع بدعوت حکام و ولات اطراف کرده بالاخره رئیس مظفر و حسین قائنی از بزرگان و معاریف امراء قهستان را با خود همراه نمود .

حسن صباح که روز بروز بر قدرت و نفوذش افزوده میشد در سال ۴۸۳ بقلعه الموت (آشیانه عقاب) رفته آن محل را بحیله از مهدی علوی که در آنجا حکومت داشت گرفت .

سلطان ملکشاه سلجوقی که بر شدت و کثرت اقتدار حسن صباح آگاهی یافت التون تاش یکی از امراء و سرداران خود را که در رود بار حکومت داشت مأمور دفع وی نمود . این سردار هم اغلبی از پیروان اسمعیلیه را بقتل رسانید . ولی پس از وفات وی دوباره کار دعوت حسن صباح رونق خاصی بخود گرفته در اطراف و جوانب موجبات زحمات مردم را فراهم میآورد . چون سلطان باین مسئله آگاهی یافت تاش را باجمعی از سپاهیان مأمور رفع فتنه حسن نمود .

این سردار الموت را در نحت محاصره درآورده نزدیک بود آنجا را متصرف شود . ولی ابوعلی اردستانی حاکم طالقان که از مریدان حسن صباح بود بمساعدت وی

شناخته شکست سختی به تاش وارد آورد و چون در همان اوان خواجه نظام الملك بدست یکی از فدویان کشته شده خود سلطانهم وفات یافت کار حسن صباح بالا گرفت سلطان محمد سلجوقی بتوسط اتابك شیرگیر مدت هشت سال قلمه الموت را محصور کرد و چیزی نمانده بود که آنجا را فتح نماید ولی مرک و ی باز باعث قوت کار اسمعیلیان شد سلطان سنجر نیز مثل سایر پادشاهان سلجوقی بخیال رفع فتنه حسن صباح افتاد . ولی چون حسن ویرا بقتل تهدید نموده بود از این عمل صرف نظر کرده تا آخر عمر بهیچ وجه مزاحم او نشد .

حسن صباح همواره برای آنکه جهت پیروان عقیده خود سر مشق باشد عمر خود را به زهد و عبادت و گوشه گیری و عزالت میگذراند . تمام اوقات او به نوشتن کتب متعدده در خصوص اصول و فروع مذهب اسمعیلی و تأویلات آن گذشته است .

حسن صباح در سال ۵۱۸ مرد و پس از وی کیا بزرگ امید رود باری به جانشینی وی انتخاب شد . کیا بزرگ باتفاق امراء و متنفذین مملکت بخصوص ابوعلی اردستانی سابق الذکر و حسن آدم قصرانی بدعوت مردم پرداخته پیشرفت نمایانی در این امر نمود . از طرف دیگر برای آنکه نفوذ و قدرت زیادی در انظار پیروان اسمعیلی حاصل نماید در اصول عقاید و اقوال حسن صباح بهیچ وجه اعتراضی نکرده بعلاوه ظاهر شریعت را نیز رعایت نمود .

کیا بزرگ در سال ۵۳۲ فوت کرد . اسمعیلیان ایران با حسن صباح هشت نفر و مدت حکومت آنان صد و بیست و یکسال بوده است .

رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد آخرین این سلسله و معاصر هلاکو خان مغول بوده که بالاخره بتوسط وی مقتول شده است . با قتل خورشاه هلاکو خان بر کلیه قلاع و استحکامات اسمعیلی ها از قبیل الموت . میمون دژ . آهن کوه . لنبه سر . بهرام دژ . تاج و سرش و غیره در قهستان . خراسان و ولایات مرکزی ایران دست یافته بدولت آن طایفه خاتمه داد (۶۶۱ - ۶۶۴)

اتابکان

چنانکه سابقاً اشاره شد طفول سلجوقی پس از انقراض آل بویه
 اتابکان فارس بر فارس تسلط یافت. پادشاهان سلجوقی حکومت فارس را
 به بعضی از بزرگان و متنفذین دربار خود که در اصل جزو غلامان و بندگان دربار
 بودند میسرند که متدرجاً بنام اتابک معروف شده اند.
 اتابکان فارس از اولاد سنقر بودند که چون جدّ اعلاّی او سلفور نام داشته به
 سلفریان یا اتابکان سلفوری نیز مشهور شده اند. این طایفه مدت صد و بیست سال
 یعنی از سال ۵۴۳ تا ۶۶۳ بر فارس حکومت کرده در واقع بر اثر حسن سیاست
 و تدبیر اتابکان آخری سلفری آن سرزمین از شرّ حملات و تهاجم قوم مغول
 رهایی یافته است.

بیشتر دوران حکومت اتابکان فارس بچنگ و جدال با ملوک شبانکاره که بر
 نواحی واقع بین فارس و کرمان تسلط داشتند گذشته است.
 در بین اتابکان فارس مشهور تر از همه سعد بن زنگی (۵۹۹ - ۶۲۳) و
 یسر بن ابوبکر (۶۲۳ - ۶۵۸) است که در مدت فرمانروائی ایشان ایالت فارس
 از نظر وسعت و طرز اداره داخله آن ترقی فوق العاده ای کرده بخصوص مردم در
 آرامش و سکونت زندگانی مینمودند.

از وقایع مهم دوره اتابکی سعد بن زنگی کوتاه کردن دست قطب الدین مبارز
 یکی از ملوک شبانکاره از کرمان و تصرف آن ناحیه است. اما در سال ۶۰۷ سلطان
 محمد خوارزمشاه ایالت کرمان را از چنگ اتابک سعد خارج کرده در سال ۶۱۴
 وقتی که خود اتابک با جمعی از سپاهیان در عراق و ری پیشرفتهای نموده بود
 بر وی دست یافت. ولی او را بشرط پرداخت چهار دانگ از عواید فارس دو
 باره بسمت اتابکی و حکومت آن ناحیه شناخت. اتابک سعد در اواخر سلطنت خود
 به ایجاد ابنیه متعدده ای در شیراز پرداخته در حق فضلا و شعراء بنیکی و احترام

رفتار کرده است.

پس از مرگ سعد بن زنگی (۶۲۳) پسرش ابوبکر بحکومت فارس رسید. این اتابک در تمام دوران حکومت خود که قریب سی و پنج سال طول کشیده بحفظ روابط دوستی و وداد با اوگتای قاآن و هلاکوخان کوشیده است و با حسن سیاست و کاردانی فارس را بر اثر عدم لشکرکشی مغول بدان ناحیه آبادان کرده و حق فضلا و شعرا مانند سعدی، محمدالدین همگر و محمد رازی باحترام و اعزاز تمامی رفتار نموده است.

این اتابک بر متصرفات خود نیز افزوده است. باین معنی که دو سال ۶۲۸ بر مسقط و عمان و نقاط ساحلی خلیج فارس دست یافت و باین ترتیب شهرت فوق العاده ای در بین امراء آن عصر حاصل نمود.

پس از مرگ ابوبکر (۶۵۸) قدرت این خاندان بتدریج رو بزوال رفته بازماندگان سلغری پیوسته با یکدیگر بجنگ و نزاع مشغول بودند تا آنکه در دوران اتابکی ابش خاتون (۶۶۲ - ۶۶۳) هلاکو فارس را نیز متصرف شد (۶۶۳).

این خاندان پنج تن (ایلکخان محمد جهان پهلوان، قزل اتابکان آذربایجان، ارسلان نصرت الدین ابوبکر، مظفرالدین ازبک) و دوران حکمرانی ایشان تقریباً ۹۱ سال (۵۳۱ - ۶۲۲) بوده است. ایلدگز مؤسس این سلسله یکی از غلامان خاصه سلطان مسعود پادشاه سلجوقی بوده که از طرف وی بحکومت آذربایجان نائل آمده است.

این اتابک بر اثر ازدواج با زوجه طغرل دوم سلجوقی اقتدار و نفوذ فوق العاده ای تحصیل کرده پسران وی قزل ارسلان و محمد جهان پهلوان که نتیجه این ازدواج بودند شوکت و جلال اتابکان آذربایجان را بذروه اعتلاء خود رساندند.

جهان پهلوان و قزل ارسلان برادران حامی ارسلان شاه سلجوقی پسر طغرل دوم بوده بهمین مناسبت در دستگاه سلاجقه جایز اهمیت خاص شدند. ارسلان شاه در سال ۵۵۶ بدستگیری ایلدگز بمقام سلطنت رسید و بخشی و کوشش ایلدگز

و پسرانش بر جمیع دشمنان مملکت غلبه کرده با کمال راحتی و آرامش بامر مملکتداری می پرداخت.

ایلدگز در سال ۵۶۸ مرد و پس از وی پسر بزرگش محمد جهان پهلوان قدرت فوق العاده ای حاصل کرده تا موقع مرگ خود (۵۸۲) در رتق و بفتق کارهای مملکتی بالاستقلال دخالت میکرد. پس از مرگ او قزل ارسلان زمام امور را دست گرفته با طغرل سوم سلجوقی پسر ارسلان شاه بنای ضدیت و مخالفت را گذارد و در سال ۵۸۴ الناصر بالله خلیفه عباسی را وادار بجنگ با وی نمود. اما در محاربه ای که بین خلیفه و طغرل سوم اتفاق افتاد طغرل فاتح شد. اما سه سال پس از این واقعه قزل ارسلان سخت او را شکست داده خیال سلطنت را داشت ولی قبل از آنکه باین امر موفق شود بقتل رسید (۵۸۷).

پس از قزل ارسلان قنلق اینانج بروی کار آمد که بخیال رسیدن بسلطنت ب طغرل سوم و ابوبکر نصرت الدین برادر خود بنای مجادله را گذارده در این محاربات همیشه شکست با قنلق اینانج بوده است که بالاخره برای تلافی از تکش خوارزمشاه درخواست مساعدت در دفع طغرل و اتابک ابوبکر نمود. از طرف دیگر ناصر خلیفه عباسی نیز با طغرل خصومت میورزید. چه طغرل میخواست دست خلیفه را از امور سیاسی و دخالت در کار پادشاهان کوتاه نماید و این مسئله موجبات نارضایتی الناصر بالله را فراهم آورده او نیز از تکش خوارزمشاه در موضوع جنگ با طغرل کمک طلبید تکش در اوایل سال ۵۹۰ با جمعی کثیر از سپاهیان بحدود سمنان آمد و قنلق اینانج و اغلبی از امراء و متنفذین مملکت با کلیه همراهیان خویش باستقبال وی حرکت کردند.

طغرل سوم که سپاهیان عظیم تهیه دیده بود تا سه فرسنگی ری بجلوی تکش آمد. اما در جنگی که بین فریقین در گرفت بر اثر افراط در شرب شراب و لهو و لعب کفایت آنکه بتواند با تکش برابری نماید نداشته باعث انقراض سلاجقه عراق شد. باین معنی که اتفاقاً در میدان نبرد بر اثر همان شرابخواری بسیار از اسب

بر زمین افتاده بتوسط قتلق اینانج مقتول شد و سر وی را به بغداد بخدمت ناصر خلیفه فرستادند .

پس از قتل قزل ارسلان که شخصی کافی و لایق بود دولت اتابکان آذربایجان رو بزوال و انحطاط گذاشت . چه قتلق اینانج پیوسته با برادرانش ابوبکر نصرت الدین و مظفر الدین اوزبک در جنگ و نزاع میزیست . از طرف دیگر منازعات و اختلافات وی با میانجق که بعنوان اتابکی بونس خان پسر تکش در عراق میزیست بیشتر باعث ضعف اتابکان آذربایجان شد و پس از قتل قتلق اینانج بتوسط میانجق سستی فوق العاده ای در کار این خاندان بروز کرد تا آنکه در سال ۶۲۲ بتوسط سلطان جلال الدین منکبرنی بکلی از بین رفت .

فصل هفتم

خوارزمشاهیان

خوارزمشاهیان از اولاد انوشترکین غرجه (چون یکی از مردم غرجستان بوده به غرجه معروف شده است) (غلام بلکانکین یکی از امراء سلطان ملکشاه سلجوقی بوده اند. سلطان ملکشاه چون انوشترکین بسیار لایق و کاردان بود شجنگی خوارزم را بدو سپرد. پس از مرگ انوشترکین پسرش قطب الدین محمد بمقام خوارزمشاهی رسید (۴۹۱) و تا آخر عمر بهمان منصب باقی بود.

اتسز خوارزمشاه بعد از فوت قطب الدین محمد (۵۲۲) اتسز پسر وی بامر سلطان سنجر سلجوقی بخوارزمشاهی رسید. سنجر در حق اتسز بمهربانی و ملاطفت رفتار کرده در بین امراء خویش بوی بیشتر از دیگران احترام و اعزاز میکرد.

اتسز نیز با کمال بندگی و اطاعت در اوایل نسبت به سلطان خدمت مینمود. حتی در اغلب از جنگها در رکاب سنجر حضور داشته از کمک و مساعدت در باره سلطان دریغ نمیکرد. چنانکه وقتی که پادشاه سلجوقی برای دفع طمغاج خان امیر ماوراءالنهر نزدیک بود در میدان نبرد بقتل رسد اتسز با کمال شجاعت و رشادت باعث استخلاص سلطان از معرکه شد (۵۲۴).

کار اتسز بر اثر خدمتگذاری به سنجر روز بروز بالا میگرفت. بهمین مناسبت

امراء و درباریان نسبت بوی حسد میورزیدند. انسر که از این مسئله در بیم و هراس افتاده بود با اجازه سنجر بخوارزم رفت (۵۲۹).

اما پس از چندی اقامت در خوارزم چون مردی جاه طلب و سلطنت جو بود بنای طغیان بر ضد سنجر را گذارده با حکام و فرامین وی اطاعت نمی نمود.

سلطان چون این بدید بخوارزم لشکر کشیده انسر را شکست سختی داد (۵۳۳) و مقام خوارزمشاهی را به برادر زاده خود سلیمان بن محمد سپرد. بعد از مراجعت سنجر انسر با کسان خود سلیمان را از خوارزم بیرون کرده پس از اطلاع بر شکست سنجر در جنگ با قرا ختائیان (۵۳۶) نام سلطان را از سکه و خطبه انداخت و خود را رسماً پادشاه اعلام کرد (۵۳۶).

سلطان سنجر برای سرکوبی انسر با جمعی کثیر از سپاهیان عازم خوارزم شد و چون انسر تاب مقاومت سلطان را نداشت از در عذرخواهی بر آمد. سنجر دوباره حکومت خوارزم را بدو سپرد. اما چون دوباره انسر بنای مخالفت را گذارده بود در اوایل سال ۵۳۸ سنجر باز بخیال رفتن بخوارزم افتاد. انسر که بر این قضیه آگاهی یافت قطعه ذیل را بخدمت سلطان فرستاد :

مرا با ملک طاقت جنگ نیست	بصلح و بیم نیز آهنگ نیست
ملک شهریارست و شاه جهان	گریز از چنین پادشه تنگ نیست
اگر باد پایست خنک ملک	کمیت مرا پای هم لنگ نیست
نو اینجا بیائی من آنجا روم	خدای جهان را جهان تنگ نیست

سلطان سنجر برای نكوهشی و سر زنی انسر ادیب صابر ترمذی شاعر معروف را پیش وی فرستاد. اما چون در همان اوان انسر دو نفر از فدائیان اسمعیلی را جهت قتل سلطان فریفته ادیب صابر نیز سنجر را باین مسئله آگاهی داده بود انسر آن شاعر نامی را در جیحون غرق ساخت.

سنجر بهمین مناسبت در سال ۵۴۲ با جمعی کثیر از سپاهیان عازم خوارزم شده ابتدا قلعه هزار اسب را در محاصره آورد. انوری که در این سفر جنگی با سلطان

همراه بود بامر وی دوبیتی ذیل را بر تیری نوشته بقلعه انداخت :

ایشاه همه ملك جهان حسب تراست وز دولت و اقبال جهان كسب تراست
امروز بيك حمله هزار اسب بگير فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست
رشيد و طواط كه در قلعه بود بيت ذيل را در جواب نوشت :

گر دشمنت ای شاه شود رستم گرد يك خر ز هزار اسب تو نتواند برد
سنجر پس از فتح هزار اسب به خوارزم رفت . این بار نیز اتسز بنای عذر خواهی را گذارده سلطان نیز مثل دفعات پیش او را بخشید .

اتسز در سال ۵۴۷ بر بلاد چند و سقناق نیز دست یافته بر قدرت و شوکت زی افزوده گشت و در موقعیکه سنجر در حبس طایفه غز بود همانطوریکه در شرح حال وی اشاره شد اتسز بخیال بدست آوردن تاج و تخت ایران و بدرخواست امراء و ارکان دولت عازم خراسان شد . ولی چون سلطان سنجر از حبس نجات یافته بود بانجام مقصود خویش نائل نیامد .

خوارزمشاه در سال ۵۵۱ مرد و در موقعی که نعش او را بر میداشتمند رشید و طواط دو بیتي ذیل را گفت :

شاهها فلک از سیاست میلرزید پیش تو بطبع بندگی میورزید
صاحب نظری کجاست تادرنگرد تا این همه سلطنت باین میارزید

پس از مرگ اتسز (۵۵۱) پسرش ایل ارسلان بیادشاهی
ایل ارسلان
خوارزم مستقر گردید و در ابتدای سلطنت چندی مشغول نزاع با برادر کوچکتر خود و اتابك وی اغلبك كه سر بشورش و طغیان بر آورده بودند شده بالاخره برادر را حبس و اغلبك را سیاست نمود . در سال ۵۵۳ ایل ارسلان بتقاضای ترکان قراق دفع كوك ساغر خان سمرقند رفت . اما چون خاقان نمیتوانست در مقابل ایل ارسلان مقاومت نماید بتوسط ايلك امير قراخانیان تقاضای صلح نمود . در سال ۵۵۸ این پادشاه چون بوی خبر رسیده بود كه مؤيد آي ايه پس از كور کردن خاقان ركن الدين محمود همانطوریکه شرحش در سابق گذشت بنای شورش

و اغتشاش را گذارده است عازم سر کوبی وی شد و او را در قصر شادباخ نیشابور محاصره و وادار بصلح کرد .

پس از مراجعت بخوارزم چون ترکان قراختمانی بنای تعرض به قلمرو سلطنتی خوارزمشاهیان را گذارده بودند با جمیع لشکریان خود بجهنگ ایشان رفت . ولی مقدمه الجیش وی بتوسط قراختمانیان از پای در آمد و خود او هم بیمار شده پس از مراجعت بدروود حیات گفت (۵۶۰) .

پس از مرگ ایل ارسلان بموجب وصیت پسر کوچک وی
 منازعات تکش با سلطان شاه و سلطنت
 سلطان شاه بر تخت سلطنت نشست . اما چون هنوز بسن رشد
 نرسیده بود مادرش ترکان خاتون زمام امور را بدست گرفت .
 تکش پسر بزرگتر ایل ارسلان چون این بدید کسی را پیش

سلطان‌شاه فرستاده درخواست حکومت خراسان و بعضی از نقاط متصرفی پدر خویش را نمود . سلطان‌شاه که طبع شعر داشت در جواب برادر دو بیت ذیل را فرستاد :

هر که که سمند عزم من پویه کند دشمن ز نهیب تبغ من مویه کند
 اینجا برسول و نامه بر ناید کار شمشیر دو رویه کار یکرویه کند

ملکشاه پسر تکش اشعار ذیل را در جواب عمّ خود گفت :

صد خنک ترا خنجر بر آف ما را کاشانه ترا مرکب و میدان ما را
 خواهی که خصومت از میان برخیزد خوارزم ترا ملک خراسان ما را

سلطان شاه نیز دو بیتی ذیل را در جواب ملکشاه فرستاد :

ای جان عم این غم ره سودا گیرد وین قصه نه در شما نه در ما گیرد
 یا قبضه شمشیر که خوب بالابد یا دولت و اقبال که بالا گیرد

چون تکش و سلطان‌شاه نتوانستند با یکدیگر صلح نمایند بالاخره بنای جنگ

و جدال را گذاردند .

تکش از دختر کور خان قراختمانی و شوهرش فوما در مقابل دادن مبلغی بعنوان خراج در سال جمعی از سپاهیان گرفته بخوارزم رفت . سلطان شاه و مادرش

ترکان خاتون چون ناب مقاومت وی را نداشته بخراسان جهت طلب مساعدت پیش
 مؤید آی ابه از امراء سلطان سنجر که پس از فوت وی در خراسان قدرت و نفوذی
 داشت پناه بردند و تکش در سال ۵۶۸ پس از تسلط بر خوارزم مراسم تاجگذاری
 خود را بجا آورد. رشید و طواط در تهنیت جلوس وی چنین گفت:

جدّت ورق زمانه از ظلم بشت عدل پدرت شکسته ها کرد درست
 ای برنوقبای سلطنت آمده چست در یاب کمنون که نوبت دولت تست

مؤید آی ابه بهمراهی سلطان شاه لشکریانی تهیه دیده بجانب خوارزم حرکت
 کرد ولی در جنگی که بین وی و تکش اتفاق افتاد فتح نصیب تکش شده مؤید آی ابه
 بقتل رسید و سلطان شاه با ترکان خاتون بدهستان فرار اختیار کرد (۵۶۹).

تکش در دهستان بر ترکان خاتون دست یافته وی را کشت. اما سلطان شاه
 جهت طلب مساعدت و کمک از طغانشاه پسر مؤید آی ابه بخراسان فرار نمود.
 بطور کلی مدت ده سال بین تکش و سلطان شاه زد و خورد دوام داشته با وجود آنکه
 چندین بار مصالحه کردند باز سلطان شاه سر بشورش و طغیان بر آورد تا آنکه پس از
 مرگ طغانشاه (۵۸۱) و سلطان شاه (۵۸۹) تکش بالاستقلال بسطنت رسید.
 چنانکه در مبحث مخصوص به اتابکان آذربایجان مذکور شد تکش در سال ۵۹۰
 بدرخواست قلاق اینانچ پسر اتابک جهان بهلوان جهت دفع طغرن سوم سلجوقی به
 عراق لشکر کشید بالاخره بدولت سلجوقیان عراق خاتمه داد.
 تکش حکومت عراق را به پسر خود بونس خان داده میانجی را به سمت اتابکی
 وی در آنجا روانه کرد (۵۹۱).

خوارزمشاه چندین بار جهت منازعه با ناصر خلیفه عباسی و میانجی که سر
 بشورش و طغیان بر آورده بود بعراق لشکر کشیده بالاخره در سال ۵۹۳ پس از تسلیم
 شدن میانجی بر آن ناحیه دست یافت.

خلیفه عباسی که میدید روز بروز بر قدرت و شوکت خوارزمشاه افزوده
 می شود فرمان حکومت عراق، خراسان و ترکستان را جهت وی بخوارزم فرستاد.

سلطان تکش چون دیگر از شر دشمنان خود راحت شده بود بخیال دفع ملاحظه که در آن تاریخ قدرت و نفوذ فوق العاده ای پیدا کرده بودند کمر همت بست و ابتدا در عراق قلعه ارسلان گشای را که از مراکز مهم آن طایفه بود فتح نمود. سپس به قطب الدین محمد پسر خود که در آن تاریخ حکومت خراسان را داشت امر داد بدفع ملاحظه خراسان و قهستان بپردازد و خود نیز مشغول تهیه سپاهیان برای آمدن بخراسان و خاتمه کار آنان گردید. ولی در همان اوان سخت مریض شده بدرود زندگانی گفت (۵۹۶).

سلطان محمد و انقراض خوارزمشاهیان
سلطان محمد خوارزمشاه پس از مرگ پدر بر سریر سلطنت نشست و از همان ابتدای پادشاهی دچار منازعه و زد و خورد با سلاطین غور شد.

در آن تاریخ دو برادر بنام سلطان غیاث الدین و ملک شهاب الدین در ملک غور (افغانستان حالیه) حکومت داشتند. این دو امیر در سال ۵۹۷ بمحرک برادر زاده سلطان محمد هندو خان پسر ملک شاه بخراسان لشکر کشیده مرو، طوس، جرجان و بسطام را متصرف شدند.

سلطان محمد چون این بدید با لشکریانی عظیم بقلمرو سلطنتی غوریان تاخته دو برادر مذکور را شکست سختی داد. اما چون از درعذر خواهی درآمدند دوباره ایشان را بحکومت غور برقرار کرد. در سال ۵۹۸ غیاث الدین فوت نموده ملک شهاب الدین با جمعی کثیر از لشکریان بخوارزم حمله برد. خوارزمشاه چون این بدید بمهیئ سپاهیان پرداخته باتفاق عثمان خان حاکم سمرقند و گور خان قراخانی ملک شهاب الدین را در نزدیکی خوارزم شکست عظیمی داد.

شهاب الدین برای تهیه قوا به هندوستان فرار کرد و در سال ۶۰۲ در آنجا بقتل رسیده حکومت غور بدست محمود پسر غیاث الدین رسید. اما محمود نیز در سال ۶۰۹ بتوسط بعضی از امراء کشته شده اهالی تاج الدین علی شاه برادر سلطان محمد خوارزمشاه را که مدتی بود در دربار غوریان پناهنده شده بود پادشاهی آنجا را

کردند. خوارزمشاه چون این بدید کسی را در خفا مأمور قتل وی نمود و بدین ترتیب سلسله غوریان را منقرض کرده تا سال ۶۱۱ بر کلیه متصرفات غوریان دست یافت.

چون خوارزمشاهیان از زمان اتسز همواره به قرا ختائیان باج و خراج داده در موقع پرداخت آن نیز بوهن و درشتی با مأمورین ایشان رفتار میشد سلطان محمد بخدال افتاد که بهر وسیله ای باشد این خاندان را از بین ببرد. بهمین مناسبت با عثمان خان سلطان السلاطین صاحب سمرقند که او هم باجگذار قرا ختائیان و پیوسته در معرض حملات شدید آنان بود متحد شده بمتصرفات ایشان حمله آورد. در نزدیکی سمرقند تا یانکوسر دار قرا ختائیان شکست سختی خورده اسیر خوارزمشاه شد (۶۰۶) سلطان محمد پس از این فتح بخارا را نیز متصرف شده باتفاق عثمان خان به خوارزم برگشت و دختر خود را به عثمان خان داد.

عثمان خان پس از مراجعت به سمرقند بنای ارتباط و دوستی با کور خان را گذارده حتی دختر وی را نیز به ازدواج خود در آورد. سپس با لشکریان خوارزم بید رفتاری پرداخته بالاخره امر بقتل عام ایشان داد.

دختر خوارزمشاه که عثمان خان کمال بی احترامی را در حق وی روا میداشت بالاخره سلطان محمد را از اوضاع سمرقند مطلع ساخت. خوارزمشاه بعجله هرچه نامتر به سمرقند لشکر کشید. ولی عثمان خان که خود را قادر بمقاومت نمی دید تسلیم و بدرخواست دختر خوارزمشاه مقتول شد ۶۰۹.

در همان اوان چنگیز خان قدرت نمایانی حاصل کرده قوم نایمان یکی از طوایف مغول را مغلوب نموده بود. کوچک خان پسر آخرین پادشاه این قوم بخدمت کور خان قرا ختائی پناه جست و پس از چندی تهیه لشکریان دیده باتفاق خوارزمشاه سلسله قرا ختائیان را منقرض ساخت.

این مسئله یعنی بر انداختن قرا ختائیان یکی از خبطهای بزرگ خوارزمشاه بوده است. چه مملکت قرا ختائیان تا آن تاریخ سد محکمی بین متصرفات مغول و

مالك خوارزمشاهیان بوده آن دولت هیچگاه نمیگذاشت مغول به ایران راه یابند ولی پس از انقراض این خاندان بر اثر نفاقی که بین کوچلك خان و خوارزمشاه برای تقسیم متصرفات گورخان پیدا شده بود چنگیز خان بانفاق قوم اویغور ساکن حوالی نهر تاریم (ترکستان غربی حالیه) کوچلك را از بین برده با ایران مجاور و همسایه شد و بالاخره بین سنوات ۶۱۴ و ۶۱۹ یعنی در مدت پنج سال کلیه متصرفات خوارزمشاهیان را از چنگك سلطان محمد بیرون آورد.

خوارزمشاه در سال ۶۱۷ در جزیره آبسکون فوت کرده پسر وی سلطان جلال الدین منکبرنی با آنکه چندین بار با مغول شجیعانه جنگ نموده است باز به تصرف مالك از دست رفته پدر خود نائل نیامد.

سلطان جلال الدین در سال ۶۲۸ بدست یکی از اکراد کشته شد و با مرگ وی دولت خوارزمشاهیان انقراض یافت.

بخش دوم

تاریخ اروپا

فصل اول

اکتشافات جغرافیائی

نظر اجمالی

در قرون وسطی مردم بکرویت زمین عقیده نداشتند و تصور میکردند بشکل مربعی است که اقیانوسی اطراف آن را احاطه کرده است. از طرف دیگر معلومات جغرافیائی آنان فقط منحصر بدنیای قدیم و نقاطی بود که بواسطه لشکر کشیهای بزرگ و یا تجارت از دوراه معروف ابریشم و ادویه^۱ میشناختند: ولی متدرجاً بر اثر کشف قطب نما، ذوق به تجسس و تحقیقات در چگونگی اوضاع نقاط دور دست، معاشرت و آمیزش اروپائیان با مسلمین در جنگهای صلیبی و بالاخره میل بافزایش ثروت و تحصیل ادویه و فلزات و محصولات قیمتی هندوستان دامنه اطلاعات جغرافیائی مردم اروپا وسعت یافت.

با وجود آنکه در اواخر قرون وسطی معلومات جغرافیائی اروپائیان ناقص بود باز عده ای از مردم آن سر زمین به نقاط دیگر برای جلب منفعت یا عقد قرارداد های سیاسی مسافرت کرده اند. چنانکه پاپ اینوسان چهارم و سن لوئی چندین بار عده ای را بعنوان سفارت به قرقروم پیش خان مغول جهت اتحاد با ایشان برضد

۱ - راه ابریشم راهی بود که پس از عبور از آسیا بدرپای سیاه میرسید. راه ادویه از اقیانوس هند گذشته بمصر منتهی میشد.

مسلمانانی که در جنگ های صلیب شرکت جسته بودند فرستادند (۱۲۴۶-۱۲۵۳) و در سال ۱۲۷۱ مارکوپولو ونیزی بچین مسافرتی کرد و پس از اقامت بیست سال در خانبالغ (پکن) پایتخت آن سر زمین بارو یا مراجعت کرده در کتاب معروف خود بنام لولپورد مروی^۱ اطلاعات نفیسی در خصوص نقاط مختلفه چین و ژاپون و کثرت ثروت و فلزات و جواهر قیمتی آن نواحی بدست اروپائیان داده است. این اطلاعات و مسافرت ها بخصوص حس کنجکاری و تتبع و تحقیق در مسائل علمی و جغرافیائی بالاخره اروپائیان را بر آن داشت که بنقاط نا معلوم مسافرت نمایند.

۱ کشفیات پرتقالیها پرتقالیها از اوایل قرن پانزدهم شروع با کشفیات کرده سیاحانی چند از مردم پرتقال در سواحل اقیانوس اطلس نقاطی را سیاحت کردند تا آنکه در سال ۱۴۸۷ بارتلمی دیاز^۲ بدون آنکه قصدی داشته باشد بر اثر طوفان تا کاپ رفته دماغه ای را در آنجا کشف کرد که معروف به دماغه امید نیک است. سپس در سال ۱۴۹۸ ملاح دیگری بنام واسکودوگاما تا موزامبیک پیشرفت کرده باتفاق یکی از ملاحان عرب به هندوستان رسید.

کسی که در پیشرفت اکتشافی پرتقالیها خدمات نمایانی کرده دن هانری پسر ژان اول سلطان آن سر زمین است که در ایجاد مؤسسات تجاری و مدرسه مخصوصی برای فرا گرفتن فنون بحر پیمائی سعی بلیغی از خود نشان داده برای سهولت امر دریا نوردی و تکمیل اطلاعات ملاحان کتب و نقشه های متعدد جغرافیائی گرد آورده است.

این پادشاه جهت پیشرفت در محاربات با مسلمین مراکش نظر خاصی بامر بحر پیمائی داشته است و همین مسئله باعث تهییج جمعی از دریا نوردان و سیاحان در اکتشاف اراضی مجهول شده است.

پرتقالیها پس از کشف راه بحری هندوستان و بدست آوردن نقاط مهم بحر پیمائی و تأسیس تجارتخانه های مهم موجبات عداوت و دشمنی اهالی ونیز را که مردمی تاجرونفع

دوست بودند فراهم آورده آنان را وادار باتحاد با مصریها و اعراب کردند . مدنی بین مصریها و ونیزیها از طرفی و از طرف دیگر پرتقالیا نزاع و زد و خورد برپا بود تا آنکه در محل دیو^۱ (در بحر احمر) پس از محاربه ای سخت کلیه قوای دریائی ونیزیها و مصریها درهم شکسته سیادت و عظمت پرتقالیها فرونی گرفت .

از طرف دیگر آل بو کرک امیر البحر پرتقالی در هندوستان پیشرفت های نمایانی کرده مالاکا . جاوه و جزایر ملوک را نیز متصرف شد و بدین وسیله تجارت پرتقال را رونقی بسزا داد .

پرتقالیها پس از کشف اراضی مجهوله به تسخیر آن نواحی پرداخته فقط بایجاد تجارتخانه ها جهت تحصیل ثروت و اشغال مواضع بحری قناعت میکردند و همین مسئله یعنی عدم توجه بحفظ متصرفات خویش و وسعت روز افزون نواحی مکشوفه بالاخره باعث شد که این دولت در اواخر قرن شانزدهم قسمتی از مستعمرات خود از قبیل جاوه و سوماترا را از دست داده مقام خود را به هلندیها که توجه خاصی بامر اکتشافات جغرافیائی میدورزیدند بسپارند .

اکتشافات اسپانیولیها

در موقعی که از راه جنوب پرتقالیها به هندوستان رسیدند اسپانیولیها هم از طرف مغرب خیال پیدا کردن طریق هندوستان را داشته تا بتوانند از منابع ثروتی آن سر زمین استفاده نمایند . باین معنی که کریستف کلمب یکی از اهالی ژن بامر فردینان و ایزابل پادشاه و ملکه دو ایالت آراگون و کاستیل در اسپانیا چهار سفر کرده است .

کریستف کلمب که از سن چهارده سالگی علاقه و عشق مفرطی بامر بحریمائی داشت در سال ۱۴۷۸ به پرتقال رفته عقاید خود را راجع بکرویت که بیشتر بر اثر مکاتبه با نوس کانلی^۲ یکی از علماء معروف ایتالیا حاصل شده بود در آنجا انتشار داد . اما چون پرتقالیها با وی همراهی نکردند بخدمت فردینان و ایزابل در آمده در سال ۱۴۹۲ با سه کشتی که باصطلاح آن زمان کاراول میگفتند از اسپانیا

حرکت کرد. کلمب ابتدا بجزایر خالذات رسیده سپس سان سالوادور^۱، کوباوسن، دومینک^۲ را نیز کشف کرد و پس از هفت ماه مسافرت در سال ۱۴۹۳ ناسپانیا مراجعت نمود.

این سیاح سه سفر دیگر نیز کرده تا جزایر آنتیل و تنگه پاناما پیشرفت کریستف کلمب تا موقع مرگ خویش تصور میکرد که به هندوستان رسیده هیچگاه باین مسئله پی نبرده بود که دنیای جدیدی را کشف کرده است. ولی بعد ها پس از مسافرت امریکو و سپوس بدان نواحی معلوم شد که نقاطی را که کریستف کلمب سیاحت کرده سر زمین دیگری غیر از هندوستان است و چون کلمب اولین کسی بود که بدان نواحی رفته بافتخار کشف وی قسمتی از امریکا را کلمبیا (منسوب باو) نام نهادند. ماژلان^۳ یکی از ملاحان معروف قرن شانزدهم بخیال رسیدن سفر دور دنیا و تصرف بهندوستان و کشف نواحی ادویه خیز شروع بمسافرت کرده مکزیك و پرو پس از طی ساحل امریکای جنوبی به تنگه ای رسید که امروزه باسم وی معروفست. ولی بعد از رسیدن بجزایر فیلیپین بتوسط بومیان آن سرزمین بقتل رسیده سباستین دل کانو^۴ یکی از همراهان او مسافرت وی را تعقیب کرد و پس از عبور از دماغه امید نیک باروئا برگشت و باین ترتیب گردش دور دنیا بانجام رسیده کروییت زمین عملاً ثابت شد.

اسپانیولها بر عکس پرتغالیها که مردمی تاجر بوده فقط بقصد داد و ستد و تهیه ثروت با کتشافات جغرافیائی میپرداختند جز تصرف نواحی مکشوفه و استخراج معادن طلا و نقره و حمل آن باروئا نظر دیگری نداشتند. روی همین اصل بود که مکزیك و پرو کشف شد. باین معنی که فرنان کورتز با عده ای قلیل از اختلافات آزتکها* و امپراطوران آنها با بومیان مکزیك استفاده کرده در مدت چهار سال (۱۵۱۹ - ۱۵۲۲) سراسر آن سرزمین را متصرف شد.

۱ - San salvador - ۲ - Saint - Domingue - ۳ - Magellan

۴ - Sebastien del cano - ۵ - Aztèques

از طرف دیگر فرانسوا پیزار^۱ و الماگرو^۲ دو نفر راه زن اسپانیولی در سال ۱۵۳۲ با جمعیت قلیلی وارد پرو شده بر آناهوآلپا^۳ امپراطور آن سرزمین که از خاندان ابن کا^۴ بود دست یافته آن جا را در تحت تصرف خود درآوردند اما پیوسته بین اهالی و اسپانیولیه‌ها بر اثر جور و ظلم شدیدی که پیزار و آلماگرو نسبت به بومیان روا میداشتند جنگ و جدال برپا بود تا آنکه آلماگرو بتوسط پیزار کشته شد و خود پیزار در جنگ همراهان الماگرو افتاد و شاربکن حاکی از جانب خود بدان سرزمین فرستاد و بدین وسیله رسماً پرو را جزو متصرفات خویش کرد.

بر اثر اکتشافات پرتغالیها و اسپانیولیا و کشف دماغه امید نیک

نتایج اکتشافات جغرافیائی

تجار بجای تجارت از طریق دریای مدیترانه امتعه خود را از راه دماغه امید نیک از آسیا بارویا حمل و نقل میکردند. بهمین مناسبت دریای مدیترانه و بنادر ژن، مارسی، ونیز و اسکندریه از اهمیت سابق خود افتاده جای آنها را در تجارت بنادر پرتقال، اسپانیا، فرانسه، هلند و انگلیس گرفتند. از طرف دیگر بواسطه استخراج معادن امریکا طلا و نقره در اروپا زیاد شد. منتهی خود اسپانیولیه‌ها بر اثر تحصیل ثروت فراوان به تن آسانی خو گرفته از نظر صنعت پست و ضعیف شدند و امتعه لازمه را از سوداگران و تجار خارجی میخریدند. این قضیه خود باعث شد که تجاری که از طبقه متوسط بودند ثروتمند شده در امور سیاسی و اجتماعی صاحب نفوذ و اهمیت فوق العاده ای گردیدند. بعلاوه نتیجه مهمی که از اکتشافات جغرافیائی حاصل شد واژگون شدن افکار و تصورات قدیمه بخصوص کسادى بازار لاف و گزاف روحانیون هیچ ندان که جمعی مردم ساده را دستخوش افکار سخیف خویش کرده بودند میباشد. در عوض این اکتشافات افکار مردم را بجانب تجدد صنعتی، ادبی و مذهبی سوق داد.

فصل دوم

تجدد ادبی و صنعتی (رنسانس)

مقصود از رنسانس^۱ تجدد ادبی و صنعتی و در واقع بازگشت سبک ادبیات شعر و هنر دوران قدیم در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم در اروپاست. چه هنر مندان و نویسندگان ایتالیا، فرانسه، هلند و آلمان قرون انزدهم و شانزدهم نهضتی در عالم ادب و هنر برپا کرده روش قدیم را در آثار صنعتی و لوشتجات خود احیاء نمودند.

در قرون وسطی نمیشود گفت که ادبیات و صنعت ترقی نکرده است. چه نویسندگان و صنعتگرانی در ایتالیا، فرانسه و نقاط دیگر اروپا وجود داشته اند که ر اثر پیدایش آئین مسیح و انتشار قواعد و اصول آن دین درنوشتجات و صنایع خود بیشتر مضامین و آثار مذهبی را دخالت داده اند. نویسندگان اصلاً توجهی به افکار شعر و نثر نویسندگان یونان و رم قدیم نداشته هنرمندان نیز در معماری و طرز ساخت بنیه از آثار برجسته و ذیقیمت صنعتگران دو ملکیت مزبور تقلید نکرده اند.

در ظهور رنسانس علمی چند دخالت داشته که ما ذیلا بشرح آن میپردازیم:

۱ - ظهور پیشقدمان رنسانس در قرن چهاردهم و پانزدهم و سایل ترقی و تکمیل صنایع و ادبیات را در اروپا فراهم آورده است و درواقع این جمع با توجه به

آثار قدیمه یونان و رم باعث انتشار فکر تجدد و بازگشت باصول قدیمه شده اند .
پیشقدمان ادبی و صنعتی ایتالیا شهرت و اهمیت فوق العاده ای پیدا کرده اصلا با
فرانسویان قابل مقایسه نیستند .

از معتبر ترین نویسندگان و شعراء قبل از دوران رنسانس ایتالیا که در پیشرفت
و تکمیل ادب زحمت کشیده اند . دانت ^۱ (۱۲۶۵ - ۱۳۲۱) صاحب کتاب
دیوین کمدی ^۲ . پترارک ^۳ (۱۳۰۴ - ۱۳۷۴) و بکاس ^۴ (۱۳۱۳ -
۱۳۷۵) مصنف کتاب معروف دکامرن ^۵ در تشریح فساد اخلاق طبقه
روحانیون میباشند .

هنرمندان و صنعتگران قرون چهاردهم و پانزدهم مملکت ایتالیا بسیارند .
از همه معروفتر کیوتو ^۶ (۱۲۶۶ - ۱۳۳۶) برونلس کو ^۷ (۱۳۷۵ - ۱۴۴۴)
کیبرتی ^۸ (۱۳۷۸ - ۱۴۵۵) و دوناتلو ^۹ (۱۳۸۳ - ۱۴۶۶) از اهالی
فلورانس بوده اند و آثار معتبری در معماری و مجسمه سازی از خود بیادگار گذاشته اند .
^۲ - رنج و زحمتی که اغلبی از دوستداران علم و هنر در پیدا کردن آثار
ادباء و نویسندگان قدیمی یونان و رم متحمل شده اند نیز علت دیگری جهت توجه
مردم به رنسانس و تجدد افکار نویسندگان قدیم شده است .

کتاب و نوشتجات تاریخی . فلسفی و ادبی یونانیان و رومیان بیشتر بتوسط
روحانیون که میخواستند علم و ادب را منحصر بخود نمایند در کلیسا ها و صوامع
مخفی بود و اغلب اتفاق میافتاد که برای استفاده ارکاغذ های پوستی جهت نگاشتن ادعیه
کتابهای گرانها را پاك میکردند

به همین واسطه کسی از وجود آنها اطلاعی نداشت تا آنکه بعضی از فضلا و کسانی که
نمایل به احیای آثار قدیمه داشتند با تحمل زحمات و صرف ثروت فراوان این قبیل

۱ - Dante . ۲ - Divine Comédie . ۳ - Pétrarque . ۴ - Boccace

۵ - Décaméron . ۶ - Giotto . ۷ - Brunellesco . ۸ - GuiBerti

۹ - iatello

کتابها را از بوته فراموشی خارج کرده در کتابخانه هائی مخصوص گرد آوردند. میگویند کاردینال بساریون^۱ (۱۳۹۳ - ۱۴۷۲) که اصلاً یونانی و مقیم ایتالیا بود برای بدست آوردن ۶۰۰ تألیف یونانی بیش از یکمیلیون و نیم فرانک بمصرف رسانده است. کسانی را که میل به زنده کردن آثار قدیمی داشتند و در تألیف یونانی و ایتالیائی تحقیقات و تبدیلات کرده دیگران را نیز وادار به جستجو و تفحص در آثار نویسندگان نموده اند او مانیت^۲ نام نهاده اند.

آثار و تصنیفات نویسندگان و شعراء قدیم کم کم بر اثر اختراع فن چاپ در دسترس عموم گذارده شده نویسندگان و شعراء رنسانس نیز از افکار و سبک آنها تقلید نمودند. ۳ - بالاخره علت اساسی ظهور رنسانس وجود مشوقینی در بین پادشاهان، نجباء و اعیانزادگان آن دوران مانند بعضی پاپها در ایتالیا، خاندان مدیسی در فلورانس و فرانسوای اول در فرانسه بوده است. این جمع باعتبار تشبیه با مسن^۳ حای ویرژیل و هوراس از بزرگترین نمایندگان ادبیات دوران قدیم ایتالیا به مسن ها معروف شده اند.

تجدد در ایتالیا نویسندگان معتبر دوران رنسانس ایتالیا چهار نفرند بقرار ذیل: مایکاول^۴ (۱۴۶۹ - ۱۵۳۰) از اهل فلورانس و ابتدا منشی مخصوص جمهوری آن ایالت بوده در سن چهل سالگی شروع بنوشتن کرد. کتاب معروف وی لوپرنس^۵ است که در آن در موضوع سیاست آن عصر ایتالیا و مظالم سزار بورژیا^۶ شرح مبسوط قابل توجهی آورده است.

آربوست^۷ (۱۴۷۴ - ۱۵۳۳) از اهالی مدن^۸ و صاحب کتاب معروف لورلان فوریو^۹ در موضوع حوادث رلان در جنگهای شارلمانی با سارازن^{۱۰} ها بوده در برابر دوک دو فرار^{۱۱} شهرت فوق العاده ای داشته است.

۱. Bessarion - ۲. Humaniste - ۳. Mécène - ۴. Machiavel - ۵. Le Prince

۶. César Borgia - ۷. Arioste - ۸. Modène - ۹. Le Roland Furieux

۱۰. Sarrasins - ۱۱. De Ferrare

گیشاردن^۱ (۱۴۸۲ - ۱۵۴۰) که او نیز از مردم فلورانس و صاحب کتابی است در تاریخ ایتالیا .

لوتاس^۲ (۱۵۴۴ - ۱۵۹۵) که در کتاب لاژروزالم دلیور^۳ موضوع جنگهای صلیب و وقایع آن را بنظم در آورده است . در دوره تجدد صنعتی در ایتالیا عده بیشماری از معماران و نقاشان معتبر ظهور کرده اند که از بین آنها فقط بذکراسامی لئوناردو و ونسی . میکل آنژ . رافائل . پول ورونز^۴ و تنی سین^۵ قناعت میشود .

تجدد در فرانسه در فرانسه نیز مثل ایتالیا عده زیادی از معماران و نویسندگان ظهور کرده اند ولی استادان و نویسندگان فرانسه بهیچوجه بیای

هنرمندان ایتالیائی نرسیده اند . کلمان مارو^۶ (۱۴۹۷ - ۱۵۴۴) . رنسا^۷ (۱۵۲۴ - ۱۵۸۵) . رابله^۸ (۱۴۹۵ - ۱۵۵۹) صاحب کتاب معروف گارگانشوا^۹ ویانتا کروئل^{۱۰} و مون تنی^{۱۱} (۱۵۵۳ - ۱۵۹۲) از معتبرترین نمایندگان ادبیات فرانسه در قرن شانزدهم بشمار میروند .

پیرلس کو^{۱۲} (۱۵۱۰ - ۱۵۷۸) . فیلی بردولوم^{۱۳} (۱۵۱۵ - ۱۵۷۰) و ژرمن پیلون^{۱۴} (۱۵۳۵ - ۱۵۹۰) از حجاران و معماران معروف فرانسه اند که آثار ایشان مربوط به دوران سلطنت هانری دوم و کاترین دوم مدیسی است .

۱ . Guichardin . ۲ . Le tasse . ۳ . La Jerusalem Délivrée . ۴ . Paul veronèse . ۵ . Titien . ۶ . Clement marot . ۷ . Ronsard . ۸ . Rabelais . ۹ . Gargantua . ۱۰ . Pantagruel . ۱۱ . Montaigne . ۱۲ . Lescot . ۱۳ . Philibert de l'orme . ۱۴ . Germain Pilon

فصل سوم

نظر اجمالی باوضاع ممالك اروپای غربی

در اواخر قرن پانزدهم

مملکت فرانسه در اواخر قرن پانزدهم سلطنت فرانسه به یکی از خاندان والوا بنام شارل هشتم رسید. این پادشاه عموزاده لوئی یازدهم بود که (۱۴۹۸) پس از فوت وی که اولادی نداشت بر سر سلطنت فرانسه مستقر گردید. مملکت فرانسه هنوز وحدت ارضی نداشته قسمتهائی از آن سر زمین در دست دوکها و کنتها یا در تحت تصرف بیگانگان بود.

باین معنی که فلاندر و آرتوا^۱ بر اثر ازدواجی که ما کزیمیلین پادشاه اطریش با ماری دو بورگنی کرده جزو قلمرو سلطنتی خاندان هابسبورگ بشمار میرفت. از طرف دیگر ایالاتی مانند دوک نشین های بوربون و متصرفات خانواده دالبر^۲ در جنوب بطور استقلال حکومت داشته بفرامین پادشاه اطاعت نمیکردند. با این حال پادشاهان فرانسه در قلمرو سلطنتی خویش با کمال اقتدار و جلال حکومت داشتند و حکام و ولات و مأمورین قضائی که در قسمتهای شمالی معروف به باایی^۳ و پروو^۴ بوده در نواحی جنوبی سنشال^۵ و بل^۶ نام داشتند باطراف

و جوانب جهت رتق و فتق امور مملکتی و دریافت مالیات می فرستادند.
شارل هشتم و اسلاف وی در تنظیم سپاهیان و ایجاد لشکریان جاویدان سعی بلیغی از خود نشان داده همواره مستعد و آماده برای دفع مملکت در مقابل اجانب بودند.

در سال ۱۴۸۵ سلطنت انگلیس با هانری هفتم مؤسس سلسله
مملکت انگلیس تودور بود. در دوران سلطنت این پادشاه اسکاتلند جزو قلمرو سلطنتی انگلیس نبوده با استقلال حکومت میکرد.

از طرف دیگر بر اثر جنگهای هولناک دو خاندان لانکاستر و تودور معروف به محاربات دوگدل. وجبات ضعف انگلیس فراهم آمده دیگر آن قدرت و عظمت سابق را نداشت. ولی هانری هفتم برای تزوید ثروت مملکت بهر وسیله ای بود تسهیلاتی در امر تجارت قائل شده مسافرین و سیاحان را جهت جلب ثروت و مال تهییج بمسافرت های اکتشافی در نقاط مختلفه افریقا مینمود.

آلمان با وجود آنکه یکی از یروست ترین ممالك غربی اروپا
امپراطوری آلمان بود از نظر وضع حکومت و مقررات داخلی و تشکیلات راجع

رتق و فتق امور مملکتی چندان قدرتی نداشت. چه در اواخر قرن پانزدهم به دولتهای کلیسایی و انتخابی تقسیم شده قریب چهار صد ناحیه که هر يك دارای امیری مستقل بود در آن سرزمین وجود داشت.

امراء هفتادگانه تروا. کولونی. مایانس. پالائینا. ساکس. بهم و براندبورگ قدرت و شوکت فوق العاده ای داشته عزل و نصب امپراطوران آلمان که در واقع اقتداری نداشتند با آنان بود.

دیت که همان پارلمان آلمان باشد حائز نفوذ فراوانی بوده امپراطور بهیچ وجه نمیتوانست آزادانه وبدون مشورت با اعضاء آن بکارهای مملکتی و یا جنگ با اجانب پیردازد. امپراطور آلمان علاوه بر دیت بایستی از مجالس سه گانه امراء هفتگانه

انتخاب کنند. شهر ها و شاهزادگان نیز برای وضع مالیات یا عقد صلح و میادرت جنگ تحصیل اجازه نماید. باین ترتیب امپراطور فقط اسمی بی مسمی و در واقع محری نیت دول آلمان بوده است.

مملکت اطریش سلطنت اطریش در پایان قرن پانزدهم با ماك زیملین یکی از اعضاء خاندان هابسبورگ بود. هر يك از پادشاهان این خانواده همیشه در ایام حیات خویش با تشریفات مذهبی پسر خود را بولایتمهدی انتخاب می کردند. باین ترتیب با وجود آنکه سلطنت انتخابی بود همواره اعضاء دودمان هابسبورگ پادشاهی میرسیدند.

ماك زیملین در سال ۱۴۷۷ بر اثر وصلت با ماری دو بورگنی دختر شارل او نمر را چنانکه اشارت شد فلاندر. فرانسه گرفته. آرتوا. لوکزامبورک و بعضی نقاط دیگر را بعنوان جهیزیه زنش جزو متصرفات خود نمود. سپس ژان لافول^۲ وارث مملکت اسپانیا را در سال ۱۴۹۶ باز دواج فیلیپ لوبو^۳ پسر خود در آورد و با این ازدواجها و وصلتها پیوسته بر قلمرو سلطنتی خود افزوده تا آنکه در اوایل قرن شانزدهم قدرت و نفوذ وی بحدی رسید که پادشاهان فرانسه در بیم و هراس میزیستند.

مملکت اسپانیا فردینان پادشاه آراگون در سال ۱۴۶۹ ایزابل ملکه کاستیل را به ازدواج خود در آورده متحداً بخمال بیرون کردن اعراب از اسپانیا افتادند و بالاخره پس از يك سلسله محاربات در سال ۱۴۹۱ غرناطه پایتخت مسلمین را در تحت محاصره شدیدی در آورده بعد از نه ماه آن شهر را متصرف شدند.

مسلمین پس از این شکست بکلی از اسپانیا خارج و در اراضی مراکش مستقر شدند. فردینان و ایزابل در ترقی اسپانیا خدمات نمایانی کرده حتی برای آنکه

مسلمین و یهودیان را بکلی از سر زمین خود بیرون کنند بعنوان تفتیش در عقاید مردم انگلیزیسیون^۱ را ایجاد نمودند و چون تعصب شدیدی نسبت بمذهب کاتولیک میورزیدند هر که را آئینی جز آن مذهب بود در تحت آزار و شکنجه سختی قرار میدادند.

چنانکه سابقاً اشارت شد در زمان همین ملکه و پادشاه بود که کریستف کلمب چهار بار بر اثر تشویق آنان بامریکا سفر کرده باعث شد که دولت اسپانیا در آن سر زمین متصرفانی چند بدست آورد.

فصل چهارم

رقابت فرانسه و اطریش

محاربات ایتالیا
چون رنه دانترو^۱ پادشاه ناپل در سال ۱۴۸۰ فوت کرد مطابق وصیت نامه وی بایستی سلطنت ناپل به لوئی یازدهم پادشاه فرانسه برسد.

لوئی یازدهم که پادشاهی عاقل و سائنس بود میدانست اداره سرزمینی دور از فرانسه کار آسانی نیست. بهمین واسطه اقدام بضبط ناپل نمود. در صورتیکه جانشینان وی که بسیار جاه طلب بودند محاربات چندی در ایتالیا نموده که بالاخره موجبات نزاع سی و نه ساله خاندان فرانسه و اطریش را فراهم آورده اند.

جنگهای ایتالیا از سال ۱۴۹۴ تا ۱۵۱۸ دوام داشته که در اواخر یعنی در زمان لوئی دوازدهم بواسطه آنکه والان تینین ویس کمتهی دختر ژان گالاس دوک میلان را دوک دورلئان جد لوئی دوازدهم بازدواج خود در آورده بود فرانسویان در میلان نیز حقی برای خود قائل بودند. این مسئله نیز علت دیگری برای جنگ های ایتالیا شده است.

از طرف دیگر وجود شارلکن و ایجاد امپراطوری پر وسعت اطریش که برانر

ازدواج ها و وصلتها اسپانیا ، شمال ایتالیا ، آلمان ، نواحی شمالی فرانسه ، مکزیک و پرورا شامل میشد حس رقابت و دشمنی فرانسه را که بیشتر از سایر دول اروپای غربی استقلال خود را در معرض خطر میدید تهییج و تحریک کرد .

محاربات فرانسه را در دوران سلطنت شارل هشتم ، لوئی دوازدهم ، فرانسوای اول و هانری دوم میتوان بدو دوره تقسیم نمود :

۱ - محاربات ایتالیا که از ۱۴۹۴ شروع و به ۱۵۱۸ ختم میشود .

۲ - جنگهای خاندان فرانسه و اطریش که بین سنوات ۱۵۲۰ - ۱۵۵۹

اتفاق افتاده است .

شارل هشتم پادشاه فرانسه در سال ۱۴۹۴ با جمعی از سپاهیان

لشکر کشی بناپل و
تصرف میلان

خویش وارد ایتالیا شده اهالی میلان و فلورانس با کمال

شعف و شادمانی از وی استقبال کردند . در جنگ مختصری

که بین وی و سپاهیان ناپل اتفاق افتاد فرانسویان غالب شده پادشاه ناپل به جزیره سیسیل فرار اختیار کرد .

شارل هشتم در سال ۱۴۹۵ در ناپل تاج پادشاهی آن سرزمین را بر سر گذارد .

در موقع مراجعت بفرانسه ما کزیمیلین پادشاه اطریش با فردینان و ایزابل پادشاه و

ملکه اسپانیا و الکساندر بورژیا پاپ اتحاد کرده در یکی از نقاط صعب العبور آبنم

بنام فورنو^۱ از عبور فرانسویان ممانعت نمود . اما تویخنه فرانسه دشمن را بکلی

از پای در آورده شارل بدون دادن تلفات زیادی بفرانسه مراجعت کرد .

شارل هشتم در واقع از این سفر جنگی نتیجه ای نبرد . چه ناپل بمحض مراجعت

وی دوباره استقلال یافت . پس از مرگ شارل هشتم لوئی دوازدهم عموزاده وی در

سال ۱۴۹۸ بسلطنت رسید و سال بعد از تاجگذاری خود در ظرف هفت ماه ناپل

را متصرف شد .

لوئی دوازدهم از ترس آنکه مبادا فردینان پادشاه اسپانیا با لشکر کشی لوئی دوازدهم بناپل و جنگ با ونیزیها فردريك سوم پسر عم خود که در آن تاریخ سلطنت ناپل را داشت کمک و مساعدت نماید با وی برای تصرف ناپل و تقسیم آن اتحادی برقرار کرده در سال ۱۵۰۰ با آسانی آجارا متصرف شد. ولی پس از چندی بیشتر بواسطه سختی نگاهداری آن سر زمین آنجا را بفردینان واگذار کرد (۱۵۰۴).

ژول دوم پاپ که میخواست دست بیگانگان را از مملکت ایتالیا کوتاه کند همواره در صدد آن بود که قوای دولی که در آن سر زمین نفوذی داشتند ضعیف نماید. همین مناسبت با فردینان. ما کزیمیلین. لوئی دوازدهم اتحادی برضد ونیزیها که در آن تاریخ در ایتالیا قدرت و شوکتی حاصل کرده بودند برقرار کرد و فرانسویان در ناحیه آک نادل^۱ ونیزیها را بکلی از پای در آوردند (۱۵۰۹).

ژول دوم پس از این واقعه با انگلیس و سویس طرح اتحادی برضد لوئی دوازدهم ریخت که بموجب آن دولت فرانسه سخت در خطر افتاد. انگلیس ها بپندر کاله و سویسها به دبئرن حمله بردند. لوئی دوازدهم وارد ایتالیا شده سردار نامی وی گاستون دوفوا^۲ در ولونی^۳. برسیا^۴ و روان^۵ دشمن را سخت در هم شکست (۱۵۱۲).

اما چون این فرمانده جوان در راون پس از فتح بزرگ خود بقتل رسید کار فرانسوا بسیار سخت شده در نوار^۶ از سپاهیان سویس شکست عظیمی خورد (۱۵۱۳).

پادشاه فرانسه چون کار را بدین منوال دید با لئون دهم که پس از ژول دوم بمقام پاپی رسیده بود مصالحه کرده دست از ایتالیا برداشت (۱۵۱۵).

۱. Agnadel - ۲. Gaston de foix - ۳. Boulogne - ۴. Brescia - ۵. Ravenne

۶. Novare

فرانسوای اول پس از مرگ لوئی دوازدهم پسر عم خود در
فتح میلان بتوسط
فرانسوای اول
سال ۱۵۱۵ پادشاهی رسید و در همان ابتداء سلطنت خویش
به میلان لشکر کشیده در محل مارینیان^۱ نزدیک میلان بکلی
قوای سویس را از پای در آورد.

پس از این فتح فرانسوا قدرت فوق العاده ای حاصل کرده لئون دهم و متحدین
(آلمان . اسپانیا) وی بالاخره در سال ۱۵۱۸ حاضر بمصالحه شدند . بموجب
صلحی که بین طرفین اتفاق افتاد میلان از آن فرانسه شده ناپل به فردیناند پادشاه
اسپانیا تعاقب گرفت .

بعلاوه دولت فرانسه بر طبق صالح علیحده ای که معروف به صالح جاویدان
است هر ساله با دادن مبلغی معین میتوانست جمعی از سپاهیان سویس را استخدام
کند و سوبسیدها متعدد شدند که هیچگاه بر ضد دولت فرانسه با دشمنان آن اتحاد
نمایند . این وضعیت تا ۱۷۸۹ (انقلاب کبیر) دوام داشت .

دو سال پس از صلح ۱۵۱۸ يك سلسله جنگهای بین خاندان
فرانسه و هابسبورگ های اطریش اتفاق افتاده که تا سال
جنگهای فرانسه
واطریش
۱۵۵۹ دوام داشته است .

علت این محاربات افزایش فوق العاده متصرفات شارلکن امپراطور اطریش
و میل وی بتصرف ایالات بیکاردی و بورگونی بوده است . چه وقتی این دو ناحیه
از آن شارل لوترمر جداً مادری شارلکن بوده لوئی یازدهم که خیال وحدت ارضی
فرانسه را داشت قسمتهای مزبور را جزو قلمرو سلطنتی خود نموده بود .

منازعاتی که بین فرانسه و اطریش اتفاق افتاده اختلافات فراوانی با محاربات ایتالیا
دارد . باین معنی که پادشاهان فرانسه در جنگهای ایتالیا خیال افزایش متصرفات
خویش را داشته در صورتیکه در جنگهای با اطریش فقط میخواهند مملکت
را در مقابل تعدی آنان حفظ نمایند . عده این محاربات شش و دارای دو دوره
متماثر است .

یکی دوره ای که مصادف با پادشاهی فرانسوای اول بوده چهار جنگ با شارلکن کرده است.

دیگری دومحاربه ای که در زمان هانری دوم سلطان فرانسه اتفاق افتاده است

جنگهای فرانسوای اول
جنگ اول از ۱۵۲۰ شروع و در ۱۵۲۶ ختم می شود
فرانسوای اول با اتفاق سردار شجاع خود بایار که در محاربات

ایتالیا نیز شرکت داشت در ابتدای امر پیشرفتهای نمایانی کرد.

ولی بالاخره میلان را اطربشها فتح کرده (۱۵۲۴) ماری را نیز در معرض حملات شدید خود در آوردند. فرانسوا چون این بدید حمله سختی به میلان کرده آن ناحیه را دوباره متصرف شد. ولی در پاوی شکست عظیمی خورده دستگیر و در مادرید زندانی گردید (۱۵۲۵).

پادشاه فرانسه پس از شش ماه حبس بالاخره بموجب معاهده معروف به معاهده مادرید و صرف نظر کردن از آرتوا، فلاندر، بورگنی، میلان و ناپل از بند رهایی یافت. اما برای جبران شکست پاوی و معاهده نمکین مادرید بدهانه آنکه در امضای عهد نامه مزبور زور و جبر بکار رفته اصلا اختیاری نبوده است بنای منازعه با اطربش را گذارد و برای پیشرفت کار خود با سلطان سلیمان خان پادشاه عثمانی اتحادی برقرار و وی را وادار به حمله به متصرفات اطربش نمود.

در جنگ دوم (۱۵۲۶ - ۱۵۲۹) بورگنی را فرانسوا از اطربش پس گرفته در محاربات سوم و چهارم (۱۵۳۶ - ۱۵۳۸ و ۱۵۴۴ - ۱۵۴۷) با وجود پیشرفتهائی چند بالاخره بموجب معاهده کریبی^۱ آرتوا و فلاندر بطور قطع از قلمرو سلطنتی فرانسه مجزا شد (۱۵۴۷).

فرانسوا در سال ۱۵۴۷ وفات یافته هانری دوم بر مسند

جنگهای هانری دوم
و صلح کاتو کامبرزی
سلطنت مستقر گردید.

امرائی که در آلمان پیرو مذهب پرتستان بوده

با شارلکن نیز عداوت شدیدی داشتند تکلیف تصرف شهر های مس . تول و وردن را که جزو متصرفات امپراطوری اطریش و منکلم بزبان فرانسه بودند به هانری دوم نمودند .

هانری نیز در سال ۱۵۵۲ آن نواحی را در تحت تصرف خود در آورد و با آنکه شارلکن مس را محاصره کرد ولی بر اثر شجاعت و لیاقت فرانسوادو گیز سردار فرانسه نتوانست پیشرفتی بنماید و ناچار از شهر های مزبور صرف نظر کرده جنگ پنجم باین ترتیب تمام شد .

شارلکن پس از این واقعه چون خود را بسیار ضعیف و بیمار میدید متصرفات خویش را بدو قسمت کرده فیلیپ دوم پسر خود را بر بی با . ناپل . فرانش کمنته اسپانیا ایتالیا و امریکا و برادر خود فردینان را بر متصرفات ارثی هابسبورک ها پادشاهی داد و خود وی به اسپانیا رفته پس از دو سال اقامت بدرود حیات گفت . (۱۵۵۶)

فیلیپ دوم که بر اثر ازدواج با ماری تو دور ملکه انگلیس قدرت فوق العاده ای حاصل کرده بود در سال ۱۵۵۷ با جمعی از سپاهیان وارد فرانسه شده پس از فتح سن کاتن^۱ خیال رفتن پاریس را داشت . ولی در همان اوان دوک . دو گیز بندر گاله (۱۵۵۸) را از انگلیسها گرفته بتصرف دوک نشین لوکزامبورک نیز نائل آمد و همین مسئله باعث عدم پیشرفت فیلیپ دوم شده جنگ ششم نیز خاتمه یافت .

فیلیپ دوم و کلیه دول اروپائی که در محاربات فرانسه و اطریش دخالت داشتند برای قطع خصومت بین دو خاندان بموجب معاهده کاتوکامبرزی قرار بر این گذاردند که سه شهر تول . مس و وردن در تحت تصرف هانری دوم پادشاه فرانسه قرار گرفته از ناپل و میلان صرف نظر نماید .

این دو ناحیه اخیر از آن فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا شده بندر کاله نیز بفرانسه
تعلق گرفت .

بموجب همین عهد نامه برای تشیید مبانی و داد و دوستی دختر هانری دوم
بازدواج فیلیپ دوم در آمد . در جشنی که برای این عروسی در پاریس تهیه دیده
شده بود در موقع نیزه بازی با 'من' گمری یکی از درباریان فرانسه آسیبی بچشم
هانری دوم رسیده بر اثر آن مرد .

فصل پنجم

اصلاح آئین مسیح

مذهب مسیح بر اثر ابداعات و تصرفات کشیشان سادگی و طراوت اصلی خود را در پایان قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم از دست داده جز مشتی لاطانات و مزخرفات چیز دیگری نبود. از طرف دیگر فساد اخلاق طبقه روحانیون و عشق و علاقه جمیع آنان بخصوص پاپ ها باندوختن ما و بر انگیختن هر گونه وسایلی جهت تهیه آن حس نفرت و عداوت مردم را نسبت بآنان نمود داد. قضیه آمرزش گناهان در مقابل وجهی نقد یکی از مسائلی است که تاریخ مذهبی اروپا را تشکیل کرده دیگر مردم آن تلاقه و ایمانی را که بر رؤساء دین ابراز مینمودند نداشتند.

روی همین اساس اصلاح این مذهب لازم مینمود و مسئله ای که بیشتر باین امر کمک کرده قضیه چاپ است که انجیل کتاب مقدس مسیحیان را در دست رس مردم قرار داده خاص و عام از مضامین و نصاب و دستور های ساده آن اطلاع پیدا نمودند و باین مسئله پی بردند که طبقه روحانیون و کشیشان نفع پرست بر اثر اغراض خود تفاسیر و شرحهائی بر آن نوشته تابدان وسیله سیادت و اعتبار خود را در انظار حفظ نمایند.

لوتر در آیس لبن^۱ جنوب شرقی آلمان بسال ۱۴۸۳ یا به ظهور لوتر
عرصه وجود گذارد. پس از اتمام دارالعلم ارفورت^۲ در

وینتمبرگ یکی از صومعه های اگوستین ها جهت تعلیم مسائل مذهبی رفت و چون هوش و ذکاوت مخصوصی داشت در قلیل مدتی بر موز علم کلام و الهیات آشنائی کامل یافته در همان دانشسرای ارفورت بسمت استادی علوم دینی انتخاب شد. لوثر اعتقاد داشت که پیروان مسیح باید دست از خرافاتی که کشیشان بمنفعت خود وارد این آئین کرده اند برداشته روزه و ریاضتهای مذهبی را بطور عموم جزو ابطال بشمرند و فقط انجیل و مطالب آن را باید مأخذ اطلاعات مذهبی و ایمان خود قرار داده حتی جهت فرا گرفتن آن میشود کتاب مزبور را بکلیه زبانها ترجمه نمود.

لوثر فقط بغسل تعمید و خوردن نان مقدس و آشامیدن شراب مقدس و توبه از گناهان اعتقاد داشت و به ابداعات روحانیون واقعی نمیکذاشت.

لوثر پیروان زیادی بین مردم بخصوص در زمره امراء و شاهزادگان آلمانی پیدا کرد و چون شارلکن مشغول زد و خورد بادولت فرانسه بود نمیتوانست در ابتدا باصر جلوگیری از شیوع آئین لوثر بپردازد.

همین مسئله باعث انتشار سریع مذهب وی در آلمان و حتی در جزایر اسکاندیناوی شد. شارلکن برای جلوگیری از انتشار آن آئین در شهر اسپیر^۱ بالاخره به تشکیل دیت آلمان پرداخته اعلامیه ای منتشر ساخت که پیروان مذهب لوثر را نباید سختگیری نمود ولی از شیوع آن در نقاطی که هنوز مردم بآن آئین آشنائی پیدا نکرده اند ممانعت سخت بعمل آید. چون با قسمت اخیر این اعلامیه پنج تن از متنفذین آلمان و چهارده شهر از آن سر زمین موافقت نداشته بنای اعتراض را گذاردند پیروان لوثر از آن بیعت مشهور به برتستان (اعتراض کنند) شدند.

شارلکن بخیال آنکه شاید ممکن است از راه مسالمت و ملائمت پیروان لوثر را وادار بدست برداشتن از آئین خود کرد در اکسبورگ^۲ مجمعی از روحانیون تشکیل داد. ولی نتوانست موفقیتی در مقصود خود حاصل نماید. فقط لوثر را وادار بجمع آوری و تدوین عقاید خود نمود. لوثر یکی از سربدان خود ملاشتون^۳ را مأمور این مهم کرد و او هم اصول عقاید لوثر را در ۱۸ ماده که همان اعلامیه مشهور اکسبورگ است ترتیب و تنظیم داد.

بر اثر پیدایش لوتر و مذهب او از آن بیعد در آلمان عداوت و دو تیرگی بین کاتولیکها و پروتستانها بوجود آمد و پادشاهان آن سرزمین که در مذهب کاتولیک تعصب شدیدی داشته پروتستانها را در شکنجه و آزار سختی قرار میدادند. پروتستانها که قادر بمقاومت در مقابل دولت نبودند از دول خارجی طلب مساعدت میکردند این مسئله خود موجبات ضعف آلمان را فراهم و آنجا عرصه محاربات اروپائیان نمود

کالون^۱ در سال ۱۵۰۹ در نوایون^۲ فرانسه بدنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات خود در ارلئان و بورژ تحقیقاتی در عقاید

کالون

لوتر کرده چون گفته وی را عاقلانه و حقیقی دید پیرو روش او گردید.

کالون چون میدید فرانسوای اول پیروان مذهب جدید را سخت شکنجه و آزار می کند در سال ۱۵۳۳ به شهر بال در سویس رفت و پس از چندی اقامت در آنجا بدرخواست مردم ژنو جهت فرا گرفتن حکمت الهی بدان ناحیه رهپار شد. اهالی ژنو چیزی نگذشت که با وی بنای بد رفتاری را گذارده کالون هم ناچار از آن شهر فرار اختیار کرد.

ولی در سال ۱۵۴۱ بتوسط مریدان و هواخواهان خویش دوباره بژنورفته بر اثر تبلیغات کسان خود پیروان فراوانی پیدا نمود.

بعلاوه اصول مذهبی وی که همان عقاید لوتر با کمی اختلاف در جزئیات آن است در فرانسه، اسکانلند و پی با انتشار یافت. کالون به غسل تعمید و خوردن نان مقدس و آشامیدن شراب مقدس اعتقاد داشته بجای تشریفاتی که در کلیساها و صومعهها کاتولیکها بجای آورده به وعظ و هدایت مردم بشاهراه درستی و امانت اعتقاد داشت.

پس از مرگ کالون در سال ۱۵۶۴ معتقدین وی در فرانسه باندازه ای رسید که در آن تاریخ بنیای قریب ۲۰۰۰ صومعه و کلیسا پرداختند.

طریقه انگلیکان

در انگلستان بر عکس فرانسه و آلمان بتوسط پادشاهان اصلاحات

مذهبی صورت گرفت . باین معنی که هنری هشتم (۱۵۰۹ -

۱۵۴۷) پادشاه آن سر زمین به بهانه آنکه پاپ بطلاق کاترین دارا گون^۱ زن وی رضا نداد قطع رابطه با دربار رم کرده مذهب خاصی را بنام انگلیکان یا کلیسای انگلیس درست کرد .

سپس الیزابت (۱۵۵۸ - ۱۶۰۳) دختر وی که از زن نانی او آن بولین^۲

یکی از ندیمه های کاترین دارا گون بود با وضع قانونی مشتمل برسی و نه ماده به تکمیل طریقه انگلیکان پرداخت . اساس حقیقی این مذهب همان اصول عقاید کالون و لوتر بوده فقط در ظواهر و تشریفات مذهبی کاتولیک تفاوتی نداشت .

اصلاحات مذهبی در آلمان . انگلیس و اسکاتلند باوی بر اثر ضبط اموال و

املاک روحانیون بر قدرت و کلیساها ساطع و نفوذ فرق العاده ای به پادشاه داده اساس و پایه سلطنت استبدادی را بنا نهاده است .

انتشار عقاید لوتر و کالون در اروپا باعث شد که پایها و بعضی

از انجمن ها که معروفترین آنها مجمع سربازان مسیح یعنی

ژوئیتها است با اصلاح مذهب کاتولیک و مبارزه با پیشرفت

پرستش آنها بپردازند . از طرف دیگر پاپ آدرین^۳ در سال

۱۵۲۲ بخيال تشکیل مجمعی از نمایندگان بزرگ کاتولیک

نقاط مختلفه اروپا برای رسیدگی بامور مذهبی در شهر ترانت^۴ بود . اما جنگهای

فرانسوا و شارلکن مانع از اقدام باین عمل شد و با آنکه دو بار این مجمع در سال

های ۱۵۴۹ و ۱۵۵۲ تشکیل شد نتیجه قطعی از آن حاصل نیامد .

در سال ۱۵۶۰ این مجمع بالاخره پس از اتمام رقابت دو خاندان اطریش و

فرانسه بر پا شده شاخ و برگهای آئین کاتولیک و خرافات و تمایل روحانیون را به

جمع مال و تزیینات دنیوی و حس جاه دوستی را مردود دانست .

مبارزه با انتشار
آئین پرستان و
ظهور اینیاس
دولوایالا

از طرف دیگر کشیشان را که بعقیده پرنستانها میتوانستند ازدواج کنند از این حق ممنوع کرده و عظم و نصیحت را یکی از اصول حتمی پیشرفت مذهب کاتولیک مقرر داشت و برای آنکه تعلیم و تربیت کشیشان بعد کمال برسد مدارس چند مخصوص آنان ایجاد نمود .

مطابق عقیده اعضاء مجمع ترانت انجیل را نباید بزبانی غیر از زبان لاتینی ترجمه کرد تا بین پیروان این مذهب حس دوستی و یکدلی حکمروا باشد .
کسی که در مبارزه با مذهب پرنستان و شیوع آن زحمات فراوانی متحمل شده این یاس دولوایالا^۱ (۱۴۹۱ - ۱۵۵۶) است که ابتدا در خدمت فردینان لو کاتولیک بسر میبرد . سپس در جنگهای بافرانسه زخمی برداشته بستری شد . پس از بهبودی تعهد کرد که داخل خدمت کلیسا شده بهر وسیله ای باشد از پیشرفت پرنستانها جلوگیری نماید .

این شخص سفری به بیت المقدس جهت تبلیغ آئین مسیح کرده پس از مراجعت در دارالعلم های سالامانک (در اسپانیا) و پاریس بتحصول حکمت الهی و تکمیل معلومات دینی خود پرداخت و بعد از اخذ درجه دکترا (۱۵۳۴) بانجام مقصود خود که همان جلوگیری از انتشار آئین پرنستان بود پرداخت و با اتفاق فرانسوا گز او به^۲ و پنج تن از دوستان خود در محل کلیسای من مارتر^۳ امروزی پاریس هم عهد شد که در رواج آئین کاتولیک و اطاعت از پاپ پایداری داشته باشد .

این یاس دولوایالا چون در ابتدای جوانی سرباز بود میگفت هیچ وقت دست از حرفه و شعار خود بر نداشته است منتهی این بار میخواهد سرباز خداوند باشد و روی همین اساس تشکیلات مجمع سربازان مسیح را بر روی پایه مقررات نظامی استوار نموده اطاعت صرف و بدون چون و چرا را بر رؤسای مافوق شعار آن مجمع قرار داد . رئیس این جماعت را ژنرال میگفتند . و چون این مجمع به قسمتهائی چند بنام پروانس منقسم میشد رؤساء آنها را پرونسیال^۴ مینامیدند .

بر عدهٔ بیروان ژزوئیت روز بروز افزوده شده در مردم حتی در شاهزادگان و پادشاهان و امراء مقتدر آلمان . ایتالیا و اسپانیا نفوذ فوق العاده ای حاصل کردند . از طرف دیگر برای اشاعهٔ علم و ادب و تربیت طبقهٔ روحانیون در نقاط مختلفه بایجاد مدارس پرداختند .

کلاژ دو کلرمن^۱ در پاریس که امروزه موسوم به لیسهٔ لوئی لوکران است از بناهای این جمعیت است .

فصل ششم

جنگهای مذهبی در فرانسه

مدت سی سال یعنی از ۱۵۶۳ تا ۱۵۹۳ هشت جنگ در فرانسه بین پیروان کالون معروف به پرستانها یا هوگنو^۱ و کاتولیکها در فرانسه اتفاق افتاده که جنگهای مذهبی نامیده می شود .

این محاربات در دوران سلطنت شارل نهم (۱۵۶۰ - ۱۵۷۴) . هانری سوم (۱۵۷۴ - ۱۵۸۹) و اوایل پادشاهی هانری چهارم بظهور پیوسته است . علت مبادرت باین جنگها اختلافاتی بود که بین پرستانها و کاتولیکها روی داد . اما متدرجاً دول دیگر اروپای غربی یعنی انگلیسها . بعضی از شاهزادگان آلمان و اسپانیا نیز در این زد و خورد ها برای کمک پرستانها و کاتولیکها دخالت کرده اند و همین مسئله در واقع موجبات ضعف مملکت فرانسه را از لحاظ سیاست خارجی و داخلی فراهم آورده است .

مذهب لوتر در ابتدای شیوع آن در آلمان بتوسط تجار و کسبه ای که برای داد و ستد در مملکت آلمان . اسکاندیناوی رفت و آمد داشتند نیز در فرانسه انتشار یافت . این جمع چون قدرتی نداشتند بسیار آرام و صلح جو بوده هیچگاه با عملی که باعث تهمیج کاتولیکها بر ضد آنان بشود اقدام نکرده اند . ولی پس از ظهور کالون

و انتشار عقاید او بین مردم فرانسه اغلبی از بزرگان و اشراف قبول آئین وی را که در واقع همان مذهب لوتر است نمودند .

چیزی نگذشت که دوفر از شاهزادگان معتبر سلطنتی آنتوان دوبوربون شوهر ژان دالبر^۱ وارث تاج و تخت مملکت ناوار و پرنس دوکنده برادرش باآئین پرستان گرویدند . بتدریج عده پیروان کالون بخصوص در بین اعیان و امراء مملکت فرونی گرفته با قبول آن طریقہ بتوسط کولین پی امیر البحر فرانسه کار این جمعیت بالا گرفت .

پس از فوت هانری دوم (۱۵۵۹) فرانسوای دوم بجای وی علت شروع جنگ^۲ به تخت سلطنت فرانسه رسید . ولی او پس از یکسال بدروود زندگانی گفته برادر ده ساله وی شارل نهم پادشاه شد . چون شارل نهم هنوز بسن رشد نرسیده بود مادر وی کاترین دومدیسسی از خاندان های بزرگ و معتبر فلورانس و زنی جاه طلب و محیل بعنوان نیابت سلطنت زمام امور را بدست گرفت . کاترین در ابتدای امر بصلاح دید میشل دولویتیال^۲ صدر اعظم فرانسه که مردی صلح طلب بود با پیروان مذهب پرستانی بخوبی و خوشی رفتار کرده حتی برای آرادای آنان در اجرای مراسم و تشریفات مذهبی خود فرمائی صادر کرد که معروف به فرمان ژانویه شده است (۱۷ ژانویه ۱۵۶۲) .

این فرمان موجبات عدم رضایت کاتولیکها را فراهم آورد: پرستانها نیز چون میخواستند مثل کلیه اهالی مملکت از جمیع شئون مملکتی برخوردار شوند بنای ضدیت با کاتولیکها را گذاردند .

این ضدیت روز بروز شدت میگرفت تا آنکه منجر به قساوت و سنگدلی بین کاتولیکها و پرستانها شد . چون در همان اوان جمعی از پرستانها به کاتولیکها یکی از کلیساهای فرانسه حمله برده عده ای از آنان را بیگناه بقتل رساندند کاتولیکها همواره درصدد تلافی بودند تا آنکه دوک دوگنز در موقه عمور از واسی^۳ امر بقتل

عام جمعی از پرتستانها که مشغول انجام مراسم مذهبی خویش بودند داد (۱۵۶۲) همین مسئله موجبات جنگهای مذهبی را فراهم آورد .

در دوران سلطنت این پادشاه (۱۵۶۲ - ۱۵۷۴) چهار محاربات مذهبی در زمان سلطنت شارل نهم جنگ بین کاتولیکها و پرتستانها اتفاق افتاده است . بر اثر واقعه واسی آتش نزاع بین این دو فرقه شعله ور شده باعث شروع جنگ اول که یکسال دوام داشت گردید . اما بهانه اصلی قتل فرانسوا دوگیز بتوسط یکی از پرتستانهای متعصب بنام پل ترودومر^۱ در ارلئان بوده است هانری دوگیز پسر فرانسوا دوگیز سبب این واقعه را امیرال کلین پی میدانست . بهمین واسطه همواره در صدد تلافی قتل پدر بود .

در محاربه اول بین کاتولیکها و پرتستانها فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا جمعی از سپاهیان خود را بکمک فرانسوا دوگیز فرستاده بود و الیزابت ملکه انگلستان با پرتستانها چه از لحاظ مادی و چه از نظر سپاهی کمک و مساعدت مینمود تا آنکه با فرمان آمبواز که شاه در خصوص آزادی پرتستانها صادر نمود مدت چهار سال متارکه بین طرفین برقرار بود .

جنگ دوم (۱۵۶۷ - ۱۵۶۸) در ژارناک^۲ و جنگ سوم (۱۵۶۸ - ۱۵۷۰) در من کونتور^۳ با شکست پرتستانها از دوک دانژ و برادر پادشاه خاتمه یافت . در این محاربه کننده بقتل رسید . ولی پادشاه از ترس آنکه مبادا پرتستانها بخونخواهی وی دوباره شروع بجنگ نمایند بموجب فرمان سن ژرمن آزادی اجرای مراسم مذهبی را بابشان اعطاء کرد . پس از این فرمان مدت دو سال آرامش در مملکت فرانسه برقرار بود . اما چون امیرال کلین پی در پیش پادشاه تقرب فرارانی حاصل کرده بود کاترین دو مدیسی با جاء طلبی غریزی خود میخواست وسائل قتل وی را فراهم آورد .

بهمین واسطه از پسر خود شارل نهم با آنکه باین امر راضی نبود فرمان قتل عام

جميع پرستانهای مقیم پاریس را گرفته در صبح روز بیست و چهارم اوت (۱۵۷۲) که روز عید سن بارتلمی بود بتوسط هانری دو گیز کشتار عظیمی در پاریس بر پا نمود. در این قتل عام کلین بی بتوسط بسم^۱ غلام هانری دو گیز کشته شد و بدین ترتیب انتقام خون پدر خود را از وی کشید.

پرستانها پس از این قتل عام بر جرأت و جلادت خود افزوده در اغلبی از نقاط مستحکم فرانسه مانند روشل در مقابل کاتولیکها سخت مقاومت نمودند و پادشاه را وادار باعطای آزادی اجرای مراسم مذهبی خویش کردند.

پس از مرگ شال نهم که فرزندی نداشت برادر او دوک -
محاربات دوران
پادشاهی
هانری سوم
دانثرو باسم هانری سوم بتاج و تخت فرانسه رسید (۱۵۷۴)
جنگهای دوران سلطنت وی صورت خاصی دارد. چه جمعی
از کاتولیکها که از عدالت دائمی پپرستانها و طول محاربات
بتنگ آمده بودند بریاست برادر کوچک هانری سوم بنام دوک دالانسون^۲ مساعدت
پرستانها برخاستند.

از طرف دیگر کاتولیکهای متعصب بسررداری هانری دو گیز که کینه خاصی با
پرستانها داشت بتشکیل اتحادی باسم اتحاد مقدس پرداخته سخت در مقابل حریف
پابرداری می کردند.

هانری سوم بمحض آنکه بسلطنت رسید خود را دچار جنگ با پرستانها و
کاتولیکها دید (جنگ پنجم ۱۵۷۴ - ۱۵۷۶). در این محاربه پرستانها غلبه کرده
شاه با دادن فرمان بولیو^۳ مشعر بر آزادی مذهب پرستانها در کلیه نواحی فرانسه
بغیر از پاریس آتش جدال را خواباند. ولی چون نمایندگان مجلس عمومی شاه را به
اتحاد با پرستانها متهم کرده با فرمان بولیو موافقت نداشتند جنگهای ششم (۱۵۷۶ -
۱۵۷۷) و هفتم (۱۵۷۷ - ۱۵۸۰) شروع شد. چون در این جنگها پیشرفت
بیشتر با کاتولیکها بود بالاخره پرستانها حاضر به مصالحه شده فرمان بولیو باشرایطی که

موجباً رضایت کاتولیکها فراهم آمد تجدید شد .

در سال ۱۵۸۴ دوک دالانسون مرد و چون هانری سوم وارثی نداشت جانشینی وی حتماً به هانری دوناوار پسر اتوان دوناوار که در آن تاریخ قدرت فوق العاده ای حاصل کرده نزدیکترین شاهزادگان فرانسه در موضوع وراثت بود میرسید . همین مسئله بخصوص بیرون کردن کشیشان پرتستانی باعث شروع جنگ هشتم که مدت هشت سال طول کشیده است شد .

پادشاه ناوار در محل کوترا^۱ سپاهیان هانری سوم را شکست داد ولی دوک دوکیز تلافی این شکست را با فتوحات خود در شامپانی در آورد . دوک دوکیز بر اثر این فتح محبوبیت خاصی در بین اهالی پیدا کرده خیال داشت هانری سوم را از سلطنت بر اندازد . پادشاه چون باعث تمام این منازعات را دوک دوکیز میدانست وی را بتوسط هشت نفر از غلامان خاصه خود در قصر لوور بقتل رسانید (۱۵۸۸) . دوک دوماین^۲ پس از برادر خود دوک دوکیز بریاست کاتولیکها نائل آمد . اهالی پاریس که از قتل هانری دوکیز سخت غضبناک شده بودند عزل پادشاه را در سراسر مملکت اعلام کرده دوک دوماین را بنیابت سلطنت برداشتند .

هانری سوم چون این بدید فرار کرده با پادشاه ناوار متفق گردید و پاریس حمله برد ولی در بیرون دروازه آن شهر بتوسط یکی از هوا خواهان متعصب دوک دوکیز بنام ژاک کلمان^۳ بقتل رسیده قبل از مرگ هانری دوناوار را بجانشینی خویش اعلام کرد (۱۵۸۹) .

هانری دوناوار با اسم هانری چهارم بسلطنت فرانسه رسید ولی مدت چهار سال با دوک دوماین و مخالفین خود مشغول جنگ بود . در این مدت با آنکه دوک دوکیز را دوبار در آرک^۴ و ایوری^۵ سخت شکست داد باز بفتح پاریس که برای پیشرفت کار او لازم بود نائل نیامد . چه اسپانیولها به اهالی پاریس با دادن پول و سپاهیان کمک میکردند .

در سال ۱۲۹۳ بالاخره هانری چهارم با قبول طریقه کانولیک در کلیسای سن-
دنی و دادن لقب سیمهسالاری کل فرانسه و یکمليون و سیصد هزار فرانك به كمت .
دوبريساك حاكم پاریس توانست وارد آن شهر شود .
هانری مدت سه سال پس از استقرار در پاریس مشغول نزاع با اسپانیولیها
بود تا آنکه بعد از فتح فونتن فرانسز^۱ فیلیپ دوم را ادار بقبول صلح ورون^۲ و دست
برداشتن از عداوت با فرانسویان نمود .

فصل هفتم

جنگهای سی ساله آلمان

در مملکت آلمان مثل سر زمین فرانسه يك سلسله محارباتی علت پیدایش جنگ بوجود آمده که مدت سی سال یعنی از ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ فردینان دوم دوام داشته است . این جنگها در ظاهر رنگ مذهبی داشته جز منازعاتی بین پیروان مذاهب مختلفه کاتولیک . پروتستان و طریقه کالون و اختلافات بین رؤسا و امراء آلمانی که هر يك برای پیشرفت آئین خود مجاهدت میکردند چیز دیگر نبود . ولی متدرجاً دول دیگر اروپائی (فرانسه ، سوئد دانمارك و خاندان هابسبورگ اطریشی) نیز در این جنگها دخالت کردند . از وقتی که دولت فرانسه در این جنگها دخالت کرد یعنی از سال ۱۶۳۵ این منازعات صورت جنگ و جدال بین دو خاندان اطریش و فرانسه را بخود گرفت .

همانطوریکه در فوق گفته شد در ظاهر بهانه این جنگها مخالفت پیروان مذاهب مختلفه با یکدیگر بوده است . اما علت اساسی این اختلافات را حس جاه طلبی و سلطنت جوئی فردريك پنجم منتخب ^۱ بالائینا فراهم آورده است .

این امیر دختر ژاك اول پادشاه انگلیس را بازدواج خود درآورده بود و بتحریرك

وی که میخواست مانند ملکه بر رعایا حکمرانی کند آتش فتنه و آشوب را در سراسر خاک آلمان دامن میزد .

فردریک پنجم محمی از متنفذین طریقه کالون بنام اونیون او انترلیک^۱ بریاست خود برای مجادله با پیروان کاتولیک تشکیل داد و در مقابل امراء کاتولیک آلمان نیز انجمنی باسم اتحادیه مقدس ایجاد نموده میخواستند از نفوذ معتقدین کالون بکاهند . پیروان او تر که هر دو مجمع مزبور را بی اساس و بدون صلاحیت و معتقدین کاتولیکی و کالونی را مرتد میدانستند اصلاً بتشکیل انجمن قیام نکرده بیشتر مطابق سرفه خود طرفدار کاتولیکها بودند . این اختلافات و بالاخره جاه طلبی فردریک پنجم منازعات مذهبی و جنگهای سی ساله را باعث شد .

از طرف دیگر امپراطور فردینان دوم یکی از نوادگان فردینان اول برادر شارلیکن که در ۱۶۱۹ به سلطنت رسیده بود میخواست با ازبین بردن اشراف و امراء متنفذ بر قدرت سلطنت و وسعت مملکت بیفزاید .

همین سیاست باعث عدم رضایت امراء منتخب آلمان و اختلاف و نزاع آنان با وی شد . این پادشاه در مذهب کاتولیک تعصب فوق العاده ای داشت و چون از نظر نژاد دول با آلمان یگانگی نداشتند تا اسباب وحدت مملکت فراهم آید بخیال اقتاد که از لحاظ شیوع مذهب کاتولیک و قبول عامه آن در سرتاسر متصرفات خویش بمقصود خود برسد .

اهالی بهم بر اثر فرمانی که در سال ۱۶۰۹ باسم لئردو ماژسته^۲ (نامه پادشاهی) از ماتیاس دوهاسبورگ پادشاه خویش گرفته بودند آزادی مذهب داشتند . در سال ۱۶۱۹ همان موقعی که فردینان دوم بامپراطوری آلمان رسید مردم بهم او را از سلطنت بهم خلع و اعلامیه مربوط بآن ادا در سراسر آلمان منتشر کردند .

در عوض مقام وی را به فردریک پنجم منتخب پالاتینا داده او را بآمدن بهم

دعوت کردند . چه فردینان دوم قبل از رسیدن بامپراطوری آلمان در سال ۱۶۱۸ بمقام سلطنت بهم انتخاب شده بود و اهالی آن سر زمین بسخت گیری وی در موضوع مذهب کاتولیک آشنائی داشته حتی در همان سال نمایندگان وی را بعنف از پنجره قصر سلطنتی پراگ بیرون انداختند^۱ .

این مسئله خود باعث تحریک خشم و غضب فردینان شده وقتی که بسلطنت رسید بخیال سرکوبی مردم بهم و تلافی بی احترامی واقعه پراگ نسبت بنمایندگان خود افتاد . از طرف دیگر کاتولیک ها و معتقدین لوتر از رسیدن فردریک پنجم بیادشاهی بهم سخت در بیم و هراس افتادند . چه این امیر کالونی با داشتن مقام سلطنت بهم و ریاست پالائینا در انجمن امراء هفتگانه صاحب دو رأی میشد و باین ترتیب قدرت وی فزونی گرفته حتی ممکن بود همین مسئله باعث شود که روزی یکنفر از معتقدین طریقه کالون بامپراطوری آلمان برسد . بهمین مناسبت از جان و دل جمیع امراء آلمان چه کاتولیک و چه پرستان قوای عظیمی برای شرکت در جنگ بهم تهیه دیده ماکزیمیلین دوک ایالت باویر سپاهیان بهم را در محل موتنائی بلانش^۲ که نزدیک شهر پراگ پایتخت بهم واقع است بکلی از بین برد . فردینان دوم پس از این فتح بهم را در تحت تصرف خود در آورده آداب ، قوانین ، مذهب و کلیه شئون مملکتی ایشان را پایمال نمود و مذهب کاتولیکی را آئین رسمی و زبان آلمانی را زبان اجباری در سرتاسر آن سر زمین اعلام کرد و باین ترتیب اسم دولت بهم تا سال ۱۹۱۸ وشکست آلمانها از متحدین از صفحه تاریخ محو شد .

ماک زیمیلین دوک باویر پس از آنکه بهم در تحت تصرف فردینان دوم درآمد ادعای خسارتی را که بر اثر لشکر کشی بهم متوجه وی شده بود نمود . بهمین واسطه امپراطور نیز پالائینا را متصرف شده با جمیع مزایا و القاب فردریک پنجم که ناچار بفرار شده بود به ما کزیمیلین اعطا کرد و از آن پس دوک باویر در مجمع امراء هفتگانه

۱ - این قضیه را بفرانسه Defénetration du prague میگویند.

۲ - Montagne Blanche

منتخب بجای امیر پالاتینا برسمیت شناخته شد .

چون در انجمن امراء منتخب در آن تاریخ اکثریت با کاتولیکها شد یعنی فقط دونفر امیر پرستان در مقابل پنج نفر کاتولیک بودند لوترینها و کالونیهها بنای مخالفت و ضدیت با کاتولیکها را گذارده از کریستیان چهارم سلطان دانمارك طلب کمک و مساعدت نمودند .

چون دانمارك دخالت در آلمان کرد فردینان دودسته از سپاهیان **جنگ آلمان با دانمارك و سوئد** خویش را بریاست ماگزیمیلین منتخب باویر و والنشتاین^۱ مأمور دفع وی نمود . این دو سردار در دولاحیه لوتر^۲ و دسو^۳ بکلی قوای پادشاه دانمارك را در هم شکسته با صلح لونک^۴ کریستیان آلمان ها را از حمله بدانمارك جلوگیری کرد (۱۶۲۹) .

پادشاه آلمان بهمراهی والنشتاین میخواست به تشکیل وحدت آلمان پرداخته با دست یافتن بر امپراطوری اطریش بدریا راه یابد . اما فرانسه که میترسید با رسیدن باین مقصود امپراطوری شارلکن از نو تشکیل شود بخیال دخالت در جنگ های آلمان افتاد .

در آن اوان ربشلیو صدر اعظم لوئی سیزدهم مشغول زد و خورد با امراء و اعیان و شاهزادگان فرانسه بوده خود نمیتوانست مستقیماً به آلمان لشکرکشی نماید . بهمین مناسبت گوستاو آدلف پادشاه سوئد را با دادن کمک های مادی فراوان و ادار به حمله بخاك آلمان نمود . پادشاه سوئد در سال ۱۶۳۰ با سپاهیبانی عظیم وارد خاك آلمان شد و در ناحیه برایتن فلد^۵ آلمانها را شکست سختی داده باویر را متصرف شد . سپس در لوتزن با لشکریان والنشتاین مقابل گردید . در این محاربه با وجود قتل گوستاو آدلف باز سوئدیها فتح نمایانی نمودند (۱۶۳۲) .

ولی در نوردلینکن از آلمانها شکست سختی خورده فرار اختیار کردند .

دخالت فرانسه در جنگ

فرانسه از سال ۱۶۳۵ شروع به جنگ کرد و از این تاریخ تا

۱۶۴۸ که سیزده سال طول کشیده محاربه دوام داشته است.

ولی این جنگها دیگر بصورت منازعات دو خاندان هابسبورگ

اطریش و بوربن فرانسه در آمد.

ریشلیویس از اتحاد با سوئد، سوئیس، ایتالیا و بعضی از امراء آلمان با پنج دسته از

سپاهیان به اسپانیا حمله برد (۱۶۳۵) و بالاخره بتصرف آرتو اوردسیون^۱ نائل

آمد (۱۶۳۷ - ۱۶۴۲).

اسپانیولیها با قوای عظیمی چندین بار سعی کردند که نقاط از دست رفته را

متصرف شوند. ولی در دو ناحیه رکروا (۱۶۴۳) ولانس^۲ (۱۶۴۸) از درك

دانگن ملقب به کننده عمو زاده لوئی سیزدهم شکست سختی خوردند و بالاخره با

فتوحات نوردن و ورانگل^۳ سرداران فرانسه و سوئد در محل نزوس مارس هازن^۴ (مه

۱۶۴۸) فردینان دوم حاضر بمصالحه شد.

فردینان دوم با پادشاه فرانسه در نواحی اوسنابروک^۵ و

معاهدات و استغالی مونستر^۶ در بیست و چهارم اکتبر ۱۶۴۸ معاهده ای منعقد
و پیرنه

کرد که چون این دو محل در دستغالی واقع است معروف به

معاهده و استغالی شده است.

بموجب این معاهده فرانسه برالزاس و سوئد به نقاط دیگر آلمان دست یافته

برنستانها نیز در آن سرزمین به امتیازاتی چند در خصوص آزادی مذهب خود نائل

آمدند و باین ترتیب جنگهای سی ساله خاتمه یافت. اما فرانسه در آن تاریخ

نتوانست با اسپانیا بمعقد معاهده ای که سرحدات آن دو مملکت را معین نماید

پیردازد. چه در همان اوان (۱۶۴۸) در سرزمین فرانسه فتنه فرند^۷ (شرح

این واقعه در جلد دوم این کتاب در ضمن سلطنت لوئی چهاردهم داده شده است)

۱. Roussillon . ۲. Lens . ۳. Wrangel . ۴. Zusmarshausen

۵. Osnabrück . ۶. Münster . ۷. Fronde

بر پا شده دولت اسپانیا را طمع در تصرف نقاطی از فرانسه پیدا گردید . ولی دولت فرانسه انگلیس را با خود متحد کرده در سال ۱۶۵۹ در محل دونکرك شكست سختی به قوای اسپانیولی وارد آورد .

فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا چون این بدید بموجب معاهده پیدا سوئا^۱ معروف بمعاهده پیرنه از ارتوا و روسیون صرفنظر کرده ماری ترز دختر خود را نیز بازدواج لوئی چهاردهم در آورد .

فصل هشتم

استقرار سلطنت استبدادی در فرانسه

پادشاهان فرانسه از زمان سلطنت لوئی دوازدهم (۱۴۹۸ - ۱۵۱۵) به تدریج با برداشتن امراء و متنفذین مملکت و از بین بردن قدرت روحانیون و شاهزادگان به تشدید مبانی سلطنت استبدادی پرداختند و پس از معاهدات و ستفالی و پیرنه در زمان لوئی سیزدهم و دوران صغیری پسر وی لوئی چهاردهم این استبداد و قدرت پادشاهان بذروه اعتلاء خود رسید . چون کم و بیش در خصوص جانشینان لوئی دوازدهم (فرانسوای اول ، هانری دوم ، فرانسوای دوم ، شارل نهم ، هانری سوم) تا روی کار آمدن هانری چهارم گفتگو شده است در این جا فقط بذکر پادشاهی هانری چهارم و لوئی سیزدهم و اوضاع مملکت فرانسه از نظر افزایش قدرت پادشاهان و تمرکز حکومت و سیاست فرانسه در اروپا میپردازیم .

سلطنت هانری چهارم

هانری چهارم پس از بیرون کردن اسپانیولها از فرانسه چون در خارج مملکت فرانسه با دول دیگر جنگ و نزاعی نداشت بخیال کم کردن نفوذ و قدرت اشراف و بزرگان افتاده سعی بلیغی از خود راجع بآبادانی مملکت و ترقی صناعت ، تجارت و رفاه حال مردم ابراز کرد در کار های داخلی مملکت و رتق و فتق امور حکام و ولات ماکزیمیلین دو بتون^۱ معروف به سولی^۲ رفیق ایام جوانی وی خدمات شایانی نموده است .

سولی که در واقع وزارت طرق و شوارع، تجارت و مالیه با او بود بایاقت و کفایت مخصوصی به بهبودی اوضاع فرانسه که بر اثر جنگهای مذهبی ویران و خراب شده بود پرداخت و در قلیل مدتی ترتیبات و تنظیمات جدید در تربیت سپاهیان و سربازان مطیع و با انضباط قائل شده جهت تسهیل امر تجارت و داد و ستد بعمران و آبادانی راه ها اقدام کرد و از طرف دیگر در اغلبی از نقاط مملکت منجمله در شهرهای تورولیون به ایجاد کارخانه های حریر بافی و مخمل بافی مبادرت نموده برای تزئین نروت مملکت علاوه بر تشویق صنعتگران و روستائیان جمعی را تهییج بمسافرت و سیاحت در امریکا کرده است.

از آنجمله شامپلن یکی از افسران بحریه آن سرزمین است که در سال ۱۶۰۸ پس از سیاحتهایی چند در امریکا بالاخره شهر کبک را برای عملیات نظامی و تجارنی فرانسویان بنا نهاد.

هانری چهارم در سال ۱۶۱۰ بتهییه و تجهیز سپاهیان خود پرداخته خیال دخالت در اوضاع داخلی مملکت آلمان و استفاده از عداوت و دشمنی بین امراء آن سرزمین را داشت. ولی در روز چهاردهم مه همان سال یعنی دو روز قبل از حرکت باردو بتوسط راویاک^۱ بقتل رسید.

فرانسویان میل نداشتند هانری چهارم که بزحمت اوضاع داخلی مملکت را پس از خرابیهای دوران جنگ مذهبی سر و صورتی داده با وضع مالیاتهای سنگین دوباره موجبات ضعف و فقر ملت را فراهم آورد بهمین واسطه در سراسر مملکت آوای مخالفت برضد این تصمیم برخاست.

روایاک سابق الذکر یکی از مردم آنکولم از موقعیت و افکار مردم استفاده کرده (گویا بتحریریک خاندان گیز) در کوچه فرولری^۲ موقعی که شاه با کالسکه بخانه سولی میرفت ویرا با دو ضربه خنجر بقتل رسانید (۱۵۱۰).

مردم فرانسه پس از این حادثه چون پادشاه خود را بر اثر خدمات نمایان او

خیلی دوست میداشتند بسوگواری وی در سرتاسر مملکت پرداختند. چه میدانستند
جانشین وی لوئی سیزدهم چون طفلی بیش نبود در زیر نفوذ و جاه طلبی مادرش ماری
دومدیسسی قرار گرفته اغتشاش و ظلم و ستم در جمیع نقاط مملکت حکمروا خواهد شد.
چون لوئی سیزدهم در موقع مرگ پدر خود بیش از نه سال
سلطنت لوئی
سیزدهم

نداشت پارلمان فرانسه مادر وی ماری دو مدیسسی را بمقام
نیابت سلطنت انتخاب نمود. اما کنسی نی^۱ ایتالیائی وزن
وی اثونارا کالیکه^۲ که خواهر رضاعی ملکه بود در مزاج وی نفوذ کاملی پیدا کردند
و در واقع کنسی نی زمام امور مملکتی و رتق و فتق کارها را در دست گرفت.
امراء مملکت و شاهزادگان چون نمیتوانستند به بینند یکمفر خارجی در مملکت
فرانسه حکومت نماید با یکدیگر اتحاد کرده بریاست پرنس دو کمنده معتبر ترین
شاهزادگان فرانسه بنای ضدیت و مخالفت با کنسی نی را گذاردند.

کنسی نی که صدارت فرانسه با او بود برای حفظ قدرت و شئون خویش با
دادن مبلغی هنگفت مخالفین را بجای خود نشاند. از طرف دیگر ماری دومدیسسی را
برای جلوگیری از مخالفت اعضاء مجلس عمومی پاریس و اداره انحلال آن نمود. این
مجلس تا ابتدای انقلاب کبیر فرانسه (۱۸۷۹) دیگر افتتاح نشد.

لوئی سیزدهم وقتی که بسن رشد رسید باز کنسی نی را بصلاح دید مادرش
همان صدارت فرانسه باقی گذارد. کنسی نی چون با مردم در گرفتن مالیات بسختی
رفتار کرده شاهزادگان نیز دوباره شروع بمخالفت با وی نمودند در انظار بسیار منفور
شد. لوئی سیزدهم هم متدرجاً از قدرت وی بتنگ آمده بالاخره پس از مشورت با
دولوبین^۳ یکی از درباریان خویش جمعی از قراولان خاصه سلطنتی را موقعی که
بقصر لوور می آمد بقتل وی گماشت (۱۶۱۷).

دولوبین پس از قتل کنسی نی صدر اعظم فرانسه شد. اما پرنستونها بریاست
دوک دوروهان^۴ ضدیت وی برخاستند و با آنکه ایشان را در محل سن ژان داترالی^۵

۱- Concini . ۲- Leonoragaligai . ۳- De luyes . ۴- De rohan

• Saint- jean D'angely .

شکست سختی داد در ناحیه منقوبان^۱ فتح نصیب پرتستانها شده چندی پس از این واقعه خود دولوین نیز وفات یافت (۱۶۲۱)

آرمان دو پلسی ریشلیو^۲ در پاریس در سال ۱۵۸۵ یا بصره ریشلیو وجود گذارد و بن بیست و یکسالگی وارد خدمت کلیسا شد.

در سال ۱۶۰۷ بریاست روحانیون ناحیه لوسون^۳ رسید و هفت سال بعد به عضویت مجلس عمومی نائل آمد. سپس در سال ۱۶۱۴ به خدمت ماری دو مدیسی آمده چندی بعد بتوسط کنسی نی بوزارت جنگ منصوب شد. در سال ۱۶۲۲ کاردینال شده دو سال بعد بر اثر کثرت هوش و ذکاوت فطری بمقام صدارت رسید (۱۶۲۴).

ریشلیو در تمام دوره صدارت خود که هیجده سال (۱۶۲۴ - ۱۶۴۲) طول کشیده بتعقیب سه مقصود ذیل پرداخته است.

- ۱ - از بین بردن اشراف و کم کردن نفوذ شاهزادگان.
- ۲ - نابود کردن پرتستانها و گرفتن قلاعی که در تحت تصرف خود داشتند.
- ۳ - افزایش قدرت و اشتها سلطنت استبدادی و نام فرانسه در اروپا.

ریشلیو در سال ۱۶۲۵ قلعه رشل که مأمین پرتستانها بود محاربه با پرتستانها و از بین بردن آنها در محاصره آورد و چون خود را قادر به غلبه بر آنان و فتح قلعه مزبور نمی دید دست از محاصره برداشت. اما دو سال بعد چون انگلیسها نیز با دادن مهمات و تجهیزات جنگی به پرتستانهای ساکن رشل کمک و مساعدت مینمودند ریشلیو با جمعی کثیر از سپاهیان که خود ریاست آنان را داشت برای جنگ با کیتون^۴ سردار ایشان عازم رشل شد.

محاصره این قلعه مستحکم مدت یکسال طول کشید و بالاخره با بستن سد های دریائی و جلوگیری از مساعدت انگلیسها آن محل را تصرف کرد (۱۶۲۸) و چندی

بعد بر شورشیان لائک در محل سون^۱ نیز دست یافت و باین ترتیب از شر طغیان و سرکشی پرتستانها رهائی یافت. ریشلیو پس از این فتوحات مطابق فرمان آله^۲ پرتستانها را از بنای قلاع و استحکامات نظامی در مملکت محروم کرده در عوض آزادی مذهبی و تساوی حقوقی بایشان اعطاء نمود.

چون تا پنج سال قبل از مرگ لوئی سیزدهم یعنی تا سال ۱۶۳۸^{از بین بردن نفوذ اشراف} فرزندی از پادشاه بوجود نیامده بود دوک گاستون دوراثان برادر لوئی ولایتعهد فرانسه بود و بهمین مناسبت قدرت و نفوذ فوق العاده ای در سر تا سر مملکت داشت. طبقه اشراف و اعیان و شاهزادگانی که با ریشلیو و سیاست وی مخالفت میورزیدند در تحت ریاست گاستون در اطراف و جوانب مملکت بنای شورش و اغتشاش را گذارده باعث ضعف سلطنت و سیاست فرانسه در بین ممالک بزرگ اروپا میشدند.

ریشلیو تا کمی قبل از وفات خود (۱۶۴۲) که همواره در از بین بردن نفوذ ایشان بوسایل مختلفه قتل، محاکمه، حبس و تبعید میکوشید بالاخره با مجازات کردن و کشتن امثال دوک دومون مورانسی، سن مارو مارشال دو ماریاک از متنفذین امراء فرانسه قدرت پادشاه را در سر تا سر زمین فرانسه مستقر کرد و با دخالت در جنگهای سی ساله آلمان و فتوحات خود در آن ناحیه سیادت فرانسه را بذروه اعتلاء خود رساند و در واقع پایه حکومت استبدادی لوئی چهاردهم را محکم و مشید نمود.

ریشلیو در سال ۱۶۴۲ مرد. ولی لوئی سیزدهم بتعقیب سیاست وی پرداخته حتی مطابق دستور او مازارن ایتالیائی را که در خدمت ریشلیو میزیست بهضویت شورای پادشاهی قبول کرد. این پادشاه در سال ۱۶۴۳ فوت نموده پسر پنج ساله اش لوئی چهاردهم معروف بسلطنت فرانسه رسید.

پایان

تاریخ ایران و اروپا

جلد دوم

مخصوص سال پنجم دبیرستانهای نظام

تألیف

عباس پرویز

حق چاپ محفوظ و مخصوص شرکت مطبوعات است

تهران - خیابان ناصر خسرو

چاپ اول

۱۳۱۷

چاپخانه شرکت مطبوعات

بخش اول

تاریخ ایران

فصل اول

سلسله مغول

ظهور چنگیز مؤسس سلسله مغول تموچین پسری سوکای بهادر است که پس از غلبه بر قوم کرائیت یکی از قبائل متعدده مغول به چنگیز خان مشهور شده است . چنگیز در سنه ۵۴۹ در مغولستان پا بعرضه وجود گذارد و اصلاً از خاندان قیات یکی از طوایف متنفذ مغول بوده است . این طایفه همواره در تحت نفوذ و اقتدار امپراطوران چین بوده هر ساله مبلغی بعنوان باج و خراج بایشان میپرداخته اند .

پدر چنگیز چون لیاقت و شجاعت فوق العاده ای داشت بزودی جمعی از متنفذين قبیله قیات را بدور خود جمع آورده بنای ضدیت و مخالفت با امپراطوران چین را گذارد و اتفاقاً در محاربه ای که بین او و عده ای از سپاهیان چین واقع شد بر آنان غلبه یافت . سوکای بهادر پس از این فتح شهرت و اهمیت زیاد حاصل کرده باعث امتیاز قبیله خود نسبت بسایر طوایف مغول گردید .

چنگیز در موقع مرگ سوکای بهادر بیش از سیزده سال نداشت و در اوایل دوران حکومت خویش دچار معضلات و مشکلات مملکتداری شده چون نمیتوانست با مخالفین سلطنت خود بخصوص ضدیت دربار چین مقاومت نماید بخدمت اُونک خان رئیس قوم کرائیت رفته برای تحصیل اقتدار از دست رفته خویش از وی درخواست کمک و مساعدت نمود

اونگ خان در حق چنگیز با احترام و اعزاز تمام رفتار کرد ولی پس از چندی سبب بوی بدبین شد . تموچین از ترس آنکه مبادا اونگ خان ویرا بقتل رساند شبانه با جمعی از کسان خویش هزیمت جست . رئیس قبیله کرائیت که بر این پیش آمد اطلاع حاصل کرد با عده ای از سپاهیان خویش جهت دستگیر کردن وی رفت . اما پس از تلاقی با چنگیز و کسان وی شکست سختی خورده خود او هم در معرکه بقتل رسید . تموچین پس از این فتح چنانکه اشاره شد به چنگیز معروف گردید و در بین اتباع خود شهرتی بسزا یافت .

چنگیز در سال ۶۰۰ هجری بر تایانگ خان پادشاه قوم نایمان و در ۶۰۳ بر طایفه قرقیز تسلط پیدا کرد . کوچک خان پسر تایانگ خان برای دفع چنگیز جمعی از لشکریان تهیه دید . ولی پس از محاربه مختصری از وی هزیمت یافته جهت طلب مساعدت پیش کور خان قراختائی رفت .

چنگیز پس از آنکه از کار کوچک خان فراغت یافت بخیال از بدین بردن قوم اویغور که پیرو ادیان مختلفه مسیحی . بودائی و مانوی بودند افتاد . این قوم در حوالی رود خانه تاریم در ترکستان غربی حالیه سکنی داشتند و در آن تاریخ در تحت نفوذ کور خان قراختائی بودند . باین معنی که جهت اداره مملکت اویغور بها کور خان عمال و حدامی بدانجا میفرستاد . ولی چون کسان وی با ایشان بخوبی رفتار نمیکردند اهالی متدرجاً سر بشورش بر آورده پس از زد و خورد طولانی بالاخره عامل او را بقتل رسانیدند .

بعد از این واقعه قوم اویغور جمعی را پیش چنگیز فرستاده جهت خلاصی از ظلم حکام کور خان تسلط وی را قبول کردند . اتفاقاً در همان اوان کور خان قراختائی نیز دچار جنگ با سلطان محمد خوارزمشاه پادشاه ایران بود و همین مسئله خود موقعیت خوبی برای بسط نفوذ چنگیز در سرزمین اویغور بشمار میرفت . باین معنی که پادشاه ایران که همواره خیال توسعه متصرفات خویش را داشت سه بار با قراختائیان جنگ کرده هر سه دفعه نیز غلبه با او بود و در دفعه سوم باتفاق کوچک خان پسر

تایانگ خان این خاندان را بکلی منقرض نمود (۶۰۷ - ۶۱۱).

سلطان محمد خوارزمشاه پس از انقراض قراخانیان بر سر تقسیم ممالک ایشان مدتی با کوچک تزع داشت و بالاخره برای آنکه بلاد معتبر کاشغر و سمرقند بدست وی نیفتد آنها را با خاک یکسان کرد. در واقع میتوان گفت که از بین بردن دولت قراخانی که سدی بین متصرفات خوارزمشاه و ممالک مغول بود یکی از خطبهائی است که پادشاه ایران مرتکب شده است و بدان وسیله راه ایران را بروی مغول باز کرده است.

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۲ در دشت قرقیز با عده ای از سپاهیان مغول بریاست جوجی پسر چنگیز که برای دفع شورشیان آن ناحیه آمده بودند برخورد کرد و با آنکه سردار مغول خیال حملهٔ سپاهیان ایران را نداشته خوارزمشاه را که سلطانی مسلمان بود محترم میشمرد پادشاه ایران بکسان خود امر بحمله و تزع با مغول داد. در این جنگ نتیجه ای عاید هیچیک از طرفین نشد ولی خوارزمشاه بر اثر این برخورد به رشادت و جلالت مغول آشنا گردید و همین مسئله در جنگهای دیگر با این طوایف تولید ترس و رعب غریبی در وی نمود که همواره از جلوی سپاهیان ایشان هزیمت میجست و در خود قدرت مقاومت با آنان را نمیدید.

سلطان محمد خوارزمشاه همواره برای بسط متصرفات خویش **هجوم مغول بایران و علت آن** سودای فتح چین را در سر می پخت اما در سال ۶۱۲ بوی خبر رسید که چنگیز خان یکن پایتخت چین را متصرف شده است. به همین واسطه جمعی از کسان خود را بریاست یکی از اجلهٔ بزرگان دربار خویش بنام بهاء الدین رازی مأمور تحقیق در صحت و سقم این مسئله و اطلاع بر وضعیت و چگونگی سپاهیان مغول روانهٔ چین نمود. چنگیز در حق این جمع با لفت و مهربانی رفتار کرده مقداری زیاد از تحف و هدایای گرانبها جهت سلطان ایران فرستاد، فرستادن این گروه ابتدای ارتباط چنگیز با خوارزمشاه است. بر اثر این واقعه تجار مسلمان و مغول برای داد و ستد و معاوضهٔ مال التجاره

خویش بین چین و ایران در رفت و آمد شدند و گویا وقتی چند نفری از این تجار ایرانی بخدمت چنگیز رفته اند و اوهم دربارهٔ ایشان اکرام تمامی نموده حتی امتعهٔ ایرانی را نیز بقیمت مناسبی ابتیاع کرده است .

تجار ایرانی پس از چندی با جمعی از کسان چنگیز جهت انعقاد معاهدهٔ تجارتی بدربار ایران آمدند . سلطان محمد بصوابدید مصلحین مملکت پیشنهاد چنگیز را در موضوع تجارت پذیرفته قرار گذاشت که در حفظ و داد و دوستی با یکدیگر بکوشند . پس از انعقاد عهد نامهٔ تجارتی قریب ۵۰۰ نفر از تجار مغول جهت معارضهٔ امتعهٔ خویش بطرف ایران حرکت کردند . در ضمن راه در محل اُترار بفرمان خوارزمشاه غایر خان (اینالجق) حاکم آنجا ایشان را بقتل رسانید ولی یکنفر از آنان بزحمتی خود را خلاص کرده خان مغول را از کشتار تجار مغول آگاهی داد .

چنگیز سخت در غضب شده جمعی دیگر را بایران فرستاد و درخواست کرد که غایر خان را جهت انتقام جوئی تسلیم وی نمایند . خوارزمشاه از نادانی و بیشتر بعادت آنکه غایر خان با مادرش ترکان خاتون نسبتی داشت درخواست چنگیز را نپذیرفته حتی امر بقتل فرستادگان وی داد و همین مسئله موجبات حملهٔ مغول را بایران فراهم آورد .

چنگیز باتفاق جغتای . اگتای . جوجی و تولی پسران خود و جمع کثیری از سپاهیان که مورخین باختلاف از ۱۵۰ الی ۲۰۰ هزار نوشته اند جهت کینه جوئی از پادشاه ایران بجانب ماوراءالنهر روانه گردید .

اولین محلی که دچار حملهٔ خان مغول شد شهر اترار بود چه چنگیز میخواست بهر قیمتی باشد انتقام خود را از غایر خان بکشد . چنگیز پس از رسیدن باین ناحیه توقف کرده لشکریان خود را بچهار دسته تقسیم نمود . باین ترتیب که عده ای را بسرداری جغتای و اگتای مأمور فتح اترار نموده قسمتی را نیز بریاست جوجی برای تصرف نقاط ساحلی رود خانهٔ جیحون روانه نمود . قسمت سوم را جهت فتح خجند فرستاده خود چنگیز با تولی و جمعی دیگر از سپاهیان کار آزموده بجانب بخارا

رهسپار گردید .

مقصود چنگیز از این تقسیم بندی این بود که مانع از الحاق قوای مختلفه سلطان محمد خوارزمشاه بیکدیگر بشود . از این مسئله بخوبی معلوم میشود که چنگیز کاملاً بوضعیت جغرافیائی متصرفات پادشاه ایران آگاهی داشته است .

سلطان محمد خوارزمشاه که بر آمدن چنگیز اطلاع حاصل کرد لشکریان خود را که در اطراف و اکناف مملکت متفرق بودند جمع آوری نموده آنها را به دسته های مختلفی تقسیم کرد و هر يك از این قسمتها را در شهر های بزرگی که معبر و محل هجوم مغول قرار گرفته بودند استقرار داد .

پادشاه نادان ایران بگفته دوستداران دولت خود که عقیده شان بحمله نعرضی در مقابل مغول بود اعتنائی نکرده خیال داشت در نقاط صعب العبور ماوراء النهر از هجوم چنگیز جلوگیری کند .

چنگیز در اواخر سال ۶۱۶ پس از گذشتن از سیحون و فتح دو ناحیه زرنوق و نور (در دوازده فرسنگی بخارا) ببخارا رسید . سرداران سپاهیان خوارزمشاه یعنی اینانج خان و اختیارالدین مدت سه روز در مقابل مغول مقاومت شدیدی از خود بخرج دادند ولی روز چهارم ساخلو بخارا جهت یکسره کردن کار جنگ از شهر بیرون آمده بمغول حمله کردند در محاربه ای که اتفاق افتاد ایرانیان شکست خورده بداخله شهر پناهنده شدند . اهالی شهر جمعی از متنفذین و امرارا بهمراهی قاضی بدرالدین جهت خواستن امان بخدمت چنگیز فرستادند و پس از اطمینان کامل شهر را تسلیم مغول نمودند .

مغول بمحض تسلط بر بخارا امر بقتل و غارت اهالی گذاردند و بیشتری از علما و بزرگان باین ترتیب دستخوش قهر و غضب این وحشیان قرار گرفتند .

چنگیز پس از این فتح جهت تصرف سمرقند بدان ناحیت شتافت و برای آنکه باعث ترس و دهشت اهالی آنجا شود اسرائی را که از بخارا بدست سپاهیان مغول افتاده بود با خود همراه برد تا باین ترتیب تصور کنند که جمعیت مغول باندازه ایست که

مقاومت با ایشان غیر ممکن است . در سمرقند قریب ۱۱۰ هزار نفر از جانب خوارزمشاه
مأمور جلو گیری از پیشرفت مغول بودند . ریاست آنان با طغای خان برادر ترکان
خوانون بود و با وجود آنکه مدت ده روز محاصره این شهر بطول انجامید بالاخره
مغول بر آن ناحیت دست یافته مثل بخارا اهالی سمرقند را نیز قتل تمام نمودند .
(۶۱۷)

فتوحات مغول در شمال غربی ماوراءالنهر

چنانکه سابقاً بدان اشارت رفت مغول ابتدا برای بچنگ آوردن
غایر خان که تجار مغول را بقتل رسانده بود اترار را در تحت
محاصره درآوردند . این شهر بر اثر شجاعت و جلالت فوق العاده
غایر خان مدتی در مقابل سپاهیان مغول ایستادگی میکرد .
ولی چون تلفات لشکریان ایران پیوسته فزونی میگرفت سلطان محمد خوارزمشاه
جمعی از کسان خود را بسرداری قراجه خاص مأمور مساعدت با غایر خان نمود .
قراجه خاص بمحض ورود به اترار یقین کرد که نمیتواند با مغول مقاومت نماید .
به همین مناسبت به غایر خان پیشنهاد کرد که بهتر آنست از در صلح با کسان چنگیز
در آئیم . ولی غایر خان این امر را مخالف شئون نظامی خود و اصلاً خیانتی نسبت
بیادشاه دانسته حاضر بقبول آن نشد .

قراجه خاص هم بدون آنکه غایر خان را مطلع سازد با همراهیان خویش
که بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر میشدند از شهر خارج شده به مغول پیوست .
مغول هم بر عکس انتظار وی چون دیدند این شخص بمملکت خود خیانت
کرده است بدون تردید بقتل وی و همراهیانش اقدام نموده از همان راهی که آمده
بود وارد اترار شدند .

پس از ورود مغول بشهر غایر خان در یکی از حصارهای آن ناحیه پناهنده
شده با کمال شجاعت مدتی با ایشان میجنگید ولی بالاخره از پای درآمده مقتول گردید
در همان اوان یکی دیگر از سرداران چنگیز بنام الاغ نویان شهر بناکت را
متصرف شده بعزم فتح خجند روانه آن ناحیت شد

حکومت این شهر را تیمور ملك يكی از سرداران نامی خوارزمشاه داشت که با هزار نفر از همراهیان خود با کمال شجاعت و رشادت مدتی با مغول زد و خورد میکرد . ولی بالاخره پس از کشته شدن سربازانش خجند را ترك گفته به خراسان در محل شهرستانه بخدمت سلطان محمد خوارزمشاه رفت .

فوت خوارزمشاه چنگیز خان دو قسمت از سپاهیان خود را بسرداری جبهه و سبتای مأمور جنگ با خوارزمشاه نمود . اما خوارزمشاه که از دست مغول در بیم و هراس میزیست پیوسته از جلو هجوم آنان از شهری بشهری دیگر میگریخت چنانکه بعد از شنیدن خبر فتح بخارا و سمر قند ابتدا از بلخ خارج شده سپس به ترمذ . نیشابور . بسطام و از آنجا به قلعهٔ فرزین یکی از قلاع کرج در سی فرسنگی همدان رفت .

رکن الدین پسر وی با ۳۰۰۰۰ مرد جنگی در آن ناحیه بخدمت سلطان رسیده خیال مقاومت در مقابل مغول را داشت ولی خوارزمشاه از ترس آنکه مبادا از مغول شکست بخورد گفتهٔ پسر را قبول نکرده بجانب لرستان رهسپار شد و در آنجا اعتنائی به پیشنهاد اتابك ملك نصره الدین هزار اسب یکی از اتابکان لرستان نکرده با آنکه میتواند از وضعیت جغرافیائی لرستان و کوههای آن در جنگ با مغول استفاده نماید فرار را بر قرار اختیار نمود .

در همان اوان بسطغان خبر رسید که جبهه و سبتای هر يك بترتیب از راه سمنان و مازندران بهری رسیده آن ناحیه را در تحت نفوذ خویش در آورده اند . سلطان پس از شنیدن این خبر از شهری بشهری دیگر گریخته تا خود را بیکسی از جزایر كوچك بنام ابسکون در دهانهٔ گرگان رسانید و بالاخره در همانجا در شوال ۶۱۷ ناخوش شده بدرود زندگانی گفت .

مقصود عمدهٔ چنگیز دست یافتن بر جرجانیه یا اورگنج پایتخت خوارزمشاهیان بود . این شهر استحکامات و قلاع فراوانی داشت بهمین مناسبت فتح آن بنظر آسان نمیآمد : چنگیز روی همین اساس لشکریان خود را بچندین قسمت تقسیم کرده هر

لك را از ناحیه ای برای محاصره جرجانیه فرستاد .

سلطان محمد خوارزمشاه در بستر مرگ پسر خود جلال الدین منکبرنی را بولایتمندی انتخاب کرده بود . ولی جمعی از بزرگان با این رأی مخالفت میورزیدند و در پایتخت عده ای از رؤسای لشکری بمحض اطلاع براین قضیه تن باین امر نداده خمار تکین یکی از نزدیکان ترکان خوانون را بسلطنت برگزیدند .

چنگیز که مترصد اوضاع پایتخت و چگونگی احوال رؤسای لشکری ایران بود از این موقعیت استفاده کرده سپاهیان خویش را همانطوریکه گفته شد مأمور فتح آن شهر نمود .

ولی مردم شهر مدت چهار ماه (ذی القعدة ۶۱۷ - صفر ۶۱۸) مقاومت و رشادت سختی در مقابل حملات مغول نشان دادند . باین معنی که استحکامات عدیده‌ای در شهر بنا کرده در محلات مختلفه با مغول زد و خورد می نمودند . ولی بالاخره مغول بحیله و دادن تلفات زیاد شهر را متصرف شده مردم را قتل عام کردند .

علت طول محاصره این شهر گویا نظر خاصی بوده است که جوجی پسر چنگیز بآن ناحیت داشته است . چه قرار بود ایالت خوارزم و خراسان جزء قلمرو حکومتی وی شود و او هم بهمین مناسبت بتخریب آنجا مایل نبود . اما چنین بنظر می آید که علت اصلی آن همان مقاومت شدید اهالی بوده است .

ترکان خوانون پس از فتح جرجانیه بهمراهی وزیر خود ناصرالدین نظام الملك با کلیه نفائس سلطنتی به قلعه ابلال در لاریجان رفته متحصن شد .

اما مغول در سال ۶۱۷ آنجا را نیز در تحت محاصره در آورده ترکان خوانون و وزیر و فرزندان خوارزمشاه را دستگیر کردند و پس از قتل مردان آنان ترکان خوانون و زنان دیگر را بقراقورم فرستادند و ترکان خوانون تا سال ۶۳۰ که تاریخ وفات وی است در زندان باقی بود .

**فتوحات مغول در
خراسان و ظهور
جلال الدین**

پس از فتح سمرقند بتوسط چنگیز جلال الدین پسر خوارزمشاه
باتفاق برادران خود از خوارزم جهت تهیه قوا و مقاومت با
مغول فرار اختیار کرد . با جلال الدین منکبرنی تیمور ملک
یکی از شجاعترین امراء خوارزمشاه همراهی داشت . جلال الدین

پس از خارج شدن از سمرقند در بیابان خوارزم دچار عده ای از چنگیزبان شد و
با آنکه جلال الدین بیش از ۳۰۰ نفر با خود همراه نداشت آن جماعت را که دوبرابر
عده ایشان بود از پای در آورد . ولی در همان اوان اوزلاغ شاه و آق شاه برادران
وی در قوچان بچنگک جمعی از مغول افتاده بقتل رسیدند .

همانطوریکه در سابق شرح آن گذشت جبهه و سبتای در موقع عبور از ولایت
خوارزم و خراسان از تعرض به شهرهای آن نواحی خودداری نموده برعکس معمول
مغول بتخریب آن نواحی نپرداختند .

از طرف دیگر پس از چندی اهالی خراسان دوباره بایجاد مواقع مستحکم و
ترمیم خرابیهای وارده بر اثر لشکرکشی مغول قیام نمودند . چون چنگیز بر این قضیه
اطلاع یافت پسر خود تولی را با عده ای از سپاهیان مأمور فتح بلاد خراسان که از
معمورترین نقاط ایران بشمار میرفت کرد . تولی هم امر وی را پذیرفته ابتدا مرورا
متصرف شده مجیرالملک حاکم آن شهر را در مقابل اهالی بقتل رسانید . سپس امر
بقتل عام مردم و توزیع اسرا بین سپاهیان خود نموده مثل نقاط دیگر از کشتار ادبا
و فضلا و اهل علم خودداری نکرد (۶۱۸)

تولی که از فتح مرو فراغت یافت هم خود را مصروف بتصرف نیشابور که اهالی
بهمران خرابیهای آن پرداخته بودند نموده پس از سه روز محاربه بر آن دیار دست
یافت (صفر ۶۱۸) میگویند پس از تخریب نیشابور تولی مدت هفت شبانه روز بآن
ناحیه آب بسته مغول را در سرتاسر آن بکشت و زرع وادار نمود . سپس بخیال فتح
هرات که ملک شمس الدین جوزجانی با عده ای از اتباع جلال الدین منکبرنی از آن
دفاع مینمودند عازم شد .

اهالی این شهر پس از ۷ روز محاصره بالاخره بتمنک آمده بنای رابطه را با مغول گذاردند. ولی ملک شمس الدین و اتباع جلال الدین با این امر مخالفت میکردند تا آنکه اهالی بدون اطلاع ایشان دروازه های شهر را بروی توالی باز نموده مغول را بشهر داخل کردند. سپاهیان توالی پس از دست یافتن بر شهر قریب ۱۲۰۰۰ نفر از کسان جلال الدین را بقتل رسانیدند.

توالی بعد از این واقعه بخدمت پدر خود که مشغول محاصره طالقان خراسان و بامیان بود رفت.

اهالی طالقان مقاومت شدیدی در مقابل چنگیز نشان داده ایشانرا حتی مدت ده ماه به محاصره نصرت کوه یکی از قلاع مستحکم آن وادار نمودند. چون چنگیز این بدید جمیع سپاهیان خود را که در اطراف متفرق بودند خواسته بالاخره آن قلعه را فتح نمود و از آنجا عازم بامیان شد.

در همان اوان به چنگیز خبر رسید که جلال الدین بر غزنه و قندهار و هرات مستولی شده سپاهیان مغول را درهم شکسته است. بهمین مناسبت خان مغول بدون فوت وقت بطرف غزنین شتافت ولی ابتدا بامیان را که شهری مستحکم بود محاصره کرد. در مدت محاصره این شهر نوۀ چنگیز بنام موتوجن (پسر جغتای) بتوسط یکی از اهالی بامیان کشته شد. چنگیز که وی را زیاد دوست میداشت در طلب انتقام شهر را با خاک یکسان نمود. (۶۱۹).

محاربه پروان
جلال الدین پس از آنکه در بیابان خوارزم بر مغول غلبه کرد در اوایل سال ۶۱۸ بغزنین رفت و بمحض ورود وی دو نفر از سرداران خوارزمشاه مظفر ملک و امین ملک با ۶۰۰۰۰ سپاهی جهت کمک و مساعدت با جلال الدین نیز بآن شهر آمدند.

جلال الدین با ورود سرداران مزبور خود را آماده محاربه با کسان چنگیز دیده با جمیع لشکریان خویش بقصبه پروان نزدیک غزنین رفت و در حوالی همان ناحیت ابتدا بر عده ای از مغول تاخته هزار نفر از ایشانرا کشت. چون چنگیز بر این

واقعه آگاهی یافت جمعی از مغول را بسرداری قوتوقونویان مأمور دفع جلال الدین کرد . اما جلال الدین در محل پروان این بار نیز بر ایشان غلبه یافته اموال کثیری بچنگ آورد . بعلاوه اهالی خراسان بر اثر شنیدن این خبر بنای شورش و طغیان را برضد حکام مغول گذارده موجبات زحمت ایشانرا فراهم آوردند .

پس از فتح پروان از بخت بد بر سر توزیع غنایم بین امرا و پسران سپاه جلال الدین زد و خورد برپا شد و همین مسئله باعث ضعف وی گردید .

در همان موقع بچنگیز خبر ظهور جلال الدین چنانکه بدان اشاره شد رسید . خان مغول پس از فتح طالقان و بامیان با جمع کثیری از سپاهیان بجانب غزنین شتافت که خود قیام برفع فتنه جلال الدین نماید . خوارزمشاه که تاب مقاومت خان مغول را در خود نمیدید غزنین را تخلیه کرده خیال گذشتن ازسند را داشت . ولی پیشقراولان سپاه چنگیز در گردیز نزدیکی غزنین سر راه وی را گرفتند . سلطان بارشادت فوق العاده ای جمیع ایشانرا بخاک هلاک انداخته بجانب شط سند روانه شد . چنگیز که میدانست بعد از عبور ازسند دیگر نمیتواند بر جلال الدین دست یابد بعجله هر چه تمامتر خود را بدانجا رسانیده مانع عبور وی گردید .

مجاربه سند و عاقبت چنگیز

جلال الدین بناچار شروع بمبارزه با مغول نمود . اتفاقاً در ابتدای امر پیشرفت با سلطان بود . چه با حمله ای شجاعانه قلب سپاهیان چنگیز را از هم گسیخت . ولی در آخر کسان وی از کثرت عده مغول در بیم و هراس افتاده پای بفرار گذاردند (شوال ۶۱۸) . جلال الدین چون کار را بدین منوال دید با هر زحمتی بود خودرا بآب سند زده بطرف هندوستان هزیمت جست تا شاید بتواند دوباره با چنگیز دست و پنجه ای نرم نماید .

یکسال پس از این واقعه چنگیز که امور مملکتداری خودرا مرتب کرده بود بعزت شورش و طغیان بعضی ازطوایف مغول به مغولستان رفت . خان مغول این فتنه را بزودی مرتفع ساخت و بالاخره در مغولستان بسن هفتادسالگی مرد (۶۲۴) چنگیز

در اداره امور مملکت مشاورینی از ملل مختلفهٔ چینی، اویغوری و حتی مسلمان داشته که در رتق و فتق کارهای داخلی از وجود ایشان استفاده های نمایانی برده است. اقوام مغول از قدیم احکام و قواعدی در طرز ادارهٔ مملکت و امور قضائی و کارهای مربوطهٔ بلشکر داشته اند و چنگیز خان پس از جرح و تعدیل آن قوانین را بصورت کاملتری در آورد که همان یا ساهای معروف چنگیزی میباشند.

این قوم عشق مفرطی بچنگ داشتند و در مواقع صلح جهت حفظ سلامت مزاج و تربیت قوای بدنی بشکار مشغول بودند. خود چنگیز هم اغلب با اتفاق پسران خویش بشکار جرکه میپرداخت.

در هر صورت پس از مرگ خان مغول کلیهٔ متصرفات وی مطابق قوانین قومی ایشان بین پسرانش تقسیم و اگتای با اتفاق برادران دیگر بجانشینی پدر منتخب شد و مدت سه سال (۶۲۴ - ۶۲۷) حکمرانی نمود.

سلطان جلال الدین خوارزمشاه پس از تهیهٔ جمعی از هواخواهان **مجاربهٔ جلال الدین منکبرنی با مغول و عاقبت کار او** در هندوستان از راه مکران بکرمان آمد و چون میدانست در آن نواحی نمیتواند با مغول مقاومت کند بجانب قسمت غربی ایران رفت و فتوحات نمایانی در قسمت شمال غربی یعنی آذربایجان و قفقاز نمود که از آن جمله یکی فتح تفلیس در سال ۶۲۳ است.

در موقعیکه جلال الدین در آذربایجان اقامت داشت باو خبر رسید که جمع کثیری از سیاهیان مغول بقصد دفع وی عازم آذربایجان شده اند.

سلطان که در آن سرزمین باندازهٔ کافی سپاهی با خود همراه نداشت بهتر آن دانست که باصفهان رفته در آنجا بدفاع در مقابل دشمن بپردازد. اهالی اصفهان هم با وی نظر خوشی داشته داوطلبانه عزیمت وی را بدان ناحیت خواستار بودند. جلال الدین بهمین مناسبت بجانب اصفهان شتافته بمحض ورود شروع به تهیهٔ قوا نمود. مغول چون از آمدن سلطان به اصفهان و تهیهٔ مقدمات جنگی وی اطلاع یافتند قریب ۲۰۰۰ نفر از کسان خود را بلرستان جهت جمع آوری آذوقه فرستاده

تا در موقع محاصره اصفهان در زحمت نباشند .

جلال الدین که هوشیار و نگران کار مغول بود بتوسط کسان خود بر این مسئله آگاهی یافته سه هزار نفر از همراهیان خویش را جهت تعقیب آن عده روانه کرد .
ایی جمع پس از رسیدن بمغول جنگ سختی با ایشان نموده بکلی آنان را منهزم ساختند و حتی چهارصد نفر از مغول اسیر گرفتند .

جلال الدین پس از آماده کردن قوای خویش در مقابل مغول صف آرائی نمود .
در ابتدای این محاربه پیشرفت کلی باخوارزمشاه بود ولی بر اثر فرار برادرش غیاث الدین و همراهیان وی کار بر سلطان تنگ شده بالاخره با عده قلیلی از کسان خود بجانب لرستان فرار اختیار کرد .

جلال الدین خوارزمشاه پس از چندی اقامت در آن نواحی دوباره جمعی را بدور خود گرد آورده بفتوحات نمایانی در کرjestان و ارمنستان دست برد و عاقبت در سال ۶۲۸ بدست یکی از اکراد بقتل رسید .

همانطوریکه سابقاً اشاره شد پس از مرگ چنگیز ممالک وی بین پسرانش تقسیم و اکتای قاآن بریاست کل انتخاب گردید .
بعد از اکتای مقام وی به گیوک خان (۶۳۹ - ۶۴۷) رسیده سپس منکوقاآن بیادشاهی مغول نائل آمد (۶۴۸ - ۶۵۷)

تقسیم متصرفات چنگیز

منکوقاآن پس از رسیدن بسلطنت بخیال تسخیر ممالکی که هنوز در تحت نفوذ مغول در نیامده بود افتاد . بهمین مناسبت قبلاهی برادر خود را بفتح چین فرستاده مأموریت رفع فتنه اسمعیلیه و محاربه با خلیفه عباسی را به برادر دیگر هلاکو داد .

چون فتح چین مربوط به تاریخ ایران نیست از ذکر آن صرف نظر کرده فقط بشرح حمله هلاکو به ایران و رفتن وی ببغداد میپردازیم .

هلاکو بامر برادر در سال ۶۵۱ با ۱۲۰۰۰۰ تن سپاهی
خاتمه فتنه اسماعیلیه
 از جیحون گذشته وارد خاك ایران شد .
و فتح بغداد

اسماعیلی ها که قریب یکقرن و نیم بود سر تا سر ایران و مالک
 اسلامی را دچار فتنه عظیمی نموده بودند در اغلبی از نقاط صعب العبور و کوهستانی
 این سرزمین قلاع و استحکاماتی عدیده بنا کرده همواره بر ضد حکومت مرکزی
 می جنگیدند .

اما مرکز عمده ایشان در قهستان و دره های جنوبی کوههای البرز و از قلاع
 معتبر آنان سه قلعه الموت میمون دژ و لنبه سر بود . این جمعیت در قلاع مزبور
 مسکن داشته همواره موجبات زحمت مردم را فراهم میآوردند .

هلاکو برای دفع آنان سپاهیان خود را به قسمتهای عدیده ای تقسیم کرده هر
 يك را جهت محاصره قلعه ای از قلاع آنان مأمور ساخت و بالاخره در ظرف سه سال
 (۶۵۱ - ۶۵۴) کلیه استحکامات ایشان را مفتوح نمود .

ریاست اسماعیلیه در آن تاریخ با رکن الدین خورشاه پسر علاء الدین محمد
 بود . این شخص با آنکه ابتدا مقاومتی از خود ابراز کرد بالاخره ناچار به تسلیم و
 رفتن بخدمت هلاکو گردید .

خان مغول پس از تسخیر قلعه الموت کلیه غنائم و ذخایر حسن صباح را در
 تحت تصرف خود در آورده کتابخانه معروف آنانرا بآتش سوزاند .

در این محاربه عطاء ملک جوینی نیز با هلاکو همراه بود و قبل از آنکه
 کتابخانه اسماعیلیها طعمه آتش شود از خان مغول درخواست نمود که کتب مربوطه
 به نجوم و آلات رصدی آنها را خارج کرده فقط آنچه در فروع و اصول آئین اسماعیلی
 است بآتش بیندازد .

یکی از کتب نفیسه ای که بر اثر کوشش و مجاهدت عطاء ملک از سوختن
 رهائی یافت کتابی است در سرگذشت حسن صباح و سایر اعضاء این خاندان معروف
 به **سرگذشت سیدنا** که عطاء ملک آن را در جلد سوم جهانگشا آورده است و رشیدی

در جامع النوارینخ نیز فصل مشبعی از آن را نقل کرده است .

خور شاه در سال ۶۵۵ بدست جمعی از مغول در ساحل رودخانه جیحون بقتل رسید و هلاکو پسران و بازماندگان ویرا نیز از بین برده بدین ترتیب فتنه اسمعیلیه را مرتفع ساخت .

هلاکو پس از خاتمه کار اسمعیلیه بخیال بر انداختن خلفاء عباسی از بغداد افتاد . المستعصم بالله (۶۴۰ - ۶۵۶) خلیفه بغداد بسیار ضعیف النفس و نالایق و همیشه مشغول شرب شراب واهو و لعب بوده بهیچوجه بکار مملکتداری رسیدگی نمیکرد . هلاکو هم که بر ضعف و سست عنصری خلیفه آگاهی داشت به تحریک رعایای ارمنی بغداد و سپاهیان مسلمی که در جنگها با خود او همراهی داشتند بدان شهر لشکر کشیده و در سال ۶۵۶ بغداد را فتح کرده المستعصم را نیز بقتل رسانید .

هلاکو پس از این واقعه مراغه را به پایتختی انتخاب نموده کلیه غنائم و اموالی را که از بغداد و الموت بچنگ آورده بود بدانجا انتقال داد . وزارت هلاکو باخواجه نصیر الدین طوسی بوده که بامر وی رصد خانه معروف مراغه را بنا کرده است .

هلاکو پس از ۴۸ سال عمر در آذربایجان بسال ۶۶۳ وفات یافت .

سلطنت اباقاخان اباقاخان در سال ۶۶۳ پس از فوت پدرش هلاکو بسلطنت رسید .

هلاکو در ایام حیات خویش برای آنکه مرانب و داد و دوستی

را با دربار رم شرقی مشید و مستحکم نماید دختر میخائیل پائولوگوس^۱ پادشاه آن ناحیت را بازدواج اباقاخان در آورده بود . بر اثر همین ازدواج اباقاخان نظر خاصی با عیسویان داشت و حتی بعقیده بعضی از مورخین کویا قبل از انجام مراسم ازدواج خان مغول بخواهش همین دختر که مریم نامیده میشد آئین مسیح را قبول کرد .

اباقاخان وقتی که بیادشاهی رسید دچار معضلات و مشکلات فراوانی گردیده تا آخر عمر در ماوراء النهر ، آذربایجان ، خراسان و گرجستان با عموزادگان خود

که سودای سلطنت را در سر می یختند بجنگ و نزاع مشغول بود .
این پادشاه تبریز را پایتختی خود انتخاب کرده زمستان را در نواحی قشلاق
اران و بغداد بسر میبرد .

وزارت آباقاخان با شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی معروف بوده
بهاء الدین پسر خواجه بامر پدر در اصفهان بکار های مملکتی میپرداخت .
این پادشاه در سال ۶۸۰ فوت کرد و جانشینی وی با آنکه میل داشت پسرش
ارغون بسلطنت اختیار شود به برادرش تگودار رسید .

تگودار هفتمین پسر هلاکوست و در موقعیکه پدرش جهت دفع
اسمعیلیه و از بین بردن حکومت بغداد بایران آمده بود با
قبلائی قاآن بچین جهت تسخیر آن ناحیه روانه شد .

تگودار

۶۸۱ - ۶۸۳

این پادشاه چون نسبت باسلام علاقه میورزید قبول این آئین را نموده از طرف
امراء و بزرگان دین به احمد معروف گردید و بر اثر پیروی او به کیش اسلام جمع
زیادی از سپاهیان و کسانش نیز مسلمان شدند .

ارغون پس از آنکه تگودار به ایلخانی ایران منصوب گردید بنای ضدیت و
مخالفت با وی را گذارد . چه خود را بدان مقام لایق تر از هر کسی میدانست . از
طرف دیگر قبول دین اسلام و پیروی کسان او کینه و عداوت وی را نسبت بپادشاه
شدت داده بود .

به همین مناسبت جمعی از مغول که حاضر بقبول اسلام نبوده از تگودار دلخوشی
نداشتند به سپاهیان ارغون در خراسان که جزو قلمرو حکومتی وی بود ملحق شده
شروع بغوغا و شورش برضد احمد تگودار نمودند .

یکی دیگر از علل دشمنی ارغون با تگودار این بود که پادشاه بر خلاف رأی
مجلس بزرگ مغول (قوریلتای) که بنا بود بمصر لشکر کشیده دست مسلمانان را از آن
ناحیه کوتاه نماید بنای دوستی و رابطه با سیف الدین قلاوون سلطان مصر را گذارد
و حتی عهد نامه ای هم متضمن بر آنکه کینه ای نباید بین ایلخانان ایران و سلاطین

مصر وجود داشته باشد منعقد کرد . این مسئله آتش عداوت و کینهٔ ارغون را که میدید نگودار بر خلاف صلاحدید و رأی قوریلتنای مغول نمیخواهد بمصر لشکر بکشد دامن زد و پیوسته در جمع سپاهیان و هواخواهان برای خاتمه دادن بکار عم خود میکوشید .

نگودار چون بر این قضایا اطلاع یافت بتحریرك خواجه شمس الدین جوینی وزیر خود بخیال دفع ارغون افتاد . باین معنی که در سال ۶۸۳ جمعی از کسان خود را بسرداری الیناق از آذربایجان بجانب قزوین فرستاد و در نزدیک این شهر پس از محاربهٔ سختی که بین فریقین اتفاق افتاد ارغون شکست خورده بمسطام فرار کرد .

سلطان احمد چون میدانست ارغون دست از مخالفت بر نخواهد داشت برای خاتمهٔ کار وی بالشکریانی عظیم بجانب خراسان شتافت و در ضمن عبور از شهر های بین راه چون سپاهیان بامردم بد رفتاری میکردند کینه و عداوت اهالی آن نواحی نسبت به نگودار فزونی گرفت .

ولی بدون آنکه مبادرت بجنگی نمایند الیناق باوعد و وعید ارغون را بخدمت سلطان آورد و سلطان با آنکه در حق وی نوازش بسیاری روا داشت باز چون میدانست هوس فتنه و غوغا از سر این شاهزاده خارج نخواهد شد چهار هزار نفر از کسان خود را مأمور مراقبت وی نمود .

نگودار بصوابدید امراء و بزرگان دربار خویش بخصوص الیناق بخیال قتل ارغون افتاد . ولی کار بر عکس شد . باین معنی که بوقا یکی از امراء متعصب مغول که بر اثر قبول اسلام نگودار کینهٔ خاصی با وی میورزید این سرّ را به جمعی دیگر از سرداران مغول افشاء کرده ارغون را از حبس خلاصی دادند . بر اثر این حادثه کلیهٔ امراء و سران سپاه مجتمع شده ارغون را بیادشاهی انتخاب کردند و هواخواهان نگودار از آن جمله الیناق را مقتول ساختند .

نگودار پس از این پیش آمد با جمعی از سپاهیان خویش بجانب آذربایجان هزیمت جست . ولی در بین راه بعضی از مخالفین ویرا دستگیر کرده پیش ارغون آوردند

و ارغون هم امر بکشتن وی داد. (۶۸۳)

ارغون بعد از قتل سلطان احمد تگودار جمعی از امراء و متنفذین مغول باتفاق آراء ارغون پسر اباقا را بسلطنت انتخاب کردند

(۶۸۳) چون امیر بوقا یکی از بزرگان مقتدر مغول برای رسیدن ارغون بمقام پادشاهی خدمات نمایانی کرده بود ارغون هم پیاس آن خدمات و براب عنوان وزارت خویش برگزید. خواجه شمس الدین صاحب دیوان پس از کشته شدن تگودار از ترس ارغون و نهمتهائی که در باب حیف و میل اموال مملکتی باو میزدند در اطراف و جوانب ایران متواری میزیست و چون بر جان خود ایمن نبود خیال رفتن به هندوستان را داشت ولی ترسید که با این اقدام آتش کینه ارغون و بوقا را نسبت بخاندان خود که ساکن ایران هستند زیاد تر نماید. بهمین مناسبت از مسافرت هندوستان صرف نظر کرده خدمت ارغون آمد و اظهار عبودیت و بندگی نمود. ارغون هم یوزش و برا پذیرفته قرار داد که در دستگاه وزارت بوقا مشغول منشیگری باشد. اما پس از چندی بوقا که عداوت دیرینه ای با خواجه شمس الدین داشت بدستکاری خواجه فخر الدین محمد مستوفی قزوینی در خدمت ارغون بیدگونی از وی پرداخت. ایلخان هم بالاخره باغواي آنان آن مرد را در نزدیکی اهر در سال ۶۸۳ بقتل رسانید.

بوقا پس از معدوم کردن دشمن دیرینه خود در کار وزارت استقلال کاملی پیدا کرده حتی بامر سلطان هم وقعی نمیکذاشت.

در همان اوان جمعی از امراء و شاهزادگان مغول که از ظلم و ستم بوقا بتمک آمده بودند بادهسته بندی ها و تحریکات سعد الدوله طیب که اصلاً یهودی بود سلطان را بقتل بوقا وادار کردند (۶۸۷).

پس از کشته شدن بوقا ارغون مقام وزارت را به سعد الدوله یهود داد و او هم در جمع مل و ثروت بسلطان خویش خدمات شایانی نمود.

منتهی چون عموم اقربا و کسان خود را وارد کارهای دولتی کرده با مسلمانان ببدی رفتار مینمود بالاخره در سال ۶۹۰ موقعی که ارغون بسختی مریض شده بود

جمعی از بزرگان و برا مقتول ساختند . خود ارغون هم در ربیع الاول همان سال مرد .
در ایام سلطنت این پادشاه واقعه مهمی رخ نداده است و ایران با دربار پادشاهان
اروپا و پاپ (فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه . ادوارد پادشاه انگلیس و پاپ هنریوس
چهارم و نیکلای چهارم) مناسبات دوستانه داشته است .

پس از فوت ارغون گیخانو در سال ۶۹۰ بجای وی برمسند
گیخانو
سلطنت مستقر گردید و از همان اوان با مردم به نیکی و
خوشی رفتار کرده طبقه زهاد و عباد را احترام و اعزاز خاصی مینمود . وزارت
این پادشاه با خواجه صدر الدین احمد خالیدی زنجانی ملقب بصدر جهان بود .

این وزیر و پادشاه در تذبذب و حیف و میل خزائن سلطنتی افراط کرده
مبلغ کزافی را بمصرف عیش و عشرت و بذل باین و آن میرسانیدند . بهمین مناسبت
منابع مملکت نقصان گرفت و مردم سر بشورش و طغیان بر افراشتند .

گیخانو بصلاحدید عز الدین عمید که به اوضاع چین اطلاعات کاملی داشت به
تقلید آن سر زمین یولی کاغذی بنام چاو ترتیب داده برای پیشرفت این مقصود در
هر یک از نواحی قلمرو سلطنتی خود مؤسسات مخصوصی باسم چاو خانه تعبیه نمود .
ایلیخان با این ترتیب میخواست خود را از خطر ورشکستگی خلاصی داده بوضعیت
اقتصادی مملکت صورت خوشی بدهد . اما اهالی با این قضیه مخالفت ورزیده
دکاکین و دارالتجاره های خود را ترك گفتند و اغلب بممالك مجاور مهاجرت نمودند
گیخانو چون کار را بدین منوال دید با مشورت صدر جهان فرمانی در خصوص

الغای چاو صادر کرد و باین ترتیب تا اندازه ای از شورش اهالی جلوگیری نمود .
واقعه مهمی که در زمان سلطنت این پادشاه اتفاق افتاده محاربه وی با شورشیان
ترکمن و یونانی شهر های روم است که بالاخره پس از ده ماه زد و خورد ایشان را بکلی
منکوب و مقهور نموده است (۶۹۱)

این پادشاه در اواخر سلطنت خود دچار شورش و طغیان باید و نواده هلاکو
گردید . اما بالاخره بدستیاری امیر طغاچار که با طناً طالب سلطنت باید و بود در

سال ۶۹۴ بقتل رسید .

بایدو امیر طغاجار پس از قتل گیخان و با اتفاق جمیع امراء و سران مغول بایدو را در جمادی الاولی ۶۹۴ سلطنت انتخاب کرده مراسم تاجگذاری ویرا در نزدیکی همدان بجای آورد . بایدو هم بیاس خدمات طغاجار ویرا بمنصب امیرالامرائی ارتقاء داده شغل وزارت خویش را به جمالالدین دستجردانی مفوض داشت .

واقعه مهمی که در دوران پادشاهی بایدو اتفاق افتاده طغیان و شورش غازان پسر ارغون برضد وی است .

غازان بتحریرك امیر نوروز یکی از امراء مسلمان خود که کینه خاصی با بایدو و کیش عیسوی داشته قبول این آئین بتوسط بایدو ودست برداشتن از عادات مغولی را بر او خرده میگرفت با ۶۰۰۰ نفر از سپاهیان کار آزموده از خراسان بجانب آذربایجان جهت محاربه با ایلخان شتافت . در جنگی که بین طرفین اتفاق افتاد چون نزدیک بود بفتح غازان منتهی شود بایدو پیشنهاد صلح نمود . پس از مصالحه قرار شد که حکومت ایالات کرمان ، عراق و فارس نیز علاوه بر خراسان از آن غازان باشد .

غازان در سال ۶۹۴ باصرار و تحریک امیر نوروز که خود مسلمان بود قبول اسلام را نموده از آن پس به محمود معروف گردید و با علمای دین ببدل و بخشش پرداخت . چیزی از اسلام آوردن غازان نگذشته بود که بوی خبر رسید کسان بایدو در عراق ، فارس و کرمان از پرداخت مالیات امتناع ورزیده اند . غازان بهمین مناسبت وبیشتر بر اثر تحریکات امیر نوروز که باطغاجار ساخته بود مصمم به برانداختن سلطنت بایدو شده با جمعی از سپاهیان جرار عازم آذربایجان گردید .

طغاجار و امراء دربار بایدو بمحض نزدیک شدن لشکریان غازان دست از مخدوم خود برداشته جانب دشمن ویرا گرفتند . بایدو که کار را بدین منوال دید بجانب کرجستان فرار اختیار کرد . ولی امیر نوروز با سرعت عجیبی بتعقیب وی پرداخته

بالاخره در نزدیکی نخبجوان دستگیرش کرد .

محمود غازان بایدو را در ۲۴ ذی القعدة ۶۹۴ بقتل رسانید .

غازان در تبریز بجای بایدو بر تخت سلطنت جلوس کرد و در
همان ابتدای پادشاهی خود فرمانی در اینکه مذهب اسلام
محمود غازان ۶۹۴ - ۷۰۳

باید آئین رسمی مغول باشد صادر نمود . در واقع میتوان گفت
که از تاریخ جلوس غازان تا انقراض ایلخانان مغول در ایران این مذهب صورت
رسمیت داشته است .

در کلیه نواحی متصرفی ایلخانی بنا بدستور این پادشاه بتخریب جمیع کلیساها
و معابد یهودیان پرداخته بجای آن مساجد متعدده بنا کردند .

غازان امیر نوروز را بنیابت سلطنت و در واقع معاونت خود در ترتیب و تنظیم
کار های دیوانی بر قرار کرده حکومت ایالات روم و آسیای صغیر را بامیر طغاجار
سپرد . اما چون از طرف وی ایمن نبود شخصی را مخفیانه بقتل او گماشت .

وزارت غازان در ابتدا با خواجه جمال الدین دستجردانی بود . ولی چون
نسبت بوی عقیده و اطمینان کاملی نداشت پس از قلیل مدتی او را بقتل رسانده شغل
صدارت را به خواجه صدر الدین احمد خالدي سپرد .

این وزیر چون امیر نوروز را مانع ترقی خویش میدانست بعد از چندی ویرا
در خدمت سلطان متهم بخیانت نمود . غازان هم که اطمینان فوق العاده ای بامانت
و کاردانی خواجه داشت ابتدا برادران و فرزندان امیر نوروز را بقتل رسانده سپس
جمعی از سیاهیان را بریاست امیر قتلش شاه مأمور دفع خود او نمود . اما چون
قتلش شاه بتمنهائی نمیتوانست از عهده امیر نوروز بر آید از ملک فخر الدین کُرت
یکی از امراء هرات طلب مساعدت و کمک کرده بالاخره وی را دستگیر و مقتول ساخت .
چیزی از این واقعه نگذشته بود که غازان بر احمد خالدي نیز بدبین شده ویرا
بقتل رسانید و مقام وزارت را بکف با کفایت خواجه رشیدالدین سپرد . باین ترتیب
می بینیم که دوران سلطنت این پادشاه به ایجاد دسائس و قتل این و آن گذشته

همیشه در اطراف و جوانب مملکت عده ای از بزرگان و امراء متنفذ موجب شورش و غوغا بر ضد حکومت مرکزی بودند . اما غازان بهر نحوی میشد از دفع ایشان خود داری نمی نمود .

واقعه مهمی که در دوره ایلخانی غازان اتفاق افتاده لشکر کشی به مصر است . باین معنی که در سال ۶۹۹ خود باتفاق سپاهیان عظیم تا نزدیکی دمشق پیشرفت و پس از یکعده محاربات با الملك الناصر که قوای زیادی از شام و مصر تهیه دیده بود ویرا مغلوب و مقهور ساخت .

در اواخر همین سال نیز عده ای دیگر از لشکریان مغول بسر کردگی قنلق شاه تا حوالی دمشق پیشرفتند اما واقعه قابل ملاحظه ای اتفاق نیفتاد . در جمادی- الاول سال ۷۰۲ باردیگر غازان برای رفع اغتشاشات بلاد روم و گوشمالی الملك الناصر جمع کثیری از سپاهیان خود را بدان نواحی روانه کرد . اما این عده در حوالی دمشق از الملك الناصر که با قوای تازه نفس شام و مصر رسیده بود شکست فاحشی خورده از بیم کشته شدن فرار اختیار نمودند .

غازان پس از اطلاع باین قضیه و شکست مغول سخت دچار رنج و تعب شده در حدود قزوین مرد (۷۰۳) .

این پادشاه در دوران سلطنت خود ابنیه و عمارات متعددی ساخته است و چون آئین اسلام را پذیرفته بود بیشتر هم خود را مصروف به ایجاد مساجد نموده است . یکی از بناهای معروف غازان مقبره خود او در نزدیکی تبریز مشهور به شنب غازان یا شام غازان است .

غازان خان در ایام حیات برادر خود الجایتو معروف به محمد سلطان محمد خدا بنده (الجایتو) خدا بنده را بولایتعهدی انتخاب نموده بود . اما چون در موقع مرگ غازان محمد در خراسان میزیست امیر مولای یکی از امراء متنفذ مملکت در خفا بوی اطلاع داد که الا فرنگ پسر گیخانو بتوسط

هورقداق که نفوذی دارد می‌خواهد بسلطنت برسد .

محمد که بر این مسئله آگاهی یافت سه نفر از امراء خود را محرمانه مأمور از بین بردن الافرنک و هورقداق نمود . پس از کشته شدن این دو نفر مخالفی در راه رسیدن بتاج و تخت نداشته مراسم تاجگذاری خود را بعمل آورد (۷۰۳) . این پادشاه یکی از بزرگترین پادشاهان مغول بوده بمحض رسیدن بسلطنت بنای عدل و داد با مردم را گذارد و چون شیعی مذهب بود به تشیید و تحکیم آئین اسلام کوشیده ادیان دیگر را منسوخ ساخت . از طرف دیگر عیسویان را بدادن باج و خراج و کناره گیری از مشاغل دولتی وادار کرد .

سلطان محمد پس از رسیدگی بکارهای مملکتی در ذی الحجه سال ۷۰۶ عازم فتح گیلان شد .

این سرزمین در تمام دوره استیلای مغول برائر وجود راههای صعب‌العبور و داشتن قلاع و استحکامات عدیده از تعرض پادشاهان این سلسله مصون مانده بود . اما خداینده میخواست بهر وسیله ای شده باشد بفتح آن ناحیه بپردازد . بهمین مناسبت با سپاهییانی فراوان از راههای مختلفه بگیلان هجوم آورد .

قتل‌ق شاه و امیر چوپان از سرداران معروف این سپاه بودند . اما چون سرزمین گیلان مابه النزاع بین حکام وولات محلی بود فتح آنجا چندان طولی نکشید . پس از تصرف گیلان سلطان محمد کلیه امراء و بزرگان آن ناحیه را امان داده فقط بگرفتن خراجی سالیانه اکتفاء نمود .

این پادشاه در عمران و آبادی مملکت سعی بلیغی نموده شهرهای زیادی بنا کرده است که از آنجمله سلطانیه درعراق و سلطان آباد در دامنه کوه بیستون است . وزارت این پادشاه نیز باخواجه رشید الدین و سعد الدین بوده است . منتهی خواجه رشید الدین بر اثر لیاقت و کاردانی خود به تنهایی برتنق و فتنق امور مملکتی کرده دست سعدالدین را از دخالت در طرز اداره کشور کوتاه مینمود . سعد الدین بهمین لحاظ همیشه عداوت شدیدی با رشید الدین داشت تا آنکه بخدمت پادشاه

از وی سعایت کرد . اما چون محمد خدا بنده رشید الدین را بسیار امین و محترم می‌شمرد ترتیب اثری بگفته وی نداد و حتی او را بقتل رسانید (۷۱۱) .

سلطان محمد پس از قتل سعد الدین مقام وی را بتاج الدین تبریزی سپرد . اما مثل سابق اختیار کلی با خواجه رشیدالدین بوده است .

این پادشاه برای فراغت از اداره کار مملکت مأورین مخصوصی بکلیه نقاط جهت جمع مالیات میفرستاد . ولی برای آنکه حیف و میل در اموال دولتی نشود هر ساله حساب آنانرا میخواست . در واقع از نظر مملکتداری در بین پادشاهان مغول کمتر نظیر داشته است . فقط از لحاظ اخلاق و اختصاصات شخصی و افراط در شرب شراب و عیش و عشرت پای کمی از ایلخانان دیگر نداشت و بالاخره جان خود را روی همین کار گذارد (۷۱۶) .

ابوسعید بهادر و انقراض سلسله مغول
ابوسعید در موقع مرگ پدر در خراسان بود . چون از خبر فوت وی آگاهی یافت باتفاق امیرسونج یکی از امرای متنفذ مغول که در زمان حیات الجایتو تربیت ابوسعید بدو واگذار

شده بود بجانب عراق آمد و در صفر ۷۱۷ بسن دوازده سالگی بر مسند سلطنت مستقر گردیده زمام امور مملکتداری را بامیر چویان سپرد . وزارت او در ابتدا با خواجه رشید الدین بود . ولی بر اثر غمازی و بدگوئی اهل دیوان و بزرگان مملکت این وزیر کاردان خلع شده مقام وی بخواجه تاج الدین علیشاه رسید .

رشید الدین پس از معزول شدن از وزارت به تبریز رفته منزوی میزیست . ولی بالاخره پس از چندی بر اثر اصرار و الحاح امیر چویان جهت رسیدن بحضور سلطان از آنجا حرکت کرد .

خواجه تاج الدین که از آمدن رشید الدین بخدمت ابوسعید در بیم و هراس بود دل سلطان را از وی برگردانده بالاخره در حوالی اهر بامر وی بقتل رسید (۷۱۸) یکی از وقایع مهم زمان سلطنت ابوسعید جنگ وی با جمعی از اقوام کرائیت است که بسر داری قورمیشی تا حوالی سلطانیه پیش آمده بودند .

این طایفه که قدرت امیر چوپان را مانع نفوذ خویش میدانستند برای آنکه سلطان را وادار به تسلیم وی نمایند تا نزدیکی پایتخت آمده منتظر انجام مقصود خود بودند .

ابوسعید با جمع کثیری از سپاهیان جهت دفع قوم کرائیت تا حوالی زنجان رود نزدیک میانه پیش رفته در مقابل صفوف دشمن صف آرائی کرد .

قوم کرائیت پس از جنگ سختی که با ابوسعید کردند بکلی مغلوب و منکوب شدند (۷۱۹) . چون سلطان در این محاربه شجاعت و رشادت فوق العاده ای از خود بروز داد بدرخواست امراء و وزراء دولت لقب بهادر را باسم خود افزوده از آن پس در فرامین بنام ابوسعید بهادر خان توقیع زد .

یکی از امراء دولت بنام تاش تمور در سال ۷۲۹ بنای فتنه و غوغا را بر ضد سلطنت این پادشاه گذارده در داخله مملکت فتوحات نمایانی کرد . ولی سلطان درچند جنگ مختصر بکلی فتنه ویرا خواباند .

در اواخر سال ۷۳۵ اوزبك خان پادشاه دشت قبیچاق به آذربایجان حمله کرد .

سلطان ابتدا جمعی از سپاهیان خود را بسر داری غیاث الدین که پس ازعلیشاه بمقام وزارت رسیده بود مأمور دفع فتنه اوزبك خان نمود و خود در سال ۷۳۶ جهت مساعدت و همراهی با وزیر بدنبال وی روانه شد . ولی بر اثر گرمی و بدی هوا در ارّان ناخوش شده در سیزدهم ربیع الاول همان سال فوت کرد .

بامرک این پادشاه دولت و عظمت مغول درایران خاتمه یافت و در هر گوشه ای از این مملکت شاهزاده ای یا امیری بالاستقلال حکومت میکرد . با آنکه تا سال ۷۵۶ که تاریخ فوت انوشیروان عادل آخرین ایلخان مغول است چند نفر از شاهزادگان مغول بسلطنت ایران رسیده اند باز اختیار کلی در دست امراء و بزرگان مملکت بوده است این امراء و بزرگان به تشکیل پنج سلسله نسبتاً معتبر در ایران پرداخته اند که از همه معروفترین ایلکانیان . چوپانیان و آل مظفرند . امراء سلسله های

مزبور همواره بر سر افزایش متصرفات خود با یکدیگر در جنگ و نزاع بوده سر ناسر خاك ايران را دچار فتنه و آشوب میکردند.

در واقع وضعیت مملکت ایران در آن اوان بسیار سخت بوده حکومتی جز حکومت ملوک الطوائفی نداشته است. این حال همانطور باقی بود تا آنکه تیمور با فتوحات خود مملکت را از وجود این سلسله های کوچک و نزاع بین آنان آسوده ساخت.

در عهد مغول صنعت معماری اهمیت خاصی پیدا کرده بخصوص از زمان هلاکو و تشکیل سلسله ایلخانان تا مرگ ابو سعید بهادر کلیه پادشان و وزراء این سلسله توجه زیادی نسبت به ایجاد ابنیه و عمارات از خود نشان داده اند. بنای شهر های سلطانیه و سلطان آباد و مساجد و مقابر متعدده از قبیل مقبره الجایتو در سلطانیه دلیل واضحی بر توجه این سلاطین بر مسئله معماری است.

از نظر ادبیات و بوجود آمدن شعر و نویسندگان و مورخین این عصر نیز اهمیت و اعتبار فوق العاده ای دارد.

چه با آنکه سبک نوشتجات آن دوره بسیار سنگین و ثقیل بوده بیشتر نویسندگان به عبارت پردازی و سجع و قافیه و آوردن مترادفات پرداخته اند باز از نظر کثرت مورخین و نویسندگان و کتبی که تألیف شده است این عصر اهمیت زیادی در تاریخ ادبیات ایران دارد.

از جغرافی دانها و مورخین مشهور این عصر عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشا، شهاب الدین عبدالله و صاف الحضرة مولف تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار معروف بتاریخ و صاف، خواجه رشید الدین فضل الله نویسنده جامع التواریخ، حمد الله مستوفی و ابوالفداء و ابن بطوطه طنجه ای میباشند که کتب آنها مأخذ معتبری برای تاریخ مغول است.

از علماء و دانشمندی که در دوره استیلای مغول زیست میکرده اند فقط
بذکر اسامی معتبر ترین آنها اکتفاء میکنیم :

خواجه نصیر الدین طوسی . زکریای قزوینی . قاضی بیضاوی و علامه
قطب الدین شیرازی .

شعراى معروف این دوره اثیر الدین اومانی . مولوی رومی . شیخ مصلح
الدین سعدی شیرازی . امیر خسرو دهلوی . خواجوی کرمانی . ابن یمن .
سلمان ساوجی میباشد که چون شرح مفصل^۱ راجع باحوال آنها خارج از حوصله
کتاب است فقط بذکر اسامی آنها اکتفا شد .

فصل دوم

تیموریان

ظهور امیر تیمور مؤسس سلسله تیموریان امیر تیمور گورکان در سال ۷۳۶ در شهر سبز (کش) از بلاد ماوراء النهر یا بخره وجود گذاشت تیمور پسر ترغای نویان وجد هشتم پدری وی با جد چنگیز برادر بوده است. اصلاً از خاندان برلاس که در تحت اطاعت و تبعیت امراء مغول زندگانی میکردند میباشد. این خاندان بسیار معتبر بوده بر اثر کاردانی و لیاقتی که داشتند در دستگاه دولت چنگیزیان اغلب بمشاغل عالیه حتی وزارت هم میرسیدند.

امیر تیمور در ابتدای جوانی میل مفراطی بشکار و جنگ داشت و همواره از اختلافات بین شاهزادگان و امراء ماوراء النهر استفاده کرده با دخالت در کار این و آن اشتهار فوق العاده ای در جنگ جوئی و شجاعت حاصل نمود. از طرف دیگر بر اثر حسن اخلاق و دستگیری از زیر دستان بزودی جمعی از هواخواهان و فدائیان بدور وی گرد آمده در جمیع مصائب و تلخی دوران جوانی وی با او همراهی و شرکت کرده اند.

در ماوراء النهر همواره بر سر تقسیم ممالک جغتای از اولاد چنگیز منازعه بر پا بود و همین مسئله موجبات هرج و مرج در جمیع نقاط آن سر زمین گردیده امراء اطراف را بخیال فتح ماوراء النهر میانداخت. چنانکه در سال ۷۶۲ پادشاه

بدخشان و کاشغر بنام تغلق تیمور خان که خود را از اعقاب چنگیز میدانست برای بدست آوردن ممالك اجدادی خویش با سپاهیانی عظیم بماوراء النهر آمد .

حاجی برلاس عم تیمور که در آن تاربخ ریاست قبیله را داشت از شنیدن خبر حرکت تغلق تیمور بجانب ماوراء النهر سخت متوحش شده بخراسان فرار کرد . ولی تیمور که میدانست از راه زور غلبه بر دشمن محال است طریق حیل را پیش گرفته بخدمت تغلق رفت و اظهار بندگی و اطاعت نمود . پادشاه کاشغر نیز فریب او را خورده حکومت کش را بوی واگذار کرد و با این حسن تدبیر از خرابی شهر های ماوراءالنهر بر اثر لشکر کشی بیگانگان جلوگیری نمود .

تغلق تیمور پس از چندی اقامت در ماوراء النهر چون خبر اغتشاش و طغیان اهالی را در قلمرو سلطنتی خویش شنید آن سر زمین را ترك كفته بكاشغر مراجعت کرد . اما پس از چندی دوباره عازم ماوراء النهر شده این بار وجب بوجب آن ناحیه را در تحت تصرف درآورد و فرزند خود الیاس را بحکومت ماوراء النهر منصوب نموده شغل وزارت وی و ریاست کل عما کر ماوراء النهر را به تیمور داد . تیمور که طبعی سرکش و غیر مطیع داشت پس از چندی سراز اطاعت الیاس پیچیده از خدمت وی کناره جوئی کرد . تیمور دوباره وارد منازعات امراء و جنگ با این و آن شد . از امرائی که تیمور گاهی با وی موافقت وزمانی مخالفت میکرد امیر حسین است که خواهر وی نیز در عقد ازدواج تیمور بود .

الیاس پسر تغلق تیمور مطابق فرمان پدر چندی از ماوراء النهر بكاشغر رفت . در موقع غیبت او امراء باز بنای شورش و اغتشاش را گذاردند .

الیاس چون از این خبر آگاهی یافت با جمعی از سپاهیان بجانب آن دیار آمد . اما این بار امیر تیمور و امیر حسین با آنکه در باطن بر سر جاه و جلال و رسیدن بمقام امارت ماوراء النهر مخالفت داشتند در مورد دشمن خارجی و کوتاه کردن دست وی از فتح ماوراء النهر با یکدیگر اتحاد کرده بجلو سپاهیان کاشغر شتافتند . در محاربه ای که واقع شد فتح نصیب تیمور گردید . ولی الیاس پس از قلیل مدتی

با سپاهیانی فراوان دوباره بماوراء النهر تاخت . این بار تیمور و امیر حسین شکست خورده با چند تن از همراهیان در بیابان خوارزم متواری و سرگردان شدند (۷۶۳) الیاس بعد از چندی اقامت در ماوراء النهر بر اثر بدی آب و هوا مراجعت بکاشغرا بر ماندن در آن سرزمین ترجیح داد .

حرکت الیاس از ماوراء النهر دوباره آتش مخالفت بین امراء را دامن زده امیر تیمور و امیر حسین را به ابراز کینه درونی خود نسبت بیکدیگر وادار کرد . این دو نفر از لحاظ اخلاق با یکدیگر تفاوت فاحشی داشتند .

باین معنی که امیر تیمور بسیار خیر ، نیکنفس و مردم دوست بوده بازبردستان و همراهیان خود کمال الفت و دستگیری را مراعات میکرد . در صورتیکه امیر حسین حریص ، خشن و تند مزاج بوده در حق مردم بظلم و ستم رفتار مینمود . چنانکه پس از شکست از الیاس بواسطه آنکه لشکر کشی وی متضمن مخارج گزافی شده بود برای جبران آن اهالی را وادار بپرداخت مالیاتهای سنگین نمود . همین مسئله باعث شورش اهالی و توجه سپاهیان بجانب امیر تیمور شد . امیر تیمور هم از موقعیت استفاده کرده ضمیمه را برای ابراز دشمنی خویش با امیر حسین مساعد دید . از طرف دیگر در همان اوان زوجه وی فوت کرده (۷۶۶) رشته قرابت بین آن دو امیر گسیخته شد و مانعی جهت از بین بردن حریف برای امیر تیمور باقی نماند .

امیر تیمور معروف به لنگک^۱ بیاری دوستان و هواخواهان خویش لشکری ترتیب داده بخیال جنگ با امیر حسین افتاد .

امیر حسین در آن اوان بر یکی از قلاع مستحکم بنام قلعه قرشی تسلط یافته بود و با داشتن ابن محل دست یافتن بر وی در صورت ظاهر بنظر امیر تیمور سخت

۱ -- امیر تیمور در سال ۷۶۳ بدرخواست حاکم سبستان باتفاق امیر حسین جهت دفع شورشیان بدان ناحیت رفت و پس از برطرف کردن فتنه بین حاکم سبستان و امیر تیمور نزاع در گرفت و در محاربات کوچکی که بین ایشان اتفاق افتاد تبری ییای امیر تیمور اصابت کرد و از آن تاریخ معروف به تیمور لنگک شد .

میآمد . امیر تیمور که خود را از مقاومت با وی عاجز میدید کرد حیل و تدبیر گشته مخفیانه با چند تن از امراء شجاع وارد قلعه شد و پس از تسخیر آنجا امیر حسین با دوازده هزار سپاهی که در آنجا داشت قلعه را در محاصره آورد . در ابتدا کار بر امیر تیمور سخت گردید ولی چون نفاق در بین سران لشکر امیر حسین پیدا شده متدرجاً جمعی از سربازان پای بفرار گذاردند امیر تیمور بر حفظ قلعه قرشی اطمینان حاصل کرد (۸۶۷) .

ولی کار نزاع بین این دو امیر همواره دوام داشت تا بالاخره پس از جنگهای متوالی منجمله محاربه بخارا (۷۶۸) و بلخ (۷۷۱) امیر تیمور بر امیر حسین بکلی غالب شده بدرخواست امراء و بزرگان لشکر خود امر بقتل وی داد . (۷۷۱) پس از قتل امیر حسین امیر تیمور در کارهای مملکتی استقلال تامی حاصل نمود . تیمور که در حکومت خود را بلا منازع دید بانفاق جمیع امراء و سران سپاه در رمضان ۷۷۱ بسن سی و چهار سالگی در بلخ بر تخت سلطنت جلوس کرد و بعد از تعمیر سمرقند مرکز حکومت خود را در آنجا قرداد .

حملات تیمور بایران تیمور پس از فتح خوارزم و کاشغر مدت بازده سال بر تق و فتح امور مملکتی و دفع شورشیان داخلی پرداخته در سال ۷۸۲ بخیال تسخیر ایران افتاد .

بهمین مناسبت ابتدا یکی از پسران خود میرانشاه را روانه خراسان کرده سپس خود نیز با جمعی از سپاهیان بجانب آن ناحیت شتافت .

خراسان در آن تاریخ در دست ملوک کُرت بوده در اطراف و نواحی آن سرزمین به بنای قلاع و استحکامات پرداخته بودند . بمحض ورود تیمور بخراسان جمیع امراء از سر اطاعت درآمدند . فقط غیاث الدین در هرات مقاومت شدیدی بخرج داده بالاخره او هم تسلیم شد .

تیمور پس از فتوحات خراسان به ماوراءالنهر مراجعت کرد . اما چون بوی خبر رسید که امیر ولی و علی بیک جانی دونهز از متنفذین امراء خراسان برای

بچنگ آوردن نقاطی را که تیمور متصرف شده است بنای طغیان و اغتشاش را گذارده اند با جمعی از سپاهیان عازم خراسان گردید. (۷۸۴) و پس از چندی محاصره قلعه کلات را از علی بیگ جانی گرفته بمعقوب امیر ولی که بمازندران گریخته بود رفت. امیر ولی که خبر آمدن تیمور را بمازندران شنید از آنجا نیز بجانب تبریز هزیمت جست. تیمور پس از فراغت از کار خراسان دوباره بممرقند برگشت ولی در سال ۷۸۵ بوی خبر رسید که امراء غور در خراسان طغیان عظیمی بر پا کرده اند. بهمین مناسبت بار سوم با جمعی کثیر از سپاهیان بخراسان حمله برده در هرات و سبزوار قتل عام عجیبی نمود و جهت خاتمه کار امیر ولی باستراباد رفت. ولی این دفعه هم امیر ولی از جلو تیمور فرار اختیار کرد. تیمور برای تصرف سلطانیه که در دست آل جلایر بود بدان ناحیت لشکر کشید.

احمد جلایر که پادشاه آن قوم بود چون در خود تاب مقاومت تیمور را نمیدید بیغداد فرار اختیار کرد و تیمور پس از تصرف سلطانیه و نقاط دیگر شمالی ایران بماوراء النهر مراجعت نمود.

یورش اول تیمور در اوایل سال ۷۸۸ به تیمور خبر رسید که تغمش خان امیر دشت قبچاق به تهیه سپاهیان جهت فتح گرجستان پرداخته است. بهمین مناسبت بجمع لشکریان اقدام کرده عازم ایران شد. در ضمن راه اطلاع حاصل کرد که تغمش تبریز را در تحت تصرف خود در آورده است. تیمور با عجله هر چه تمامتر از راه استراباد و مازندران خود را بنواحی غربی ایران رسانده پس از سرکوبی امراء آن حوالی به تبریز تاخت و آنجا را نیز از چنگک سپاهیان تغمش خان بیرون آورد.

بعد از فتح تبریز امیر تیمور گرجستان و شیروان را متصرف شده در دشت قبچاق با کسان تغمش رو برو شد. در این محاربه ابتدا پیشرفت با تغمش بود ولی بمساعدت میرانشاه پسر خود امیر تیمور قوای دشمن را درهم شکست (۷۸۹) امیر تیمور بعد از غلبه بر تغمش متوجه دیار بکر شده بدون مقاومت شدیدی

ولی چون پادشاه مصر باین امر تن در نداد در سال ۸۰۳ با سپاهیان خویش بمصرفات وی در شام حمله کرد و پس از تسخیر شهر های حلب و دمشق بدون هیچ مانع و رادعی بر کلیه شامات دست یافت سپس چون شنید که دوباره بغداد به تصرف سلطان احمد جلایر در آمده بجانب آن ناحیت روانه شد و این بار بطور قطع آنجا را در تحت نفوذ خود در آورد (۸۰۴).

ایلدرم بایزید در موقعیکه امیر تیمور مشغول فتح شامات بود
فتوحات تیمور در آسیای صغیر و محاربه انقره
بر اثر تحریکات سلطان احمد جلایر و قرا یوسف لشکر بآذربایجان کشیده سر تا سر آن ناحیه را متصرف شد. امیر تیمور پس از فراغت از کار نواحی متصرفه خود در شامات با جمعی از سپاهیان عازم محاربه با پادشاه عثمانی گردید و بعد از دست یافتن بر شهر های سیواس و قیصریه انقره (انگوریه) را محاصره کرد و در حوالی همان شهر بمقابله با سپاهیان ایلدرم بایزید رفت. در جنگ سختی که بین فریقین اتفاق افتاد عثمانیان شکست سختی خورده خود پادشاه نیز اسیر تیمور و انقره مفتوح شد (۸۰۵) ولی تیمور در حق بایزید نوازش بسیاری روا داشته دوباره سلطنت را بوی بخشید.

امیر تیمور پادشاه مصر الملك الناصر را باطاعت خود دعوت نمود. این پادشاه که هنوز سر مخالفت با امیر تیمور را داشت بصلاح دید و دستور امراء و درباریان مصلح مملکت خویش بالاخره قبول تبعیت وی را نموده در سر تا سر مصر خطبه بنام امیر تیمور خواند و بدین وسیله از شر لشکر کشی او بقلمرو سلطنتی خویش فارغ شد.

تیمور در سال ۸۰۷ بسمرقند مراجعت کرده پس از کمی استراحت و رسیدگی بکار های مملکتی بخیال فتح چین افتاد. بهمین مناسبت امر بجمع آوری کلیه سپاهیان که در نقاط مختلفه تصرفات وی متفرق بودند داد. سپس باقریب ۴۰۰۰۰۰ سپاهی عازم آن سرزمین شد. ولی در نزدیکی شهر انرار سخت مریض شده بسن ۷۱ سالگی مرد (۸۰۷)

جانشینان تیمور مطابق وصیت نامه تیمور قرار بود پیر محمد جهانگیر نواده وی بسلطنت برسد . اما پس از فوت تیمور بر سر جانشینی او بین پیر محمد و میرزا شاهرخ چهارمین پسر تیمور نزاع و جدال سختی در گرفت تا بالاخره میرزا شاهرخ بسلطنت انتخاب شد .

میرزا شاهرخ هرات را بیایتهختی برگزیده از ۸۰۷ تا ۸۵۰ یعنی مدت ۴۳ سال سلطنت کرد . و چون بر خلاف پدر طبعی سلیم و ملایم داشت با مردم بعدل و داد رفتار کرده بخیاال تلافی خرابیهای پدر در نقاط مختلفه مملکت برآمد و در عمران و آبادی سعی بلیغی از خود ابراز نمود . این پادشاه در سرتاسر مملکت بینای عمارات عدیده ای دست برده است . حتی گوهرشاد آغازوجه وی نیز در مشهد به ساختمان مسجدی قیام نموده است که یکی از معتبرترین ابنیه دوران تیموری است و هنوز هم بنام وی خوانده میشود .

میرزا شاهرخ علاوه بر تشویقی که در تربیت معماران قابل و ایجاد ابنیه معتبر کرده است نسبت بفضلا و علما و ادباء توجه خاصی داشته همواره در تجلیل و احترام آنان میکوشید .

پس از میرزا شاهرخ سلطنت به پسرش میرزا الغ بیك که در ایام حیات پدر حکومت سمرقند را داشت رسید . این پادشاه سمرقند را بیایتهختی انتخاب کرده در حق منجمین نوازش و الفت فراوانی روا میداشت ،

این پادشاه بهمراهی غیاث الدین جمشید و معین الدین کاشی از مشاهیر منجمین آن عصر زبج معروف الغ بیکی را ترتیب و تنظیم کرده است .

الغ بیك در سال ۸۵۳ پس از سه سال سلطنت بتوسط پسر خود میرزا عبداللطیف بقتل رسید . میرزا عبد اللطیف بیش از شش ماه پادشاهی نکرده خود نیز کشته شد (۸۵۴) .

پس از قتل میرزا عبد الطیف ممالك تیموری دستخوش هوی و هوس امرا گشته آن اعتبار سابق را از دست داد .

چهار تن از این خاندان یعنی ابوسعید گورکان . سلطان حسین میرزا . بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پس از میرزا عبد اللطیف سلطنت کرده اند که چندان اهمیتی ندارند . فقط سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۷۳ - ۹۱۱) بر اثر توجه خود و وزیر معروفش امیرعلیشیر بعلم و ادب اشتهار فوق العاده ای حاصل کرده است . آخرین شاهزاده خاندان تیموری زمان میرزاست که بخدمت ظهیرالدین بابر در آمده تا سال ۹۲۹ حکومت باخ را داشت و بالاخره این سلسله بتوسط صفویه منقرض شد .

از شعرای معروف دوران تیموریان عبد الرحمن جامی و حافظ شیرازی و از مورخین مشهور حافظ ابرو . شرف الدین علی یزدی صاحب تألیف معتبر ظفر نامه . میر خواند مؤلف روضة الصفا و خواند میر نویسنده حبیب السیر میباشند .

دوره تیموری خطاطان و نقاشان معتبری تربیت کرده است معروفترین خطاطان مولانا سیمی . جعفر تبریزی و عبدالحی منشی بوده که در جمیع خطوط مهارتی بسزا داشته اند .

خواجه میرك نقاش و کمال الدین بهزاد در فن تذهیب و نقاشی سرآمد استادان روزگار تیموریان بوده اند .

حکومت ترکمانان

در زمان امیر تیمور یعنی در موقعیکه این مرد جهانگیر بر ایران تسلط یافت دودسته از ترکمانان بنام قراقویون لو و آق قویونلو در نواحی شمال غربی این سرزمین و بین النهرین روی کار آمدند که چندی در نقاط مزبور حکومت داشتند .

ترکمانانی که روی پرچم خود تصویر کوسفندی سیاه داشتند معروف به قراقو- یون لو بوده آنهایی که شکل کوسفند سفید بر روی بیرقهایشان قرار داشت آق قویونلو نام داشتند .

قرقویونلو

سلاطین ابن خاندان که از سال ۸۷۰ قدرت و نفوذی یافته اند چهار تن بودند مؤسس آن قرا یوسف از اعقاب بیرام خواجه است که در شیروان و حوالی آن حکومت میکرد . موقعی که امیر تیمور چنانکه شرحش در سابق گذشت در شامات مشغول محاربه بود قرا یوسف باتفاق سلطان احمد جلایر بدربار مصر رفت ولی پس از فوت تیمور دو باره مراجعت کرده بر آذربایجان و متدرجاً بر نقاط دیگر دست یافت .

در دوران پادشاهی شاهرخ علاوه بر آذربایجان بر عراق و قزوین نیز مستولی شده خواهر خود گوهر شاد آغا را به عقد ازدواج میرزا شاهرخ در آورد و بالاخره پس از یکسلسله محاربات با امراء و متنفذین آن دوران در سال ۸۲۳ فوت کرد .

پس از قرا یوسف پسرش میرزا اسکندر بامارت رسید و در مدت ۱۶ سال حکمرانی خویش دوبار با میرزا شاهرخ جنگ کرده هر دو دفعه نیز مغلوب و فراری شده است . برادر وی جهانشاه قبول اطاعت میرزا شاهرخ را رد کرده بهرات پایتخت سلطان رفت و پس از چندی بحکومت آذربایجان منصوب گردید . میرزا اسکندر عاقبت در سال ۸۴۰ بتوسط پسرش بقتل رسید .

جهانشاه بعد از مرگ برادر بریاست خاندان قرقویونلو نائل شده پس از چندی بر فارس و کرمان و گرجستان نیز دست یافت . و باین ترتیب از بغداد تا خلیج فارس جزو متصرفات وی در آمد .

این امیر در جنگی که با اوزون حسن رئیس قوم آق قویونلو کرد در سال ۸۷۲ مقتول شد و پس از او زمام امور مملکتداری بدست امیر حسینعلی شاه افتاد که در سال ۸۷۳ فوت نمود و دولت ابن خاندان بامرک وی به پایان رسید .
اعضاء این سلسله نه نفر و مؤسس آن قرا عثمان است .

آق قویونلو

مقر حکومتی ایشان دیار بکر و مشهور ترین آنان اوزون - حسن بوده که همانطوریکه بدان اشارت شد در جنگی که بین او و جهان شاه

قرقوبونلو اتفاق افتاد بر او غلبه نمود و آن خاندان را بکلی منقرض کرد .
این امیر چون رابطه دوستی با سلطان حیدر صفوی داشته است خواهر
خود عالم شاه بگوم را بعقد ازدواج وی در آورده چندی با عثمانی ها مشغول زد
و خورد و نزاع بوده است اما نتوانست کاری از پیش ببرد و بالاخره در سال
۸۸۲ فوت کرد .

دیگر از پادشاهان مشهور این سلسله الوند میرزا پسر یوسف بیك است كه
در سال ۹۰۸ از شاه اسمعیل صفوی شكست سختی خورده باعث انقراض آق قوبونلو
میشود (۹۰۸) .

فصل سوم

صفویه

اصل و نسب
نسب این خاندان با بیست و شش پادشاه - امام موسی کاظم میرسد
مسکن اصلی آنان از زمان فیروز شاه زرین کلاه که یکی از
اعضاء این خاندان است اردبیل بوده است . یکی از مشهور ترین اعضاء این
خانواده قطب الدین معروف بامین الدین جبرائیل پدر شیخ صفی الدین است که بارها
و ترغیب مردم باشاعه آئین اسلام روزگار میگذرانیده است . شیخ صفی الدین در سال
۶۵۰ هجری یا بهر صه وجود گذارد و با ظهور وی کار این خاندان بالا گرفت و این
سلسله بمناسبت نام وی بصفویه معروف شد . شیخ برای کسب کمالات و تکمیل اطلاعات
خود بکیلان خدمت شیخ زاهد کیلانی حکیم و عارف معروف رفت و پس از مرگ
وی شیخ صفی الدین در عالم ارشاد جانشین او گردید پس از فوت شیخ صفی الدین
در سال ۷۳۵ مقام ارشاد پیسرش صدر الدین مولی و از او برتر نبی بخواجه علی . شیخ
ابراهیم و سلطان جنید که بر شادت و شجاعت اشتهار فوق العاده ای داشت رسید .
سلطان جنید در سال ۸۵۱ بعد از پدر خود شیخ ابراهیم در ارشاد و اشاعه
مراتب زهد و تقوی جانشین وی گردید و بدرخواست جهانشاه قراقویونلو (که از کثرت نفوذ
جنید میترسید) با جمیع مریدان خویش از اردبیل بدیار بکر رفت . او زون حسن
آق قویونلو که با جهانشاه قراقویونلو ضدیت داشت در حق سلطان جنید با احترام

و اعزاز ثمائی رفتار کرده حتی خدیجه بیگم دختر خود را بار داد . جنید پس از چندی باردبیل مراجعت کرده باده هزار نفر از مریدان خود بجنک سلطان خلیل بشیروان رفت و در آنجا مقتول شد (۸۶۰)

پس از سلطان جنید سلطان حیدر جانشین وی گردید و او هم در جنگی که بخیال خونخواهی پدر با شیروانشاه کرد کشته شد . سلطان حیدر سه پسر داشت علی ابراهیم و اسمعیل یعقوب این سه پسر را دستگیر کرده بفارس فرستاد . ولی پس از فوت او بایسنقر رئیس خاندان آق قویونلو با پسر عم خود رستم میرزا مشغول نزاع شده رستم میرزا پسران سلطان حیدر را جهت تهییج بجنک با بایسنقر از حبس نجات داد . علی در جنگی که با بایسنقر کرد وی را مقتول نمود و همین مسئله باعث اشتهاار وی شد . رستم میرزا چون این بدید بخیال کشتن آن سه برادر افتاد ولی جز بر علی دست نیافته آندو بگیلان فرار نمودند .

شاه اسمعیل اسمعیل بسن ۱۳ سالگی بریاست مریدان صفوی نائل آمد .

(۹۰۶) این شخص مؤسس حقیقی سلسله صفویه است که پس از جمع آوری ۶۵۰۰ نفر از مریدان خود در سال ۹۰۶ بجنک شیروان شاه رفته وی را در ناحیه گلستان شکست داد ، الوند میرزا آق قویونلو که بر این پیشرفت آگاهی یافت با ۳۰۰۰۰ سپاهی بجنک وی آمد ، ولی در نزدیکی نخجوان لشکریان وی از پای در آمده خود او هم بارزنجان گریخت . شاه اسمعیل پس از این فتح بر کلیه بلاد آذربایجان دست یافته تبریز را پایتختی اختیار نموده در سال ۹۰۷ تاجگذاری کرد این پادشاه چون در پیشرفت کار مملکت وحدت عقیده را لازم میشمرد مذهب شیعه را رسمی کرد و برای آنکه سرو صورتی بکار سپاهیان خود بدهد هفت ایل معروف (استاجلو . شاملو . تکلو . بهار او . ذوالقدر . قجر و افشار) را بنام قزلباش جزو سپاهیان خود در آورد ، شاه اسمعیل در نزدیکی همدان مراد میرزای آق قویونلو را شکست داده برفارس و کرمان و اصفهان تسلط یافت و در واقع از ۹۱۲ تا ۹۱۴ مشغول از بین بردن شورشیان داخلی در یزد و گیلان و گرجستان بوده است . در

اواخر سال ۹۱۴ چون شنید مراد میرزا با اتفاق ذوالقدر یکی از متنفذین خیال جنگ با وی را دارند عازم بغداد شده سلسلهٔ ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو را از عراق عرب و ایران بر انداخت . پس از مراجعت از بغداد شاه اسمعیل بفتح شیروان . باکو و دربند نائل آمد .

دفع از بزکان
در ابتدای سلطنت شاه اسمعیل حکومت خراسان با حسین میرزای بایقرا یکی از اعقاب امیر تیمور بود . ولی چون اطاعت و انقیاد دربار ایران را پذیرفته بود شاه اسمعیل متعرض وی نشد . پس از فوت حسین بایقرا (۹۱۲) جانشینان وی موجبات اغتشاش و ضعف را در خراسان فراهم آوردند از طرف دیگر در همان اوان محمد خان شیبانی از باز ماندگان جوجی پسر چنگیز که در ماوراءالنهر حکومت میکرد بنای تعرض بخراسان را گذارد . شاه اسمعیل در سال ۹۱۳ بدان ناحیت لشکر کشیده پس از تحمل زحمات زیاد بالاخره در محمود آباد مرو محمد خان شیبانی را بقتل رسانید . در سال ۹۱۸ از بزکان دوباره بخراسان حمله کردند . شاه اسمعیل این بار از آذربایجان امیر نجم ثانی را مأمور دفع آنان نمود از بزکان بمحض شنیدن خبر لشکر کشی شاه اسمعیل خراسان را ترك گفته بماوراءالنهر فرار اختیار نمودند .

امیر نجم با اتفاق ظهیر الدین محمد بابر از گورکانان هند که با سپاهیان خود بلشکریان ایران ملحق شده بود از جیحون گذشته از بزکان را تعقیب کرد . اما از این محاربه نتیجهٔ خوبی عاید ایران نشد چه خود امیر نجم با جمعی دیگر از سران ایران مقتول گردید . شاه اسمعیل بر اثر این واقعه خود بخراسان رفته فتنهٔ آنان را خواباند و حکومت آن سرزمین را به زینل خان شاملو سپرد .

محاربهٔ ایران با عثمانی
سلطان سلیم خان که تعصب شدیدی به تسنن داشت نمیخواست دولتی شیعی مذهب در جوار سرزمین وی نفوذ و اقتدار فوق العاده ای تحصیل نماید . بهمین مناسبت خیال لشکر کشی بایران و ضعیف کردن این مملکت را داشت . سلطان عثمانی در سال ۹۲۰ با

۲۰۰۰ سپاهی به آذربایجان حمله کرده شاه اسمعیل نیز با سپاهیانی بهمان عده از همدان بدانجانب روانه شد . در محل چالدران بیست فرسنگی تبریز جنگ سختی بین فریقین در گرفت . در این محاربه شاه اسمعیل با وجود ابراز شجاعت زیاد بواسطه نداشتن توپ و تفنگ شکست خورد (رجب ۹۲۰).

شاه اسمعیل پس از این شکست بخیال تهیه قوا جهت تجدید جنگ و حمله بخاک عثمانی افتاد . ولی چون شاه سلیمان قانونی جانشین سلطان سلیم خان دراروپا با عیسویان مشغول زد و خورد بود ائمه و علماء دین شاه اسمعیل را نیز وادار بجهاد و جنگ با کفار گرجستان کردند .

پادشاه ایران هم در حدود گرجستان فتوحات نمایانی کرد . شاه اسمعیل در سراب تبریز بسن ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت فوت نمود (۹۳۰)

این پادشاه میل مفرطی بشکارداشته مردی کریم الطبع و شجاع بود . در مذهب شیعه تعصب شدیدی میورزید و ملت ایران بهمین مناسبت درواقع در دوران سلطنت وی در تحت حکومت واحدی درآمدند .

سلطنت شاه طهماسب شاه اسمعیل چهار پسر داشت : طهماسب میرزا . سام میرزا و جنگ وی با بهرام میرزا و القاص میرزا . بزرگترین این پسران طهماسب ازبکان میرزا بود که بسن ده سالگی پادشاهی رسید .

ازبکان بر اثر شنیدن خبر مرگ شاه اسمعیل دو باره خراسان را در معرض حملات خود قرار داده اغلب از شهرهای آن ناحیه را با قتل و غارت تصرف کردند . شاه طهماسب در سال ۹۳۱ با جمعی از قزلباش بدان ناحیت شتافت ولی چون در داخله ایران اغتشاشاتی برپا شده بود یکی از سرداران را مأمور دفع ازبکان نموده خود بقزوین پایتخت صفوی مراجعت نمود : اما لشکر خراسان مغلوب ازبکان شد . شاه اسمعیل که ایل تک لو برضد وی قیام کرده بودند ابتدا بتوسط ایلات دیگر رؤسای آن ایل را از بین برده تا اندازه ای فراغت یافت و پس از چندی بخراسان رفته ازبکان را در محل خسرو جرد بین جام و مشهد شکست سختی داد . شاه اسمعیل

بواسطه شورش ذوالفقار خان حاکم بغداد از خراسان مراجعت کرده فتنه ویرا خواباند و در سال ۹۳۵ دو باره عازم خراسان شده عبید خان رئیس ازبکان را مغلوب و منکوب ساخت .

مجاربه با عثمانی یکی از حکام معزول آذربایجان که با شاه طهماسب دلخوشی نداشت سلطان سلیمان پادشاه عثمانی را تحریک بفتح ایران نمود این پادشاه نیز با جمعی از بنی چریها وارد آذربایجان شده تبریز را گرفت . (۹۴۰) اما پس از فتح سلطانیه بر اثر سرمای شدید دیگر از دنباله فتوحات خود دست برداشت و بعثمانی مراجعت کرد . سلطان عثمانی بار دیگر در ۹۴۱ بایران آمد ولی باز بعزت نقصان آذوقه و شدت سرما مراجعت کرد و پادشاه ایران بمحض بازگشت وی بار منستان لشکر کشیده جمیع بلادی را که در تحت تصرف عثمانی بود متصرف شد و باین ترتیب غارت تبریز را نلافی کرد .

تجدید حملات ازبکان و طغیان برادران شاه سام میرزا بتحرک بعضی از امراء مغرض بنای دشمنی با برادر را گذارده بر قندهار تسلط یافت . ازبکان چون این بدیدند دوباره بخراسان حمله کردند . پادشاه ایران با جمعی از سپاهیان بدان ناحیت رفت ولی عبید خان تاب مقاومت وی را نداشته بماوراء النهر گریخت (۹۴۶) .

شاه طهماسب برای تعقیب وی و گرفتن قندهار از سام میرزا متوجه آن ناحیت شد ولی سام میرزا از قندهار فرار اختیار کرد و شاه طهماسب در تعقیب عبید خان نتیجه ای نبرد .

در سال ۹۵۱ همایون شاه پادشاه هندوستان که بر اثر انقلابات داخلی آن ناحیه از تاج و تخت محروم شده بود بمقداری زیاد از تحف و هدایا بخدمت پادشاه ایران آمده درخواست مساعدت کرد . طهماسب هم جمعی را با او روانه کرده ویرا بسلطنت رسانید .

در سال ۹۵۳ القاص میرزا برادر شاه که حکومت شیروان را داشت بعنوان

آنکه خبر فوت برادر را شنیده است علم طغیان بر افراشت . ولی چون طهماسب در صدد دفع وی بر آمد بدربار سلطانسلیمان پناهنده شد و ویرا بفتح ایران تحریک نمود . پادشاه عثمانی هم بایران لشکر کشیده آذربایجان را متصرف شد . ولی القاص میرزا بتوسط سرخاب بیک اردلان والی کردستان دستگیر شده بقتل رسید . جنگ بین عثمانی و ایران همواره دوام داشته گاهی فتح با ایران و زمانی با عثمانی بوده است تا آنکه در سال ۹۶۹ معاهده ای مشعر بر اینکه شورشیان را نباید هیچیک از طرفین بداخل مملکت خود راه دهند منعقد گردید .

طهماسب بسن ۶۴ سالگی پس از ۵۳ سال سلطنت در سنه ۹۸۴ وفات یافت .

شاه اسمعیل دوم شاه طهماسب فرزندان متعدد داشت ولی پس از فوت وی (۹۸۴)

حیدر میرزا پسرینجم او که از پسران دیگر عزیز تر بود از اختلاف بین امراء و سران سپاه استفاده کرده خود را جانشین شاه طهماسب دانست . حیدر میرزا پس از قلیل مدتی بتحریک پری خانم زوجه شاه طهماسب در قصر سلطنتی مقتول شد .

ایل افشار با فرزند چهارم شاه طهماسب اسمعیل میرزا موافقت داشتند بهمین مناسبت اسمعیل میرزا را که در قلعه کوهک (شیشه یا قهقهه) محبوس بود به قزوین خواستند .

اسمعیل میرزا نیز بفوریت هر چه تمامتر خود را به قزوین رسانده در جمادی الاولی ۹۸۴ تاجگذاری کرد .

این پادشاه در مدت یکسال و نیم سلطنت خود با مردم بظلم و ستم رفتار کرده روزگار خویش را بشرب شراب و لهو و لعب میگذرانید . در سال ۹۸۵ امر بکشتار جمیع شاهزادگان صفوی داده فرمانی نیز مشعر بر قتل محمد میرزا و منسوبان وی در شیراز و عباس میرزا در خراسان صادر نمود . ولی قبل از رسیدن این احکام بنواحی مزبور خود اسمعیل در گذشت (۱۳ رمضان ۹۸۵)

سلطنت محمد شاه بعد از مرگ شاه اسمعیل دوم محمد میرزا که در آن تاریخ حکومت فارس را داشت بتخت سلطنت نشست . در سال ۹۸۶ - ۱۰۰۴

این پادشاه دچار حملات اوزبک ها و اهالی دشت قباچاق شد اهالی دشت قباچاق بسرداری عادل خان بقسمت ساحلی بحر خزر تاخته کیلان را متصرف شدند . اما سلطان محمد (معروف به خدا بنده) جمعی از کسان خود را بدفع وی فرستاد و درزد و خورد مختصری عادل خان اسیر و مقتول گردید . در سال ۹۸۷ برادر عادل خان موسوم بمحمد بخونخواهی عادل خان بالشکری عظیم شیروان را محاصره و فتح کرد .

این پادشاه چون خود را قادر به رتق و فتق امور مملکتی نمیدید زمام امور را بدست میرزا سلیمان وزیر خود سپرد . سلطان محمد چون شنید که حکام محلی خراسان عباس میرزا پسرش را بیادشاهی انتخاب کرده عازم قزوینند بمحله بجانب خراسان شتافته ابتدا تربت و سپس هرات را در محاصره آورد .

در همان اوان است که بتحریرک امرای و متنفذین مملکت این پادشاه بقتل وزیر خود میرزا سلیمان اقدام نمود و همین مسئله بر عکس منظور وی موجبات اغتشاش را تا حدی فراهم آورد که دست از محاصره هرات برداشته بقزوین مراجعت کرد . از وقایع مهم دوران سلطنت این پادشاه حمله عثمانیها بآذربایجان و فتح تبریز است .

عثمانیها بسرداری عثمان پاشا تبریز را متصرف شده بنای تجاوز بنقاط دیگر ایران را گذارده بودند . (۹۸۷) . سلطان چون خود را قادر بمقاومت نمیدانست پسر ارشد خویش حمزه میرزا را مأمور انجام این مهم نمود . اما چون عثمان پاشا برانرشد سرما وضع مزاج فوت کرده بود حمزه میرزا بهتر آن دانست که از رود ارس گذشته متصرفات عثمانی را مستقیماً در تحت حملات خود قرار دهد تا بدین وسیله عثمانیها از ماندن در تبریز دست بردارند .

اتفاقاً عثمانیها پس از اقدامات حمزه میرزا حاضر بقبول صلح شدند . ولی حمزه

میرزا که تنها ناجی ایران از شر اجانب بود در خوابگاه خود بدست دلاکی بنام هودی (خداوردی) بقتل رسید (۹۹۵)

عباس میرزا بتحریرك امراء خراسان چون اوضاع مملکت را خراب دید به قزوین آمد و خود محمد شاه تاج سلطنت را بر سر او گذارد. محمد شاه در سال ۱۰۰۴ فوت کرده شاه عباس جسودی را بکربلا فرستاد.

عباس میرزا پسر سلطان محمد خدا بنده در ایام حیات پسر
سلطنت شاه عباس حکومت خراسان را داشت. اما چون بتحریرك امراء متنفذ
کبیر آن سر زمین همواره اغتشاشاتی بر پا میشد محمد شاه مکرر
۹۹۵ - ۱۰۳۸

فرمان باحضار وی صادر میکرد و با آنکه خود عباس میرزا همواره اظهار اطاعت و انقیاد مینمود امرائی از قبیل علیقلی خان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو که تمشیت امور خراسان با ایشان بود وی را از رفتن بخدمت پدر باز میداشتند و بهر وسیله ای بود شاه را بلزوم اقامت عباس میرزا بعنوان آنکه حضور شاهزاده ای از خاندان صفوی در آن صفحات بجهت آرامی و سکونت ملک ضرورت دارد قانع میساختند. باین ترتیب می بینیم که عباس میرزا در خراسان بالاستقلال حکومت داشته است.

در همان اوانیکه بین ایران و عثمانی کشمکش و نزاع برپا بود در خراسان نیز بین علیقلی خان و مرشد قلیخان برای ازدیاد قدرت و نفوذ خود عداوت و دشمنی حکمروائی داشت و بالاخره پس از محاربه ای که با یکدیگر کردند مرشد قلیخان مظفر و فاتح شد.

پس از قتل حمزه میرزا و ایجاد هرج و مرج در داخله ایران مرشد قلیخان با عباس میرزا به قزوین رفته بدون هیچگونه زحمتی آن شهر را متصرف شد و سلطان محمد بمحض شنیدن این حادثه بقزوین آمده چنانکه گفته شد با دست خود تاج سلطنت را بر سر پسر خویش گذارد (۹۹۵)

دفع ازبکان و فتح لارستان
 شاه عباس وقتی که بسلطنت رسید خود را مواجه با دو دشمن قوی پنجه ازبکان از جانب خراسان و عثمانیها از طرف مغرب

و شمال غربی ایران دید. اما چون در مقابل قوای منظم عثمانیها نمیتوانست مقاومت نماید ابتدا با ایشان مصالحه ای مشعر بر واگذار کردن ایالات غربی ایران و آذربایجان برقرار نموده برای رفع فتنه ازبکان عازم خراسان شد. ازبکان سرداری عبدالؤمن خان پس از عزیمت عباس میرزا از خراسان به جانب قزوین آن سرزمین را معرض چپاول و قتل و غارت خود قرار داده هرات را پس از نه ماه محاصره متصرف شده بودند.

شاه عباس دوبار (۹۹۷ - ۹۹۸) بخراسان رفته ازبکان را از آن دیار راند. اما عبدالؤمن خان همواره از غیبت شاه از خراسان و سرگرمی وی بکارهای دیگر مملکت استفاده کرده پیوسته آن سرزمین را در معرض حملات و قتل و غارت شدید خود قرار میداد تا آنکه بتوسط جمعی از امراء مخالف در نزدیکی بلخ کشته شد. پس از وی دین محمد خان بسلطنت انتخاب شد و در زمان او هم هجوم ازبکان بایران مکرر تجدید میشد تا آنکه شاه عباس در سال ۱۰۰۶ نزدیک هرات ازبکان را بکلی از پای در آورده صفحه خراسان را از شر حملات ایشان رهائی بخشید.

در همان اوان پادشاه ایران بدستیاری الله وردی خان که منصب امیرالامرائی را داشت بفتح لارستان و قلعه مستحکم آن نائل آمد.

در لارستان سلسله ای حکومت میکردند که خود را ازسل کرکین میلاد یکی از متنفذین دوران سامانیان میدانستند. ابراهیم خان لاری آخرین این سلسله بتوسط الله وردی خان مغلوب و مقتول شده لارستان بکلی جزو قلمرو سلطنتی شاه عباس گردید (۱۰۱۰).

برادران هراتی
 در سال ۱۰۰۷ دو نفر از نجباء انگلیسی که گویا از خاندان معتبری بودند بنام سرآنتونی شرلی و سرربرت شرلی بانفاق ۲۶

نظر بجهت افتتاح باب تجارت بدربار پادشاه صفوی آمدند^۱ در بین همراهان برادران شرلی جمعی از آنها معلوم و صنایع و فن نظام اطلاع کاملی داشتند و یکنفر از ایشان در اصفهان بایجاد کار خانه توپ ریزی مبادرت نمود.

این دو برادر پس از مراجعت شاه عباس از خراسان در قزوین بخدمت وی رسیده سلطان نیز در حق آنان باعزاز و احترام تمام رفتار میکرد.

این دو برادر با مساعدت الله وردی بیك به تنظیم و ترتیب سپاهیان ابراف مطابق مقررات نظام اروپا پرداخته لشکریانی قوی جهت مقاومت با ینی چریهای عثمانی تهیه دیدند.

مجاربه با عثمانی سابقاً متذکر شدیم که شاه عباس برای دفع ازبکان در ابتدای سلطنت خود با عثمانیها که ایران را در معرض هجوم خود قرارداده بودند معاهده ای منعقد کرد. ولی دربار عثمانی چندان رعایت مقررات این عهد نامه را نکرده اغلب سرحدات ایران را در معرض حملات خویش قرار میداد. شاه عباس که بدستگیری برادران شرلی سپاهیان منظمی تهیه دیده بود جهت جنگ با عثمانی بقسمت غربی ایران رفت و درنهاوند شکست عظیمی بعثمانیها داده بلاد غربی ایران را متصرف شد (۱۰۱۲).

شاه عباس پس از این فتح برای اغفال عثمانیها بیهانه رفتن بمازندران بغتة روانة آذربایجان شد. ریاست سپاهیان عثمانی مقیم تبریز با علی پاشا بود که پس از تلافی فریقین شکست سختی از شاه عباس خورده تبریز را از دست داد. پادشاه ایران که تبریز را متصرف شد دودسته از لشکریان خود را مأمور فتح ابروان و بغداد نمود. ابروان در سال ۱۰۱۳ بهسولت تسلیم شد. ولی چون سپاهیان عثمانی در بغداد مقاومت میکردند آن شهر را ایرانیان در تحت محاصره سختی درآوردند

۱ - در اینجا فقط از مطالب و وقایع تاریخی بحث می شود. تاریخ روابط اروپائیان در دوران صفویه با ایران همچنین در عهد قاجاریه چون مربوط به برنامه سالی ششم دیرستانهای نظام است در جلد سوم این کتاب در بحث مخصوصی مفصلاً ذکر شده است.

در همان اوان چغال اوغلی صدراعظم عثمانی که یکی از معروفترین سرداران آن سرزمین بود بامر محمد ثالث پادشاه عثمانی با لشکریانی عظیم بعزم جلوگیری از ایرانیان بغداد شتافت . ولی پس از تلاقی با سپاهیان ایران منهنزماً فرار اختیار کرد . باردیگر چغال اوغلی در سال ۱۰۱۵ با ۱۰۰۰۰۰ سپاهی از راه گرجستان بنای حمله بایران را گذارد ولی شاه عباس با ۶۰۰۰۰ سپاهی بجلوی وی رفته در محل وان جنگ سختی بین طرفین در گرفت . ایرانیها با وجود قلت عده عثمانیها را شکست عظیمی دادند (۱۰۱۵) . در این محاربه ۲۰۰۰۰ عثمانی اسیر ایرانیان شد .

پس از این شکست دیگر عثمانیها آنطور که باید نتوانستند ایران را مورد حمله خود قرار دهند . ولی در سال ۱۰۲۱ دربار عثمانی از مردم دشت قبیچاق طلب مساعدت کرده بآذربایجان حمله بردند . سردار ایران که مأمور جلوگیری از عثمانی بود قراچی خان نام داشت که در نزدیکی شبلی مابین سلطانیه و تبریز شکست فاحشی بخلیل پاشا سردار عثمانی داد . دولت عثمانی پس از این شکست حاضر بمصالحه با ایران و دست برداشتن از کلیه ولایات غربی و آذربایجان و بغداد و موصل و دیار بکر گردید .

منتهی شاه عباس متعهد شد سالی دویمت بار ابریشم بدولت عثمانی بدهد . اما چهار سال پس از این معاهده (۱۰۲۵) شاه عباس از دادن ابریشم امتناع ورزید و دوباره اختلافاتی بین این دو دولت بروز کرد که منجر بمعاهده جدیدی با دادن ۱۰۰ بار ابریشم گردید .

در سال ۱۰۳۴ عثمانیها بغداد را محاصره کردند و شاه عباس بشخصه بدانجا رفته آن شهر را از شر دشمن خلاصی بخشید . محاربات بین ایران و عثمانی پس از آنکه قسمت اعظمی از سلطنت شاه عباس را بخود مشغول داشت بالاخره در سال ۱۰۳۴ بنفع ایران خاتمه یافت .

بیرون کردن پرتقالیها

بعد از کشف راه بحری هند در ۱۴۶۸ میلادی بتوسط واسکودوگاما اهالی پرتقال در سواحل خلیج فارس هنوز و قدرت فوق العاده ای پیدا کردند و بعد ها الفونس دالبو کرک امیرالبحر پرتقالی بیشتری از جزایر و نقاط مهم خلیج فارس را متصرف شد. اما در زمان شاه عباس چون پرتقالیها دیگر آن شوکت و عظمت سابق را نداشتند بیشتری از متصرفات خود را در خلیج فارس از دست دادند فقط کمبرون و جزیره هرمز هنوز در تحت انقیاد ایشان باقی بود.

در سال ۱۰۲۲ امامقلی خان پسر الله وردی بیك حاکم فارس بر کمبرون دست یافت و از آن پس بافتخار شاه عباس آن محل را بندر بوشهر نامیدند. اما مسکن اصلی پرتقالیها و محل تجارتخانه های ایشان در جزیره هرمز بود. شاه عباس چون قوای بحری نداشت به تنهایی نمیتوانست به اخراج پرتقالیها از جزیره هرمز اقدام نماید.

به همین واسطه با دولت انگلیس که رقیب پرتقالیها بوده میل مفرطی بتجارت با ایران داشتند اتحاد کرد. بخصوص که از طرف کهپانی انگلیسی در هندوستان در سال ۱۰۲۵ یکنفر نماینده برای ایجاد ارتباط تجارتنی با ایران بدربار شاه عباس آمده جهت بیرون کردن پرتقالیها نیز معاهده ای منعقد کرد.

بموجب این معاهده قرار شد که دولت ایران از راه خشکی و دولت انگلیس از طریق دریا بجزیره هرمز حمله کنند و پس از فتح آن ناحیه جمیع غنائم را با یکدیگر تقسیم کرده اسراء مسیحی را بانگلیسها و مسلمانان را به ایرانیها واگذار نمایند. بملاوه مال التجاره انگلیسی از حقوق گمرکی معاف باشد.

در سال ۱۰۳۱ دولتن ایران و انگلیس به جزیره هرمز حمله کرده آنجا را متصرف شدند. ولی دولت ایران که پیشرفتهای نمایانی کرده بود مطابق عهد نامه رفتار ننمود و دولت انگلیس از این اتحاد نتیجه زیادی نبرد.

شاه عباس کبیر پادشاهی کریم . عاقل . شجاع . با سیاست و حکیم
اخلاق و مملکتداری بود . با کسانی که نسبت باو از صمیم قلب خدمت مینمودند
شاه عباس کبیر با کمال رأفت و مهربانی رفتار میکرد . در صورتیکه مخالفین

قدرت خود و یا کسانی را که میخواستند موجب شورش و اغتشاشی بشوند بقساوت و
 سنگدلی تمام مجازات مینمود و مقصود وی فقط و فقط حفظ آرامش و انتظام
 کشور و رفاهیت مردم بود .

این پادشاه بیشتر از هر چیز به افزایش نفوذ و قدرت شخصی خود اهمیت
 میداد . چه میدانست اگر پادشاهی نتواند بالاستقلال و بدون رأی و دخالت امرای
 درباری در امور مملکت حکومت کند مردم مراعات احترام و اطاعت وی را نخواهند
 نمود . همواره میگفت که ملت باید کورکورانه و تعبداً احکام و فرامین پادشاه را
 بموقع اجرا گذارد تا از بروز اجحافات حکام و اغتشاشات در داخله مملکت
 جلوگیری شود .

در واقع میتوان گفت که بر اثر همین تدبیر و سیاست بود که شاه عباس
 توانست دوره آرامش و امنیتی در ایران برقرار سازد . اینکه صفت قساوت و سخت
 کشی را باعتبار کور کردن و قتل پسرانش صفی میرزا و رضا میرزا بشاه عباس نسبت
 داده اند ممکن است در مورد وجدان و اخلاق شخصی بخصوص احساسات صدق کند
 ولی از لحاظ مملکتداری جز اعمال این قبیل سیاستها برای آرامی مملکت رویه
 دیگری نیست . چه در غیر این صورت شاهزادگان و فرزندان شاه عباس ممکن بود
 بتحرک امراء و سران سپاه باعث اغتشاشاتی در مملکت شده حتی سلطنت و شخص
 وی را نیز از بین ببرند .

این پادشاه میل زیادی بشکار داشته در مواقعی که از جنگ و جدال فراغت
 داشت بزندگانی آرام و ملایم توجه میکرد . در ایام بیکاری تا اندازه ای جهت رفع
 خستگی بخوشگذرانی مشغول میشد .

اما در مراتب دیانت و خدا پرستی بهیچ وجه کوتاهی درین نداشته زیارت

مشاهد مشرفه را از واجبات میدانست و چنانکه مشهور است یکبار از اصفهان پیاده بزیارت مشهد مقدس رفت .

همین مسئله و علاقه وی بدیانت و تعصب در مذهب باعث اشتهاار وی بین مردم شده است .

این پادشاه در رفع اختلافات بین فرق مختلفه مذهب و امراء و بزرگان دین سعی باینی از خود ابراز میکرد . اصفهان در عهد شاه عباس بیایتمختی انتخاب شد و بر اثر توجه بوی بهمران و آبادی مملکت جمعیت این شهر فزونی گرفت . عمارات چهل ستون . مسجد شاه . عالی قاپو و میدان نقش جهان یادگار خدمات وی در اصفهان است . شاه عباس در بنای سد و پل علاقه مفراطی داشت . چنانکه برای افزایش آب زاینده رود بحفر قنوات و منضم کردن آبهای سایر رودخانه های کوچک بآن کوشش فراوانی نموده است .

شاه عباس علاوه بر ابنیه ای که در اصفهان ساخته در شهر های دیگر ایران نیز بناهایی از خود بیادگار گذاشته است . چنانکه مشهد را بواسطه علاقه ای که بزیارت مرقد مطهر امام هشتم داشته است آبادان نموده ابنیه و قصور سلطنتی باشکوهی در اشرف البلاد (به شهر حالیه) و فرح آباد مازندران برپا کرد . یکی از کارهای بزرگ این سلطان اقدام بساختن راهی است در مازندران که نظربه تسهیل کارتجارو رفت و آمد کاروانها بسیار حائز اهمیت است .

شاه عباس چون میدانست مردم گرجستان اهل تجارت و صنعت و عمران هستند برای آباد کردن اطراف اصفهان پنج هزار خانواده از ارامنه جلفای ارمنستان را که تمام پیشه ور و اهل هنر بودند بنزدیک اصفهان کوچ داد و ایشانرا در بنای کلیسا و اجرای مراسم مذهبی خود آزاد گذارد . ارامنه در ایران باعث آبادی مملکت و رونق تجارت شدند . شاه عباس بیادگار جلفای ارمنستان محلی را که ارامنه بآنجا آمدند جلفا نامید .

شاه عباس میخواست از وجود ارامنه در مازندران و اشرف نیز استفاده

کند . ولی آرامنه ای که بآنجا کوچیدند بر اثر بدی آب و هوا بیش از چند سالی اقامت نکرده اغلبی از بین رفتند .

پادشاه ایران برای انتظام امور داخلی و جلوگیری از نفوذ امرای قزلباش اقدامات نمایانی کرده است . سپاهیان قزلباش جز بر رئیس خود بکسی دیگر حتی شخص پادشاه اطاعت نمیکردند و در مواقع جنگ برای احضار آنها شاه عباس مجبور بود که احکام و فرامینی بامرای قزلباش برای جمع آوری و تهیه سپاهیان خود بدهد و این قضیه خود از طرفی موجب کمندی و عدم انتظام کار تجهیزات شده از طرف دیگر باعث اغتشاش و نقصان اطاعت باو امر شخص اول مملکت می گردید .

این بود که شاه عباس برای جلوگیری از مرج و مرج و نا منظمی سپاه و بیشتر بمنظور در دست داشتن روحیه سپاهیان از جمیع هوا خواهان خود لشکریان جدیدی بنام شاهسون (دوستدار شاه) تشکیل داده در حق آنان امتیازات خاصی بر قرار نمود . بمحض اقدام باین عمل قریب ده هزار نفر دار طلب گرد آمد .

از طرف دیگر تدبیری خاص جهت کم کردن نفوذ قزلباش بکار برد . باین ترتیب که عده قورچیان شاهی را که به ۶۰۰۰۰ میرسید به ۳۰۰۰۰ تقلیل داده بجای آن ۱۰۰۰۰ سوار و ۱۲۰۰۰ پیاده برقرار کرد .

این عده مستقیماً جیره و مواجب خود را از پادشاه دریافت کرده افسران ایشان با حکمی مخصوص از طرف خود شاه عباس معین میشدند . سواران ایشان قوآل (بمعنی غلام) نامیده شده رئیس آنان قوآل آفاسی (سرکرده غلامان شاهی) بود . صنف پیاده را تفنگچی مینامیدند . این پادشاه اولین کسی است که در ایران بطور منظم سپاهیان پیاده بنام تفنگچی ترتیب داده است .

بطور کلی ترقی سپاهیان ایران مدیون خدمات برادران شرلی و همراهیان ایشان بوده است که علاوه بر تهیه قوانی منظم و مرتب بتأسیس کارخانه توپ سازی در اصفهان نیز پرداخته اند .

شاه عباس بعد از کشتن و کور کردن پسران خویش به اندوه و حزن فوق العاده ای

دچار شده از فرط غصه بیمار شد و بالاخره بسن هفتاد سالگی در قصر فرح آباد بدرود حیات گفت. (۱۰۳۸)

سلطنت شاه صفی شاه عباس کبیر قبل از وفات سام میرزا پسر صفی میرزا را به جانشینی خود انتخاب کرد و سام میرزا بسن ۱۷ سالگی مطابق وصیت جد خویش بر تخت سلطنت نشست (۱۰۳۸) و از آن پس معروف بشاه صفی شد.

این پادشاه در ظرف ۱۴ سال سلطنت خود با مردم بظلم و ستم رفتار کرده هیچکس را بر جان و مال خویش ایمن نگذاشت و اغلب از امراء و شاهزادگان را کور یا مقتول ساخت. از کارهای بسیار شنیع او کشتن زوجه خود دختر شاه عباس و حتی سردار معروف امام قلیخان فاتح هرمز بود. شاه صفی عشق مفرطی بشرب شراب داشت و غالباً احکام قتل بیچارگان را در موقع مستی صادر مینمود.

پس از مرگ شاه عباس ازبکان و عثمانیها بنای تهاجم بسرحداث ایران را گذاردند. از پیشرفت ازبکان بر اثر یافشاری ساخلوی خراسان جلوگیری شد ولی عثمانیها در سال ۱۰۳۹ ابتدا قسمت غربی ایران را متصرف شده سپس بامر سلطان مراد چهارم جمعی از سپاهیان بر بغداد و همدان نیز دست یافتند.

در سال ۱۰۴۳ پادشاه عثمانی با لشکری کثیر به آذربایجان رفته تبریز را مسخر کرد ولی بر اثر قتل آذوقه و شدت سرما آن ناحیه را ترك گفته بعثماني رفت و در موقع مراجعت لطمه زیادی از قوای شاه صفی دید.

از وقایع مهم زمان شاه صفی شورش کیلان و دفع آن فتنه و تصرف قندهار بتوسط عساکر هند است. قندهار بتحریرك حاکم آن که از سلطان میترسید بدست هندیها افتاد.

پادشاه ایران پس از مراجعت سلطان مراد بادر دسته از سپاهیان خود ابروان و بغداد را از عثمانیها پس گرفت (۱۰۴۸). ولی پس از چندی معاهده ای بین دولتین ایران و عثمانی مشعر بر آنکه بغداد متعلق بعثماني و ابروان از آن ایران

باشد منعقد گردید .

این پادشاه در سال ۱۰۵۲ در کاشان فوت کرده جسد وی را به قم نقل نمودند

این پادشاه در سال ۱۰۵۲ بسن ده سالگی بر سر بر سلطنت

**سلطنت شاه عباس
ثانی**

نشست و چون طفلی بیش نبود امرا زمام امور مملکت را در

کف گرفته بآث هرج و مرج اوضاع داخلی شدند . اختیار

کلی با وزیر اعظم میرزا تقی عماد الدوله بود ولی شاه عباس بمحض رسیدن بسن رشد

خود بشخصه بکار های مملکتی رسیدگی میکرد .

در تمام دوران سلطنت این پادشاه دولت ایران از شر هجوم عثمانیها راحت

بوده بعلاوه بواسطه شجاعت و پایداری سپاهیان قزلباش شاه عباس ثانی بفتح قندهار

و بیرون کردن هندیها از آن ناحیه موفق شده است .

در سالهای آخر سلطنت این پادشاه جمعی از تجار روسی بدربار ایران آمده

خود را نماینده سیاسی قلمداد کردند . شاه عباس ثانی در حق آنان بمهربانی واحترام

رفتار کرد ولی چون بحیله ایشان پی برد ایشان را از ایران خارج نمود .

الکسی پادشاه روسیه از این روبه متغیر شده بحوالی بحر خزر لشکر کشید

ولی بدون نتیجه مراجعت کرد . این امر با آنکه چندان مهم بنظر نمیآید اما از

لحاظ اینکه اولین بار است که دولت روسیه بایران تعرض کرده در تاریخ سیاسی این

کشور بسیار اهمیت دارد .

شاه عباس ثانی در سال ۱۰۷۸ در قصر خسرو آباد دامغان پس از بیست و پنج

سال سلطنت فوت کرد .

پس از مرگ شاه عباس ثانی بین امراء و درباریان بر سر

سلطنت شاه سلیمان

انتخاب یکی از دو پسر وی صفی میرزا و حمزه میرزا اختلاف

و نزاع در گرفت . امراء مغرض و جاه طلب با سلطنت حمزه میرزا پسر کوچک

وی موافقت داشتند . در صورتیکه یکی از خواجه سرایان وطن دوست بنام آقا

مبارک وسائل تاجگذاری صفی میرزا را که در آن تاریخ ۲۰ سال داشت فراهم آورد .

صفی میرزا با اسم شاه سلیمان بر تخت سلطنت جلوس کرده بپاس خدمات آقا مبارک در حق او بنیکی رفتار نمود . وزارت این پادشاه با شیخ علیخان زنکنه یکی از مردان وطن پرست ایرانی و ریاست سپاهیان باعلیقلیخان سرداری شجاع و کاردان بود . این پادشاه عادت بشرب شراب و آمیزش با زنان داشت و با اینکه خراسان و قسمت شمال ایران پایکوب ازبکان و ترکان دشت قبیچاق شده باز دوران سلطنت وی زمان آرامش و سکونت ایران است .

رو بهمرفته سلطنت شاه سلیمان بر اثر دخالت خواجه سرایان و ضعف نفس خود او مقدمات ضعف صفویه و انقراض آن دولت را فراهم آورده است . شاه سلیمان در سال ۱۱۰۵ بسن ۴۹ سالگی مرد .

سلطنت شاه سلطان حسین
میکوبند که شاه سلیمان در موقع مرگ باطرافیان و امراء خود گفت اگر خواهان سلطنتی آرام و ملایم هستید حسین میرزا را بیادشاهی انتخاب کنید اما اگر بابر از عشق وطن پرستی و افتخار مملکت مایلید عباس میرزا را برگزینید درباریان مغرض جاه طلب حسین میرزا را با اسم شاه سلطان حسین بر مسند سلطنت مستقر کردند .

این پادشاه بسیار ضعیف النفس و بیحال بوده در مراعات ظواهر دین و احترام علماء و زهاد میکوشید . مدارس و محافل اجتماع علماء در زمان وی از اماکن شریفه و مقرشیادان و مجرمین گردید . شاه سلطان حسین در تحت تأثیر افکار و عقاید یکی از علماء معروف آن زمان ملا محمد باقر مجلسی قرار گرفته به از بین بردن فرق مختلفه اسلام منجمله متصوفه که اجداد خاندان صفویه بودند قیام نمود و بدستور وی امر بتخریب کلیه خانقاهها و کشتن اجله علماء و اخراج آنان کرد . یکی از بزرگان مذهبی شیخ محمد علی حزین معروف است که بهندوستان فرار نموده در همانجا مرد .

پس از سال اوایل سلطنت این پادشاه بطور کلی مدنی است که با وجود آرامشی

مملکت کلیه امور بتوسط خواجه سرایان و امراء مقرر اداره میشود.

فتنه افغان قسمت جنوبی و شرقی افغانستان بتوسط دو قبیله معروف افغانی

بنام غلجائی و درانی مسکون و مذهب ایشان تسنن بود. قندهار

از اوایل دولت صفویه همیشه موضوع منازعه و کشمکش بین ایران و گورکانان هند و گاهی در تصرف گورکانان و زمانی در دست ایرانیان بوده است. ولی چنانکه سابقاً بدان اشارت رفت از زمان شاه عباس ثانی این شهر بطور قطع جزو متصرفات ایران شد.

طایفه غلجائی که در قندهار تسلط داشتند همواره موجبات اغتشاش افغانه را بر ضد دربار ایران فراهم می آوردند. شاه سلطان حسین کرکین خان حاکم سابق کرجستان را بحکومت آن ناحیه فرستاد. کرکین خان نیز با ۲۰۰۰۰ نفر سپاهی بدان جا رفت. افغانه بمحض رسیدن وی بقندهار سر باطاعت و تسلیم بر آوردند منتهی چون کرکین با اهالی بجور و ستم رفتار میکرد بنای شکایت بدربار صفوی را را گذاردند. کرکین هم بقتل امراء و بزرگان افغان پرداخته میر اويس را که یکی از متنفذین بود محبوس کرد و ویرا بدربار ایران فرستاد.

میر اويس بر اثر اوضاع خراب دربار اصفهان و قلت عقل سلطان بر مزاج درباریان و حتی خود پادشاه تسلط و نفوذ کاملی پیدا کرد. پس از چندی اقامت در اصفهان میر اويس اجازه رفتن بحج را از شاه سلطان حسین گرفته بانفاق محمد خان که بعد ها بحکومت هرات میرسد روانه شد و در موقع حج از علماء آن دیار فرامینی مشعر بر وجوب قتل شیعیان بتوسط اهل تسنن گرفته بخدمت شاه مراجعت کرد. میر اويس این بار بسطان حسین فهماند که کرکین خان بفکر خیانت بایران بوده میخواهد وسایل فتح ولایات شمالی این سرزمین را بتوسط روسها فراهم آورد. شاه سلطان حسین فریب این مرد را خورده چون در ظاهر نمیتوانست کرکین خان را از حکومت قندهار عزل نماید میر اويس را بهمان سمت سابق خود یعنی شغل کلانتری بقندهار فرستاد

میر اویس روزی گرگین خان و سران سپاه او را بیانی در قندهار دعوت کرده بقتل ایشان مبادرت نمود (۱۱۲۰).

یکدسته ۶۰۰ نفری از کسان گرگین که بر این ماجرا اطلاع یافتند قوای میر اویس را که بالغ بر ۵۰۰۰ میشد در معرض حمله خود قرار دادند اما با دادن تلفات زیاد بخراسان فرار کرده دربار ایران را از آنچه که اتفاق افتاده بود مطلع ساختند. شاه سلطان حسین دوبار دونه (محمد جایی خان و محمد خان جاکم هرات) را پیشوی روانه کرده افغانه را متوجه بخطر تجهیز سپاهیان ایران و زیر و رو کردن افغان نمود. میر اویس باین تهدید وقتی نگذاشته فرستادگان را حبس کرد.

پادشاه ایران پس از این واقعه دو بار دو دسته از لشکریان خود را بسرداری خسروخان برادر زاده گرگین خان و محمد رستم خان روانه افغان کرد. ولی هر دو بار این دو سردار شکست خورده خسروخان نیز در معرکه بقتل رسید (۱۱۲۳). میر اویس هم در همین سال فوت کرده میر عبد الله بجای وی بریاست غلجائیها انتخاب شد. میر عبد الله خیال مصالحه با دربار ایران را داشت. ولی محمود پسر بزرگ میر اویس بانفاق چهل نفر از رؤسای افغانی شبانه میر عبد الله را بقتل رسانده خود زمام امور را بدست گرفت.

هرج و مرج ایران علاوه بر شورش غلجائی ها و درانیها دربار ایران دچار طغیان ابدالیها و هجوم ازبکان بخراسان گردید. باین معنی که آزاد خان ابدالی بر سر هرات مسلط شده بانفاق جمعی از ازبکان خراسان را معرض حمله خود قرار داد.

شاه سلطان حسین ۳۰۰۰۰ تن سپاهی را بریاست صفی قلیخان بدفع وی فرستاد. این جمع در بین راه بیک عده ۱۲۰۰۰ نفری از ازبکان مقابل شده ایشان را بکلی از پای در آوردند ولی آزادخان با ۱۵۰۰۰ نفر از لشکریان خود در نزدیکی هرات بجلوی ایرانیان شتافت. در ابتدا فتح با صفی قلیخان بود ولی چون توپخانه

ایران باشتباه سربازان خود را بزیر آتش گرفت آزاد خان مظفر شده ۸۰۰۰ نفر از ایرانیان منجمله صفی قلیخان بخاک هلاک افتادند .

از طرف دیگر شاه سلطان حسین دچار شورش اعراب عمان که بر قسمتی از نواحی خلیج فارس دست یافته بودند نیز شد . شاه سلطان حسین لطفعلی خان سردار شجاع خود را بدفع ایشان فرستاد . لطفعلی خان تا اندازه ای از پیشرفت اعراب جلوگیری کرد .

هجوم افغانه بایران محمود افغان که نگران اوضاع ایران بود بخیال بدست آوردن تاج و تخت آن سرزمین افتاده از راه سیستان بکرمان آمده آن

ناحیه را متصرف شد . ولی لطفعلیخان مأمور جلوگیری وی شده افغانه را ناچار به بازگشت بقندهار نمود . لطفعلیخان چون میدانست محمود دو باره شروع بحمله خواهد کرد بجمع سپاهیان پرداخت ولی متأسفانه شاه سلطان حسین این سردار نامی را در موقعی چنین سخت که مملکت در خطر بود از ریاست خلع کرده فتحعلیخان برادر ویرا نیز که شغل صدارت داشت کور نمود .

افغانه بر اثر آگاهی باین قضایا بر جسارت خود افزوده دوباره بکرمان حمله کردند و سر تا سر آن سرزمین را جز ارگ شهر فتح نمودند . ولی اهالی بالاخره با دادن ۲۵۰۰ تومان بمحمود از شر محاصره خلاصی یافتند .

محمود از آنجا بجانب یزد رفت اما بر آن ولایت نتوانست دست یابد فقط جمعی از زردشتیان که دل خوشی با شاه سلطان حسین نداشتند جزو سپاهیان وی بطرف اصفهان حرکت کردند . محمود در ناحیه گلناباد (کلون آباد) شروع بآرایش سپاهیان خود نمود . دربار ایران که دچار ضعف شدیدی بود بالاخره پس از تردید و مخالفت امراء با یکدیگر چهل هزار سپاهی بریاست رستم خان سرتیپ برای جنگ با محمود به ناحیه گلناباد فرستاد .

در این محاربه با آنکه کسان محمود و امان الله خان یکی دیگر از متنفذین افغانی بیش از نصف ایرانیان نبودند بر سپاه ایران غلبه کرده . ایشانرا وادار به

بازگشت باصفهان نمودند (۱۱۳۴)

محمود پس از این فتح بنای حمله باصفهان را گذارد ولی این بار ایرانیان سخت از خود دفاع میکردند و با وجود آنکه قبل از فتح گیلانباد محمود از گرفتن ۱۵۰۰۰ تومان وجه نقد و رفتن بقندهار صرف نظر کرده بود این بار بشاه سلطان حسین پیغام داد که با دادن ۵۰۰۰۰ تومان وجه نقد و دختر خود بعنوان ازدواج و ارثی بودن حکومت قندهار و خراسان و کرمان در خاندان محمود میتواند از مراجعت افغانه مطمئن باشد .

اما پادشاه ایران باین امر تن درنداد . محمود نیز امر بتخریب قراء و دهات حوالی داده اهالی ناچار بشهر اصفهان فرار کردند و همین تزايد جمعیت در آنشهر باعث نقصان آذوقه گردید و کم قحطی در شهر پیدا شده بر مردم مقاومت در مقابل دشمن دشوار می آمد .

در همان اوان بسلطان حسین خبر رسید که ملک محمود سیستانی با ۱۰۰۰۰ سپاهی بقصد کمک وی عازم اصفهان شده است . بهمین مناسبت کمی امیدوار شده احکامی راجع باستحکامات شهر و دفاع در مقابل دشمن داد . ولی محمود که بر این مسئله نیز اطلاع یافته بود با فرستادن تحف و هدایا و اعطاء حکومت خراسان ملک محمود را از آمدن مانع شد .

شاه سلطان حسین بر اثر این پیش آمد سخت نا امید گردید و بالاخره با ۳۰۰۰ نفر از همراهیان خود از شهر خارج شده با دست خود تاج سلطنت را بر سر دشمن مملکت گذارد و باین ترتیب باعث تنگ ایران و ایرانی شد .

محمود بمحض ورود باصفهان بارعام داده جمیع امراء و سران

سپاه و حتی شاه سلطان حسین بسلطنت وی سلام دادند . محمود

در ابتدا با مردم بعدل و داد رفتار میکرد ولی بر اثر شورش

اهالی قزوین بر اشرف و امان الله خان که بحکومت آنجا رفته بودند قریب ۳۰۰۰

نفر از افغانه بقتل رسیده امان الله و اشرف نیز فرار کردند . اشرف بقندهار جهت

محمود افغان

۱۱۳۵ - ۱۱۳۷

تحصیل حکومت آنجا رفت و امان الله هم که دل خوشی با محمود نداشت بانفاق وی بدان ناحیت رهسپار شد. پس از این واقعه محمود امر بقتل عام اهالی اصفهان داده جمیع شاهزادگان صفوی را جز شاه سلطان حسین بدست خود بقتل رسانید.

در همان اوان دولت روس بر ایالات شمالی و دولت عثمانی بر قسمت غربی ایران تسلط یافته عثمانیها اصفهان را در معرض تهدید قرار دادند. محمود که بر اثر سوء خلق در بین افغانه هم هواداری نداشت بتشکیل سپاهیانی از اکراد مغرب ایران پرداخته عزیمت کردستان را نمود. ولی در تحت حملات شدید جمعی از اعراب واقع گشته بدون نتیجه باصفهان برگشت و از آنجا نصرالله یکی از سرداران شجاع زردشتی را برای فتح شیراز فرستاد. ولی این شخص در ضمن محاصره مقتول شده مقام وی به زبر دست خان افغانی رسید که پس از فتح شیراز قتل عام عجیبی در آنجا برپا کرد، محمود در اواخر دچار ضعف و بالاخره مالیخولیای شدیدی شد که افغانه اشرف را از قندهار برای سلطنت خواستند.

اشرف بمحض ورود باصفهان بانتقام خون پدر محمود را کشت (۱۱۳۷) و بجای وی بسلطنت رسید.

اشرف افغان میگویند این بار نیز تاج سلطنت را شاه سلطان حسین بر سر اشرف گذارد. اشرف بمحض رسیدن بسلطنت دچار معضلات عظیمی شد. چه عثمانیها جمعی از سپاهیان خود را برای فتح اصفهان روانه کردند اما در ضمن راه چون شنیدند والی لار بقصد فتح بغداد عازم شده است مراجعت کردند در عوض لشکریان عثمانی مقیم وان خوی و تبریز را گرفته اهالی را وادار بفرار به نقاط کوهستانی آن حوالی نمودند. از طرف دیگر ۶۰۰۰۰ سپاهی بسرداری احمد پاشا از عثمانی وارد خاک ایران شده خیال فتح اصفهان را داشتند.

اشرف با ۳۰۰۰۰ لشکریانی که توانست فراهم کند عازم مغرب ایران شد ولی قبل از مبادرت بجهنگ به عثمانیها پیغام داد که منازعه بین دو لشکر سنی مطابق سیاست و آئین مذهب نیست.

همین گفته باعث سستی کار عثمانیها شده روحیات آنان را متمایل به عقیده اشرف نمود. احمد پاشا اعتنائی باین پیغام نکرده فرمان حمله داد. اما اشرف با وجود قلت قوا بر عثمانیها غلبه کرد. اشرف چون میدانست که باقوای خود نمیتواند دیگر با سپاهیان منظم عثمانی که حتماً از آن سرزمین بایران خواهند آمد مقاومت نماید با عثمانیها معاهده ای مشعر بر آنکه جمیع ایالات غربی ایران در تحت تصرف عثمانیها باقیمانده اخلاف اشرف نیز دیگر بر آن نواحی حقی ندارند منعقد نمود (۱۱۳۷)

خاتمه فتنه افغانه اشرف پس از این مصالحه مطلع شد که نادر قلی افشار باجمعی از سپاهیان خود بلشکریان طهماسب و فتحعلی خان قاجار پیوسته عازم فتح هرات و خراسان شده است. نادر پس از فتح هرات و خراسان و دست یافتن بر ملک محمود سیستانی (۱۱۴۱) چون نفوذ فتحعلی خان قاجار را مخالف پیشرفت کار خود میدانست وسایل قتل او را فراهم آورده بخیال دفع افغانه افتاد.

اشرف چون از خبر حرکت نادر قلی بجانب عراق اطلاع یافت با جمعی از سپاهیان بجلوی وی شتافت. ولی قبلا یکی از سرداران خود را بنام صندل خان و عده از لشکریان را بعنوان جلوداری بدامنغان فرستاد.

صندل بارئیس پیشقراولان نادر موسوم به حاجی بیک درقریه مهماندوست تلافی کرده از وی شکست خورد و روز بعد از این واقعه درکنار رود کوچک مهماندوست نادر برخود اشرف غلبه کرده ویرا ناچار بفرار نمود. اشرف پس از این شکست به اصفهان رفت و نادر برای خاتمه کار او بتعقیب وی پرداخت و درمحل مورچه خورت درمقابل دشمن صف آرائی کرد. نادر پس از مقاومت شدید افغانه برایشان غلبه یافته اشرف را وادار بفرار باصفهان نمود. اشرف بمحض ورود باصفهان شاه سلطان حسین را بدست خود کشته باجمیع ذخایر و نفائس سلطنتی صفویه بجانب فارس رفت.

نادر پس از استیلای بر اصفهان در نظر گرفت که کار اشرف را یکسر نماید. بهمین مناسبت بدون فوت وقت بطرف شیراز حرکت کرده درمحل زرقان سه فرسنگی شیراز ویرا شکست سختی داد و بر ایالت فارس نیز تسلط یافت.

اشرف پس از این شکست از راه کرمان با جمعی از کسان خویش عازم قندهار شد و ای درضمن راه بتوسط بعضی از همراهیان بلوچی خود که طمع در اموال و جواهرات او بسته بودند بقتل رسید و با قتل وی فتنه افغان و دوران تسلط آنان بر ایران خاتمه یافت.

علوم و ادبیات در دوران صفویه تنزل فاحشی کرده فقط بواسطه رسمی بودن مذهب تشیع و تعصب پادشاهان این سلسله باین آئین علوم دینی ترقی کاملی نموده است. میر محمد باقر داماد، شیخ بهاء الدین محمد عاملی، میر ابوالقاسم قندرسکی، محمد محسن فیض کاشانی، ملا صدرای شیرازی و محمد باقر مجلسی از اعظم حکما و علماء دوران صفویه اند که صاحب تألیف معتبری در کلیه فنون حکمت میباشند.

چون پادشاهان این سلسله بشعر و ادبیات چندان توجهی نداشتند شعرای بزرگی در این دوره بوجود نیامده است، فقط هانفی خبوشانی، وحشی بافقی، محتمش کاشانی و عرفی شیرازی حائز اهمیتند.

اما اگر بازار شعر و ادبیات رواجی در زمان صفویه نداشته در عوض معماری و نقاشی و خوش نویسی فوق العاده ای در این دوره کرده است. از نقاشان معروف این عهد آقا میرک، سراجا و بهزاد میباشند که در تذهیب و فن نقاشی سرآمد استادان عصر خود بوده اند. خوشنویسان این دوره متعدد و بیشمارند که از بین آنها ترابا، میر عماد و بابا شاه از دیگران گوی سبقت را در انواع خطوط برده اند.

فصل چهارم

افشاریه

ظهور نادر نادر پسر امامقلی از قبیله قرخلواست که با قبیله افشار مخلوط شده قدرت و نفوذی پیدا کرده بودند . این قبیله در محل دستجرد بین قوچان و دره گز سکونت داشتند . امامقلی روزگار خود را بیوستین دوزی میگذراند و خود نادر نیز در ابتدای جوانی با همین وسیله اسرار معاش مینمود نادر در سال ۱۱۰۰ هجری یابهره وجود گذارد ، در سن هفده سالگی بانفاق مادر خود بهچنگ جمعی از ازبکان که همواره خراسان را مورد تاخت و تاز قرار میدادند ، افتاد . نادر مدت چهار سال در اسارت بسر برد و عاقبت پس از مرگ مادر خود از حبس فرار اختیار کرد و در سن بیست و پنج سالگی بخدمت یکی از امراء متنفذ خراسان بنام بابا علی بیك در آمد . ولی پس از چندی بر وی شوریده بقتلش رسانید و دختر او را بعقد ازدواج خود در آورد . رضا قلی میرزا نتیجه این ازدواج است .

نادر عمی داشت که حکومت کلات با وی بود و چون این شخص از ترقی او ممانعت میکرد بالاخره نادر با ۱۵۰۰ نفر سپاهی که از طوایف مختلفه کرد و افشار و جلایر تشکیل شده بود بر کلات تاخته آن را بتصرف خود در آورد . در این محاربه نادر بر عم خود دست یافته ویرا بقتل رسانید .

مشهد و حکومت خراسان در آن اوان در دست ملك محمود سيستاني بود و نادر ميخواست بهر وسيله اي باشد بر آن شهر دست يابد . بهمين مناسبت پس از آنكه آذربايجان بتوسط طهماسب دوم پسر شاه سلطان حسين صفوي فتح گرديد با طهماسب بنای دوستی و رابطه را گذارد و وقتیکه شاه طهماسب دوم باتفاق فتحعلي خان قاجار سردار سپاه خود بدامغان آمد بتوسط معيرالممالك فرستاده طهماسب وسایل اتحاد با شاه را فراهم آورد . سپس بر مشهد حمله برده آنجا را از چنگ ملك محمود رهائی بخشید (۱۱۳۹) . ولی قبل از اقدام بچنگ فتحعليخان را كه مانع ترقی خود ميدانست از میان برداشت .

شاه طهماسب كه از كثرت نفوذ و اقتدار نادر شاه پس از تصرف مشهد و قتل فتحعليخان در بیم و هراس فوق العاده ای افتاده بود از مشهد بقوچان رفت و در آنجا بنای ضدیت با نادر را گذارد . نادر برائراین واقعه بقوچان رفته طهماسب را وادار به تسلیم و پذیرفتن شرایط خود در طرز اداره مملكت و سرکوبی دشمنان نمود .

نادر پس از اینواقعه بخیال دفع ابدالیهای هرات كه بهخراسان هجوم آورده بودند افتاد . بهمين مناسبت در سال ۱۱۴۱ هرات را كه در آن نارنج در دست الله یار خان افغانی بود در محاصره آورد و با وجود یا فشاری سپاهیان افغانی آن قلعه را متصرف شد .

اما حكومت آن ناحیه را دوباره بخود الله یار خان سپرده متوجه بلاد شمالی ایران كه در تحت تصرف روسها بود گرديد و با فرستادن سفیری بدربار روسیه كركان مازندران و كيلان را در زیر نفوذ خود درآورد .

نادر پس از آن بخیال بیرون کردن اشرف از ایران افتاد و همانطوریکه شرحش درمبحث مخصوص بصفویه گذشت بالاخره در سال ۱۱۴۲ پس از فتح زرقان در نزدیکی شیراز افغانه را از ایران بیرون کرد و ممالك مرکزی و شرقی ایران را در تحت تصرف و نفوذ شاه طهماسب دوم صفوي آورد .

شاه طهماسب دوم خواهر خود را به پاس خدمات نادر بعقد ازدواج وی در

آورده بعلاوه حکومت نواحی شمالی و شرقی ایران را نیز بدو سپرد .

نادر قبل از حرکت از مشهد جهت دفع ازبکان حکومت خراسان را ببرادرش ابراهیم خان که بعدها ملقب بظہیرالدولہ میشود سپرد . اما در مدت غیبت او ابدالیہا بنای شورش را گذارده بین اللہ یار خان و ذوالفقار خان کہ نفوذی در میان طوایف ابدالی داشتند اختلاف حاصل شد و بالاخرہ ذوالفقار خان اللہ یار خان را وادار بدست برداشتن از حکومت ہرات نمود .

اللہ یار خان بخدمت ابراهیم خان بردار نادر آمدہ از وی درخواست مساعدت نمود . ولی ذوالفقار خان ابراهیم خان را شکست سختی دادہ مشهد را ہم متصرف شد . نادر چون از این واقعہ آگاہی یافت در سال ۱۱۴۳ بمجلہ ہر چہ تمامتر خود را بہ خراسان رساند . ذوالفقار نیز مشهد را رها کردہ درہرات متحصن شد . نادر آن شہر را در محاصرہ در آورده بالاخرہ اہالی را وادار بقبول حکومت اللہ یار خان نمود . اما خود اللہ یار خان بمحض استقرار در آن محل بنای مخالفت را گذارد و نادر ناچار بقہر ہرات را گرفت و اللہ یار خان در ہندوستان متواری شد (۱۱۴۴) .

نادر قبل از آنکہ جهت دفع قطعی افغنہ ابدالی (۱۱۴۳)
خلع طہماسب دوم
از سلطنت و محاربات
با عثمانی
 بخراسان رود پس از شکست اشرف افغان در زرقان با جمیع سپاہیان خویش بجانب قسمت غربی ایران حرکت کردہ عساکر عثمانی را در ہمدان شکست سختی داد . سپس بآذربایجان رفتہ تبریز را نیز از چنگ عثمانیہا رہائی بخشید .

طہماسب دوم در غیبت نادر شاہ و سرگرمی او بدفع افغنہ در ہرات چون بر اوضاع خراب دربار عثمانی و شورش ینی چریہا کہ احمد ثالث را از سلطنت خلع کردہ محمود خامس را بجانشینی وی انتخاب نمودہ بودند اطلاع داشت بمحاصرہ بروان رفت . ولی کاری از پیش نبرده از سپاہیان عثمانی شکست سختی خورد (۱۱۴۳) و ناچار درخواست مصالحہ کرد .

بموجب این مصالحه شاه طهماسب ایالت کرمانشاهان و جمیع نواحی ماوراء رود ارس را بدولت عثمانی داد .

نادر شاه که از این پیش آمد اطلاع حاصل کرد سخت غضبناک شده بخیال کوتاه کردن دست طهماسب از سلطنت افتاد . بهمین مناسبت با جمیع سپاهیان خویش بجانب اصفهان در حرکت آمده در حوالی آن شهر اردو زد . سپس طهماسب را برای حضور در ضیافتی که از سران سپاه تشکیل شده بود دعوت نمود و در آن مجلس وی را بعنوان آنکه لیاقت سلطنت ندارد از آن مقام خلع کرده پسر هشت ماهه وی عباس سوم را بر تخت سلطنت نشاند (۱۱۴۵) . نادر پس از خلع طهماسب او را بخراسان فرستاد تا در آنجا مقید بماند .

نادر پس از این قضیه با لشکربانی عظیم جهت فتح بغداد عازم آن ناحیت شد و چون احمد پاشا حاکم بغداد سخت از خود دفاع مینمود آن شهر را در تحت محاصره در آورد . اما بدو خبر رسید که توپال عثمان پاشا با صد هزار مرد جنگی برای استخلاص بغداد از چنگک ایرانیان حرکت کرده است .

نادر بمحض اطلاع بر این قضیه ۱۲۰۰۰ نفر از کسان خود را جهت محاصره بغداد گذارده با بقیه سپاهیان بجلو عساکر عثمانی رفت و در بین سامره و کرکوک در کنار دجله در مقابل دشمن صف آرائی کرد . در محاربه ای که بین طرفین اتفاق افتاد با وجود جلادت و رشادت نادر توپال عثمان پاشا شکست سختی بایرانیان داد (۱۱۴۶) .

میکوبند از هر يك از طرفین قریب ۲۰۰۰۰ سپاهی بظاک هلاک افتادند . نادر پس از این شکست بهمدان برگشته در آنجا به تنظیم و تجهیز قوای خود پرداخت و بعد از سه ماه توقف در همدان بعزم تسخیر بغداد شتافت .

توپال عثمان پاشا که این بدید بجلو گیری نادر در آمده در محل آق در بند شکست عظیمی از نادر خورد و خود او هم در محاربه کشته شد . نادر پس از این فتح بخیال محاصره بغداد و ازپای در آوردن احمد پاشا افتاد . ولی در همان اوان

بوی خبر رسید که محمد خان بلوچ در فارس بنای شورش و طغیان را گذارده است . بهمین مناسبت معاهده ای با دولت عثمانی منعقد کرد که بموجب آن کلیه ایالات و ولایاتی که قبل از تسلط افغانه بر این مملکت در دست ایران و عثمانی بوده در تصرف آن دو دولت باقی ماند .

نادر پس از عقد این معاهده بفارس رفت و بآسانی فتنه محمد خان بلوچ را خواباند (۱۱۴۶) . اما در سال بعد بوی خبر رسید که جمعی از سپاهیان عثمانی بسرکاری عبد الله پاشا والی مصر عازم ایران شده در قارص اردو زده است . نادر با سرعت فوق العاده ای بآذربایجان رفته پس از عبور از رودخانه ارس تفلیس ، گنجه و ایروان را محاصره کرد و بالاخره در صحرای باغوند نزدیک ایروان با دشمن مقابله نمود .

در محاربه ای که بین فریقین اتفاق افتاد با وجود کثرت عده حریف فتح نمایانی نصیب نادر شده عبد الله پاشا نیز در معرکه بقتل رسید . پس از این شکست (۱۱۴۸) دولت عثمانی حاضر بقبول مواد مصالحه سال ۱۱۸۴ شده جمیع ولایات ماوراء رود ارس را نیز بدولت ایران واگذار کرد .

نادر پس از باز گرفتن ایالات از دست رفته ایران در نوروز **جلوس نادر بر تخت سلطنت** ۱۱۸۴ با جمیع عساکر خود بدشت مغان رفت و در آنجا کلیه اعیان و اشراف و سران سپاه را بحضور در جشنی که مطابق معمول سلاطین ایران در روز اول بهار ترتیب میشد دعوت کرد . میگویند در این روز قریب ۱۰۰۰۰۰ نفر از اجله بزرگان و متنفذین ایران حضور داشتند و نادر هم شاهانه از ایشان پذیرائی نموده است .

نادر با آنکه میدانست شاه عباس سوم در اصفهان فوت کرده است ، این جمع را خطاب کرده گفت : طهماسب دوم و پسرش عباس سوم هر دو حیات دارند و اکنون که من دشمنان وطن را از این خاک رانده خیال استراحت دارم هر که را لایق میدانید بمقام سلطنت انتخاب کنید .

مردم خود نادر را از هر کسی برای سلطنت ایران لایق تر و کافی تر دانسته گفتند مآجز تو سلطان دیگری نمیخواهیم.

نادر که در ابتدا با این امر مخالفت میورزید بالاخره پس از ۴۰ روز امتناع بقبول پادشاهی تن در داده در روز ۲۴ شوال ۱۱۴۸ بر تخت سلطنت جلوس کرد. منتهی اظهار داشت که برای رفع اختلافات بین ایران و عثمانی بهتر آن است ایرانیان دست از تشیع برداشته مذهب جعفری را بپذیرند تا از دولت عثمانی نیز درخواست شود که در مسجد الاقصی رکن پنجمی برارکان چهارگانه مذهب اضافه کنند. مردم بیاس خدمات نادر بیسپهراد وی را پذیرفتند. اما دولت عثمانی پس از مذاکرات طولانی بقبول این مسئله تن در نداد.

لشکر کشی قندهار
نادر شاه پس از مراجعت باصفهان ابتدا بدفع ایل بختیاری که صفحات مرکزی ایران را در معرض نهب و غارت خویش قرار داده بودند پرداخته علی مراد خان رئیس بختیارها را اسیر و مقتول ساخت. سپس بتجهیز سپاهیان خویش پرداخته در سال ۱۱۴۹ از راه خراسان و سیستان بجانب قندهار شتافت.

حسین خان غلجائی برادر محمود افغان در قندهار بالاستقلال حکومت میکرد. نادر در این سفر جنگی قریب ۸۰۰۰۰ نفر از لشکریان که جمعی از ایشان از شجاعان ایل بختیاری بودند با خود همراه داشت و چون بحوالی آن شهر رسید دید بواسطه استحکامات و قلاع نظامی آن ناحیه فتح آسانی میسر نمیشود.

بهمین مناسبت ابتدا امر داد که در مقابل آن محل شهر جدیدی باسم نادر آباد (پس از فتح و خرابی قندهار این شهر جدید البنا بهمان قندهار معروف شده است) بنا کرده ارتفاعات مشرف بر قندهار را سخت مستحکم نمایند.

مدت یکسال کار محاصره قندهار بر اثر مقاومت شدید افغانه بطول انجامید ولی بالاخره با پایداری و ثبات قدم بختیارها که در جنگهای کوهستانی بی نظیر بودند آن شهر تسلیم شد (۱۱۵۰)

نادر بحسین خان غلجائی امان داد و بامر وی افغانه غلجائی به خراسان کوچیده در عوض افغانه ابدالی بشهر نادر آباد که همان قندهار جدید باشد آمدند .

فتح هندوستان

سلطنت هندوستان در دوران پادشاهی نادر با محمد شاه از خاندان تیموری بود . این پادشاه همواره روزگار خود را بهمیش و نوش و لهو و لعب میگذرانید و علاوه بر آنکه خود از کار مملکتداری فارغ بود خان دوران و زیروی نیز بر اثر بی لیاقتی و ضدیت با امراء دربار و متنفذین مملکت موجبات ضعف و اضمحلال دولت گورکانان هند را فراهم میساخت .

نادر شاه که همواره نگران اوضاع آن مملکت بود و از طرف دیگر محمد شاه بر خلاف درخواست وی افغانه فراری را بقلمرو سلطنتی خویش راه میداد موقع را برای هجوم بدان سر زمین و ازدیاد شوکت و عظمت خود مناسب دید و پس از فتح قندهار با کلیه سپاهیان خویش عازم آن دیار شده ابتدا کابل را فتح کرد و پس از تهیه آذوقه کافی و تجهیز لشکریان از رودخانه سند گذشت .

محمد شاه تصور میکرد نادر شاه پس از تصرف کردن کابل بایران مراجعت خواهد نمود . ولی بر اثر شنیدن خبر حرکت شاهنشاه ایران امر بتهیه سپاهیان داده در دشت کرنال نزدیک رود جمنا صف آرائی نمود .

نادر شاه نیز پس از فتح بلاد غربی هندوستان که غالباً حکام بدون اقدام بمبارزه تسلیم میشدند بکرنال رسید . در جنگی که بین دولشکر واقع گردید هندیها شکست خورده تلفات بسیاری دادند (۱۱۵۱) .

هندیها چون کار را بدین منوال دیدند در حصار هائیکه قبلاً تهیه شده بود متحصن گردیدند ولی نادر شاه بآسانی برایشان دست یافت . محمد شاه چون این بدید روز هفدهم ذی القعدة ۱۱۵۱ نظام الملك یکی از متنفذین دربار خود را بخدمت پادشاه ایران فرستاده روز بعد خود با جمیع اعیان و اشراف مملکت بحضور وی آمد . نادر شاه در حق سلطان هند با احترام و اعزاز تمام رفتار کرد و اوهم کلیه خزائن

سلطنتی را بوی سپرد .

در روز بیست و نهم ذی القعدة پادشاه ایران بجانب دهلی حرکت کرد و در آن شهر در حضور جمیع اعیان و اشراف مملکت و سران سپاه خود با همت بلند تاج سلطنت را بر سر محمد شاه گذارد .

نادر شاه پنجاه و هشت روز در دهلی اقامت داشته است . روز چهارم ورود وی بدان شهر مردم بغلط اشتها دادند که پادشاه ایران فوت کرده است . این خبر باعث تجرّی اهالی دهلی شد و بر سر ایرانیان مقیم شهر تاخته قنل عام عجیبی بر پا نمودند . نادر شاه از این پیش آمد سخت غضبناک شده امر بکشتار مردم داد و عاقبت بدرخواست محمد شاه لشکریان را از ادامه این کار باز داشت .

نادر شاه قبل از مراجعت بایران در محرم ۱۱۵۲ معاهده ای مشعر بر آنکه رود خانه سند سرحد ایران و هندوستان باشد با پادشاه هندوستان منعقد کرد و با غنائمی بسیار که بروایتی به ۲۸۰ کرور و بروایتی دیگر ۳۰ کرور تخمین زده اند هندوستان را ترك گفت :

چون نادر شاه اطلاع یافته بود که در غیاب وی سران سپاه و امراء بخارا و خوارزم خراسان را در تحت حملات خود قرار داده بودند با آنکه در آن اوان خبر قتل ابراهیم خان برادرش بتوسط ازگیها رسیده بود بعزم سرکوبی آنان روانه شد و چون ابوالفیض خان پادشاه بخارا بمحض ورود نادر بدان سرزمین قبول اطاعت پادشاه ایران را نمود نادر حکومت بخارا بوی سپرد .

اما رفتار وی با البرز خان پادشاه خوارزم اینطور نبود . چه این سلطان با جمیع سپاهیان خود در هزار اسب متحصن شده بنای مقاومت با نادر را گذارد . نادر امر بمحاصره آن قلعه داده با وجود مقاومت شدید البرز خان بالاخره آنجا را گشود .

در اینواقعه خود البرز خان نیز مقتول گردید (۱۱۵۳) .

نادر شاه برای انتقام قتل برادر خود بتوسط لزکیها در سال
حوادث سالهای آخر ۱۱۵۴ از راه مازندران عازم داغستان شد . قبل از حرکت
سلطنت نادر

جمعی از لشکریان بدان نواحی رفته از پیشرفت لزکیها جلوگیری
 کردند ولی خود پادشاه بعد از آنهاروانه شد . در ضمن راه از جنگلهای انبوه مازندران
 تفنگی بطرف وی خالی شد و چون رضاقلی میرزا با وی بود بتحریک بعضی از
 امراء و سران سپاه که باشاهزاده غرض میورزیدند نسبت به فرزند خود بدبین و مظنون
 شد . در محاربات خود با لزکیها نادر شاه پیشرفتی نکرده مراجعت نمود و از همان
 تاریخ بر اثر حادثه مازندران و عدم موفقیت در محاربات داغستان سوء خلقی بر
 مزاج نادر شاه دست یافت که پنج سال آخر حیات وی را ملوث باعمال نا شایسته و
 قتل جمیع امراء و متنفذین و سران سپاه مملکت نموده است .

چنانکه رضاقلی میرزا را که جوانی رشید بود بر اثر تهمت بدخواهان کشور
 از حلیه بصر عاری و با این عمل چشم چراغ ایران را کور کرد و از هیچگونه ظلم
 و آزار و تعدی در حق ملت کوتاهی ننمود .

نادر شاه در اواخر عمر از سال ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۸ یعنی مدت دو سال با عثمانیها
 نبرد کرده است . اما در تمام این محاربات هیچیک از رشادتها و شجاعتهای سابق از
 او دیده نشده است .

ایرانیان مدتی بغداد . موصل و بصره را محاصره نموده بیهوده در مقابل
 عساکر عثمانی می جنگیدند . با این حال در محاربه ایروان لشکر عثمانی را خود
 نادر شاه در سال ۱۱۵۸ بکلی از پای در آورده نصرالله میرزا پسرش در همان
 اوان سپاهیان دیگری از آن دولت را در دیار بکر سخت در هم شکست .

در سال ۱۱۶۰ مصطفی خان شاملو باتفاق میرزا مهدی خان منشی نادر به
 اسلامبول رفته با صرف نظر کردن از ماده مخصوص بمذهب جعفری مصلحه ای در
 تعقیب صلح سال ۱۱۴۶ مشعر بر آنکه حدود ایران بحدود قبل از حمله افغانه
 باشد برقرار نمود .

نادر شاه بالاخره بر اثر ظلم و ستم زیاد که تمام اهالی ایران را عاجز و زبون ساخته بود بدست چهار نفر از امراء در فتح آباد دو فرسنگی قوچان در خوابگاه خود بقتل رسید (۱۱۶۰).

بعد از نادر شاه از جانشینان وی کسی که بتواند ممالك پر
 و سعت او را اداره کند نبود و بلافاصله پس از انتشار خبر
 مرگ وی در سر تا سر ایران شورش و اغتشاش بر پا شده
 در هر کناری شاهزاده یا امیری دم از استقلال و سلطنت میزد.

باز ماندگان
 نادر شاه

جمعی از سپاهیان علیقلیخان برادر زاده نادر را پادشاهی انتخاب کرده
 او هم بخود نام عادل شاه داد (۱۱۱۶).

این پادشاه کلات را محاصره و فتح نموده برای جلب قلوب سپاهیان کلیه
 خزائن نادری را بین آنها قسمت نمود.

عادل شاه پس از فتح کلات و بدست آوردن نفایس سلطنتی نادر جمیع
 شاهزادگان جز شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا را بقتل رساند. اما بزودی برادرش
 ابراهیم خان که شخصی قسی القلب بود و حکومت آذربایجان را داشت بر وی غلبه
 کرده او را کور نمود و خود را پادشاه نامید. سلطنت ابراهیم خان هم دوامی نکرده
 بالاخره مردم او را کشتند و شاهرخ میرزا را بسلطنت اختیار نمودند. در سال
 ۱۱۶۲ سید محمد نامی که خود را خواهر زاده شاه سلطان حسین قلمداد کرده بود
 شاهرخ را دستگیر و کور کرد و خود با اسم شاه سلیمان چند روزی پادشاه شد.

یکی از بزرگان و سران سپاه بنام یوسفعلی شاه سلیمان را در جنگی شکست
 داده بقتلش رسانید و با اسم شاهرخ زمام اختیار را در دست گرفت.

امامسلم بود سلطنتی که اینطور بر از دسائس و اغراض بزرگان و امراء مملکت
 است رو بانقراض میرود. این حال باقی بود تا آنکه آخرین شاهزاده خاندان نادری
 بنام نادر میرزا در سال ۱۲۱۸ بتوسط فتحعلی شاه قاجار از بین رفت.

فصل پنجم

زندیه

وضعیت داخلی ایران پس از قتل نادر شاه بتوسط امراء چهار گانه قزلباش چنانکه در پیش بدان اشاره شد در هریک از ایالات و ولایات مختلفه مملکت امیر یا شاهزاده ای سر بشورش و طغیان بر آورد .

احمد خان افغان از خانواده درانی بعد از بچنگ آوردن قسمت اعظمی از نفایس و جواهر قیمتی نادر شاه در قندهار حکومت مستقلی تشکیل داده بتدریج بر کلیه نقاط افغانستان و قسمت شرقی خراسان و بعضی از نواحی هندوستان دست یافت در همان اوان محمد حسن خان قاجار مستقلا بر استرآباد حکمرانی کرده بدون هیچگونه مقاومتی مازندران را نیز جزو متصرفات خویش نمود . چون فتحعلیخان قاجار پدر محمد حسن خان بتوسط نادر بقتل رسیده بود محمد حسن خان نسبت به اولاد وی کینه خاصی میورزید و احمد خان درانی که این موضوع را میدانست از ترس آنکه مبادا ایل قاجار نفوذ و قدرت فوق العاده ای بر اثر از بین بردن سلسله افشاریه حاصل نماید با جمعی از لشکریان خود کمر فتح مازندران را بست . ولی از محمد حسن خان شکست سختی خورد و همین مسئله باعث اشتهار رئیس قاجار گردید .

از طرف دیگر آزاد خان افغانی آذربایجان را متصرف شده میخواست بر حوزه

حکومتی خود با گرفتن ایالات مرکزی و غربی ایران بیفزاید . بهمین مناسبت بخیال جنگ با هرا کلیوس حاکم گرجستان افتاد و بالاخره پس از زدو خوردی که بین آنان واقع گردید قرار بر این شد که دودخانه ارس بین متصرفات آزاد خان و هرا کلیوس خط سرحدی باشد .

در همان موقعیکه نواحی شمالی ایران بشرح مزبور متنازع فیه و دستخوش هوی و هوس و حس جاه طلبی امراء بود در مرکز ایران حوادث دیگری واقع شده است که خوشبختانه مقدمات استقلال ایران و تجدید حکومت مرکزی آن را چند سالی فراهم آورده است . باین معنی که یکی از رؤسای ایل بختیاری بنام علیمردان خان که شخصی با کفایت بود بر ابوالفتح خان حاکم اصفهان از جانب شاهرخ پادشاه افشاریه دست یافته آن شهر را متصرف شد .

علیمردانخان که سودای حکمرانی را در سر می پخت چون میدانست بتمنهایی بانجام این مهم موفق نخواهد شد بجمع هواخواهان و امراء متنفذ پرداخت که از آنجمله کریمخان زند و ابوالفتح خان سابق الذکر است .

این سه نفرین خود اتحادی برقرار کرده قرار گذاردند خواهر زاده شاه سلطان را که طفلی نه ساله بیش نبود بنام شاه اسمعیل سوم پادشاه کرده علیمردانخان نایب الملطنه ابوالفتح خان حاکم اصفهان و کریمخان رئیس کل سپاهیان مملکت بشود (۱۱۶۴) .

کریمخان پسر ایاق از قبیله زند بود که در قلعه بری در
ملایر اقامت داشتند . این ایل را چون در ابتدا اهمیت
فوق العاده ای نداشته عدّه آن نیز چندان زیاد نبود معمولاً
جزء ایل لک ازلهای مغرب ایران میدانند .

ابتدای کار کریمخان

کریمخان در زمان نادرشاه قبول خدمت و برا کرده در اغلب از فتوحات نادری
شرک جسته است . ولی در آن اوان جز شجاعت و جسارت و مهارت در تیراندازی
شهرت دیگری در جزو سپاهیان نادر نداشته است .

نادرشاه ایل زند را از مغرب ایران بخراسان کوچاند ولی کریمخان در دوران سلطنت عادلشاه افشار با کلیهٔ عشایر و خاندان آن قبیله بملازم مراجعت کرد و همانطوریکه گفتیم بدرخواست علیمردانخان و ابوالفتح خان حکومتی در اصفهان با دادن ریاست سپاهیان بکریمخان تشکیل شد . این سه نفر از نظر روحیات و اخلاق اختلاف شدیدی با یکدیگر داشتند .

علیمردانخان با مردم بظلم و ستم رفتار میکرد و ابوالفتح خان میل داشت که آن دو نفر دیگر را از بین برداشته خود با استبداد و استقلال تمام بر مردم حکومت کند . در صورتیکه کریمخان عادل . منصف و ملت دوست بوده جز رفاهیت حال رعیت مقصود دیگری نداشت .

مردم اصفهان بخصوص ارامنهٔ جلایا که کریمخان بیشتر در بین آنان بسز میبرد حکومت سردار زند را بر دو نفر دیگر ترجیح میدادند . علیمردانخان که بر این محبوبیت کریمخان بین اهالی اطلاع حاصل کرد ویرا مأمور دفع باغیان همدان و کردستان نمود .

کریمخان هم بخوبی از انجام این مهم بر آمده پس از قلیل مدتی بر محمد - علیخان تکلو و حسینعلیخان اردلان حکام همدان و کردستان تسلط یافته حکومت آن نواحی را بصادقخان برادر خود سپرد (۱۱۶۵) .

علیمردانخان در همان اوان ابوالفتح خان را که مانع پیشرفت کار و استقلال خود میدانست بقتل رسانده باتفاق شاه اسمعیل و جمعی کثیر از لشکریان بختیاری و زند بفتح شیراز رفت و آنجا را متصرف شد ولی بالاخره بر اثر نقصان آذوقه و حملات شدید ایلات و شورشیان حوالی شیراز مستأصل شده برای تهیهٔ سپاهیان و آذوقه در شیراز مستقر گردید .

کریمخان در همان اوان بر ضعف علیمردانخان اطلاع حاصل کرده با جمیع کسان خود جهت دفع وی بجانب فارس حرکت کرد و حریف خود را در چهارمحال اصفهان شکست عظیمی داد . پس از شکست علیمردانخان شاه اسمعیل ثالث را کریمخان با خود

همراه کرده از آن پس بوکیل الدوله اشتهار یافت (۱۱۵۶).

کریمخان پس از فراغت از کار علیمردانخان و غلبه بر وی
 بخیال بر انداختن آزاد خان که از آذر بایجان با سپاهیانی
 فراوان بدرخواست علیمردانخان، بجلوی خان زند میآمد افتاد
 و درجنگ اولی که بین آن دوسردار واقع گردید در نزدیکی
 قزوین شکست نصیب کریمخان شد.

میکویند کریمخان پس از این پیش آمد بسیار نا امید و مأیوس شده خیال
 کناره جوئی از حکومت و عزیمت بجانب هندوستان را داشت. ولی بالاخره رستم
 سلطان حاکم خشت یکی از قراء كوچك دامنه كوه گیلویه وی را از این قصد باز
 داشته با کسان خود حاضر بكمك و مساعدت با خان زند گردید و این بار طوایف
 زند و اعرابی که بكمك ایشان رسیده بودند آزاد خان را در موقع عبور از راهی صعب
 در محل کماریج بسختی در معرض حملات خود قرار داده جمیع سپاهیان او را بقتل
 رسانیدند (۱۱۶۶ - ۱۱۶۷).

آزاد خان پس از این شکست و شکست دیگری که از محمد حسن خان خورد
 از حکومت بغداد و گرجستان طلب مساعدت نمود. اما چون توجهی از آن نواحی
 بوی نشد چاره ای جز آمدن بخدمت کریمخان و درخواست امان ندید. کریمخان
 نیز چون دشمن خود را زبون و ذلیل دید با رأفتی که خاصه طینت پاك وی بود از او
 باعزاز و احترام تمام پذیرائی کرد و ویرا از جمیع امراء خویش عزیزتر میداشت.
 در همان اوان بوی خبر رسید که علیمردانخان نیز بتوسط محمد خان زند بقتل
 رسیده است (۱۱۶۷).

کریمخان دشمن قوی دیگری جز محمد حسن خان قاجار نداشت.
 کریمخان بر اثر از بین بردن این مدعی سلطنت پس از فتح شیراز در اواخر
 سال ۱۱۶۸ و قتل صالح خان بیات حاکم آن دیار عازم شمال ایران شد. ولی
 محمد حسنخان که در جنگ با آزاد خان سابق الذکر غلبه یافته بود با جمعی کثیر

از سپاهیان بطرف اصفهان آمد.

کریمخان شیخ علیخان زند سردار معروف و شجاع خود را قبلاً بجلوی وی فرستاد. ولی در جنگی که بین دو لشکر اتفاق افتاد شیخ علیخان شکست خورده سپاهیان کریمخان در ناحیه گلمناباد از پای درآمدند (۱۱۶۹).

محمد حسنخان پس از این فتح بر اصفهان استیلا یافته بتجهیز سپاهیان جهت تصرف شیراز پرداخت. سردار قاجار پس از انجام این امر هشت هزار سپاهی در اصفهان جهت محارست آن شهر گذارده خود با ۳۰۰۰۰ نفر در سال ۱۱۷۰ به جانب شیراز شتافت. ولی چون اهالی آن شهر مقاومت شدیدی مینمودند ناچار به محاصره گردید.

این محاصره چندین ماه طول کشید و کسان کریمخان دسته دسته از شهر بیرون آمده لشکریان محمد حسنخان را بسختی در معرض حملات خود قرار میدادند. کریمخان که قبلاً نهیه آذوقه کافی دیده بود از طول محاصره نمیترسید ولی محمدحسن خان برعکس بر اثر نقصان آذوقه در سختی و زحمت فوق العاده ای افتاده بعد از دادن تلفات زیاد بالاخره با ۱۲۰۰۰ باقیماندگان سپاه خود عازم استرآباد گردید (۱۱۷۱). کریمخان شیخ علیخان زنکنه را مأمور تعقیب و دفع ری نمود. این سردار شجاع نیز از اختلافات بین دوطایفه بخاری باش و اشاقه باش قاجار استفاده کرده با وجود ابراز شجاعت محمد حسنخان وی را شکست سختی داد (۱۱۷۲).

علت بزرگ این شکست بواسطه همراهی و مساعدت محمد حسنخان رئیس ایل بخاری باش بوده که با کسان خود به لشکریان شیخ علیخان پیوسته است. در همان اوان شاه اسمعیل ثالث که چندی قبل به پیش محمد حسنخان فرار کرده بود دوباره در طهران نزد کریمخان آمد و کریمخان مطابق معمول در حق وی به اعزاز تمام رفتار کرد.

محمد حسنخان در این محاربه بقتل رسید. پسران و خانواده وی به صحرای ترکمن گریختند ولی پس از چهار سال اقامت در آن نواحی بحضور کریمخان آمده

درخواست عفو و بخشش نمودند و خان زند در باره ایشان ملاطفت و مهربانی کاملی ابراز نمود .

کریمخان پس از این فتح علاوه بر فارس . اصفهان و ولایات غربی ایران بر استرآباد و مازندران و گیلان نیز دست یافته در سال ۱۱۷۳ کرمان را نیز متصرف شد .

کریمخان در سال ۱۱۷۴ با جمعی از سپاهیان آذربایجان رفته

بر تبریز که در آن تاریخ در تحت تصرف فتحعلیخان افشار از

امراء نادرشاه بود دست یافت . فتحعلیخان که جزو سرداران

محمد حسن خان قاجار بود پس از شکست وی از خان زند بر

آذربایجان که در آن اوان شورش و اغتشاش بتحریرك حكام محلی در آنجا برقرار بود

تسلط یافت . کریمخان پس از فتح تبریز چون میدانست که فتحعلیخان کسی نیست

که بدون مقاومت شدید دست از آذربایجان بردارد امر بتجهیز قوادر کلیه نقاط مملکت

داد و در اواسط سال ۱۱۷۴ در محل سیاه چمن نزدیک تبریز اردو زد .

فتحعلیخان نیز با کسان خود در همان ناحیه جهت جلوگیری از کریمخان صف

آرائی نمود .

در جنگی که بین فریقین در گرفت ابتدا پیشرفت با فتحعلیخان بود اما بالاخره

بر اثر یابرداری و ثبات قدم زندیه بخصوص شجاعت و کاردانی شیخعلی خان زند کار بر

سردار افشار تنک شده با جمعی از کسان خود بقلعه ارومیه که محالی مستحکم بود

رفت . محاصره این قلعه بتوسط کریمخان چندین ماه بطول انجامید ولی بالاخره

اهالی دست از پافشاری برداشته شهر را تسلیم کردند و خود فتحعلیخان بخدمت خان

زند آمده امان خواست (۱۱۷۵) .

کریمخان هم سردار افشار را بخشیده در حق وی الفت و مهربانی تامی روا داشت .

میگویند در ضمن محاصره ارومیه فتحعلیخان جمعی را مخفیانه بقتل کریمخان تحریک

نموده بود . کریمخان بزودی بر این قضیه اطلاع حاصل کرده متهمین را بقتل رسانده

فتح آذربایجان
وسرکوبی اعراب
بنی کعب

بر اثر سوء ظنی که به شیخ علیخان سردار نامی خود داشت وی را نیز نابینا نمود.
خان زند پس از فتح مزبور بر جمیع ایالات مرکزی، جنوبی، غربی و شمالی
ایران جز خراسان دست یافت. ولی در همان اوان دوستانه از دربار عثمانی از
وی درخواست شد که بدفع شیخ سلیمان بنی کعب از اعراب ساکن حوالی شط العرب
که در دهانه آن شط به بنای استحکامات و اذیت به کشتی های عثمانی پرداخته است اقدام
نماید. کریمخان نیز برای حفظ روابط دوستانه با دولت عثمانی زکی خان برادر ایمی
خود را مأمور انجام این مهم نمود. شیخ سلیمان که خود را سخت در زحمت دید بالاخره
حاضر بتسلیم شد (۱۱۸۷).

کریمخان در سال بعد از این واقعه بشورش اهالی بهبهان نیز خاتمه داد.
سلطنت خان زند پس از دفع مدعیان سلطنت یعنی از سال ۱۱۷۹ شروع
شده تا ۱۱۹۳ مدت چهارده سال طول کشیده است.

کریمخان در تمام این مدت در شیراز که پایتختی انتخاب کرده بود اقامت داشته
استحکامات عدیده و برج و بارو های محکمی در اطراف آن شهر بنا نموده است و چون
شاه اسمعیل ثالث را لایق سلطنت نمیدانست وی را از آن مقام خلع کرده در آباده
منزلی با مقرری ماهیانه بدو داد و خود با همان لقب وکیل حکومت مینمود.

چنانکه در سابق بدان اشارت رفت پس از شکست و قتل محمد
دفع حسینقلی خان
قاجار و فتح بصره
حسن خان قاجار پسران وی آقا محمد خان و حسینقلیخان
باتفاق بعضی از امراء بدشت ترکن فرار اختیار کردند. ولی
پس از چهار سال اقامت در آن ناحیه بخدمت کریمخان زند آمده درخواست عفو و
بخشش نمودند. کریمخان نیز در حق آنان با احترام تمام رفتار کرده حتی بدرخواست
حسینقلی خان حکومت دامغان را نیز بدو داد.

حسینقلی خان قاجار بمحض استقرار در دامغان بنای شورش و اغتشاش را گذارده
بخود لقب جهاننوزشاه داد و پس از چندی بمازندران حمله برده ساری را نیز متصرف
و باعث قتل محمد خان حاکم آن ایالت شد.

کریمخان زکی خان زند برادر امی خود را مأمور دفع وی کرد . اما بمحض بازگشت زکی خان حسینقلیخان دوباره شروع بتمرد نمود . این بار پادشاه علی محمد خان زند را بسرکوبی وی فرستاد . حسینقلی خان بمحض ورود سپاهیان علی محمد خان منهزم شده بالاخره در موقع فرار بدست همراهیان خویش مقتول گردید .

از وقایعی که در دوران استقلال سلطنت کریمخان اتفاق افتاده فتح جزیره خارک (۱۱۸۰ - ۱۱۸۱) و سرکوبی اعراب عمان جهت تصرف نقاط ساحلی خلیج فارس است . ولی از همه مهمتر تصرف بصره است که دولت عثمانی از نظر موقعیت جغرافیائی و اهمیت تجارتی همواره در حراست آن میکوشیدند .

چون عمر پاشا والی بغداد بزوار ایرانی عازم اماکن مقدسه اذیت و آزار میرساند . کریمخان از مصطفی ثالث پادشاه عثمانی درخواست نمود که در مقابل این بد رفتاری نسبت بایرانیان باید سر وی را بشیراز بفرستد .

اما بواسطه آنکه سلطان عثمانی از این امر امتناع ورزید کریمخان برادر خود صادق خان را باجمعی از سپاهیان مأمور فتح بصره نمود و چون موقعیت این شهر خوب بوده استحكامات متعدده ای داشت فتح آنجا بطول انجامید ، ولی بالاخره صادقخان آن ناحیه را باپافشاری و مقاومت شدید ایرانیان در مقابل اجانب بچنگ آورده علیمحمد خان زند را بحکومت آنجا برقرار کرد (۱۱۸۸ - ۱۱۹۰) .

اهالی بصره چندی پس از عزیمت صادقخان بشیراز بنای شورش و غوغا را گذارده بیشتری از امراء و سران سپاه ایران حتی خود علیمحمد خانرا نیز بقتل رسانیدند . کریمخان بمحض اطلاع بر این پیش آمد صادقخان را در سال ۱۱۹۲ جهت سرکوبی اعراب دوباره ببصره فرستاد . این سردار شجاع آن شهر را بفوریت قبضه کرده متمردین را دفع نمود و تا موقع فوت کریمخان در همانجا باقی بود .

کریمخان در ۱۱۹۳ سن هفتاد سالگی در شیراز فوت کرد .

این پادشاه بسیار شجاع ، دلیر و بیباک بود . با این حال بسخت کشی و قساوت

قلب و اذیت و آزار نسبت بزیردستان خود عادت نداشته همواره بامردم بر فرق و مدارا رفتار میکرد . در سواری و تیر اندازی بی بدیل بوده در استعمال انواع و اقسام آلات حرب مهارت و زیر دستی فوق العاده ای داشت .

• در دوران زمامداری کریمخان مردم برفاهیت و آسایش بسر میبردند و خود او هم که میل داشت رعایا روزگار خود را همیشه بخوبی و شادمانی بگذرانند ایامی را که از جنگ و نبرد فراغت داشت از لذات و حظائظ دنیوی استفاده و نصیب میکرد .

این پادشاه پس از استقرار در شیراز علاقه شدیدی در خصوص ایجاد ابنیه و تعمیر آن شهر از خود بروز داده است . بنای سعدیه و حافظیه و بازار و کیل بادگار دوره زمامداری ابن مرد بزرگ است .

ایران پس از مرگ این پادشاه رشید دچار اختلالات و اغتشاشات سختی شده بین منسوبین وی از يك طرف و از طرف دیگر بین امراء و سران سپاه اختلاف و نزاع پیدا شد و چون خود خان زند در موقع مرگ کسی را بعنوان جانشینی خویش انتخاب نکرده بود کار شورش و غوغا بالا گرفت .

سلطنت بازماندگان کریمخان

زکیخان که مردی سخت کش و قصی القلب و شجاع بود باتفاق علیمراد خان خواهر زاده کریمخان بنای ضدیت را با صادقخان گذارده بعنوان سلطنت ابوالفتح خان پسر خان زند زمام امور را بکف گرفت . زکیخان از طرف مادر برادر کریم خان و از جانب پدر پسر عم او بود . باین معنی که مادر کریمخان پس از فوت ایناق شوهر خود بعقد ازدواج عموی کریمخان بنام بdaq در آمد و زکی خان نتیجه این وصلت است . در هر صورت زکیخان پس از آنکه زمام امور را با اسم فتح علیخان در دست گرفت جمیع امراء و بزرگانی را که با حکومت وی مخالفت میکردند از پای آورده باعث هزیمت صادق خان بکرمان شد .

دولت زکیخان نیز دوامی نداشت . باین معنی که بر اثر ظلم و جور زیاد و

بد رفتاری با سران سپاه بالاخره بقتل رسید و صادقخان که منتظر فرصت بود از کرمان بشیراز آمده خود را پادشاه خواند (۱۱۹۵).

اما بلافاصله بتوسط علیمراد خان سابق الذکر که خواهرزاده کریمخان بود مقتول شد و باین ترتیب زمام امور مملکتداری بدست علیمراد خان افتاد.

علیمراد خان دشمن پر زوری داشت که همان طوایف قاجار باشند. آقا محمد خان قاجار که در شیراز در خدمت و کیل میزیست بتوسط خواهر خود که بمقداد دواج کریمخان در آمده بود در موقع مرگ پادشاه از آن شهر فرار کرده جهت جمع آوری قوا به مازندران رفت. علیمراد خان زند جمعی از سپاهیان را برای سرکوبی وی روانه کرده خود نیز بخیال داشت اعزام آن نواحی بشود. سپاهیان وی بر بعضی از نقاط مازندران دست یافتند و چون در همان اوان خبر طغیان و شورش پسر صادق خان را که جعفر نام داشت شنید بخیال سرکوبی او افتاد و از رفتن بمازندران چشم پوشید. اما در ضمن راه غفله فوت کرد (۱۱۹۹).

جعفرخان مدت چهار سال (۱۱۹۹ - ۱۲۰۳) حکمرانی میکرد و پس از آنکه ویرا مسموم کردند لطفعلیخان فرزند لایق و شجاع او بمقام پادشاهی رسید. لطفعلی خان یکی از پر زورترین و قویترین دشمنان قاجار به بود و اگر اختلافات داخلی مملکت و امراء در کار نبود حتماً به تشکیل دولتی قوی اقدام مینمود.

اما متأسفانه بر اثر دشمنی و عداوت بزرگان مملکت و خیانت حاجی ابراهیم خان کلانتر شیراز باین مقصود نائل نیامد. باین معنی که در همان موقعیکه لطفعلی خان جهت از بین بردن آقا محمد خان بجانب مازندران میرفت (۱۲۰۵) حاجی ابراهیم خان بنای دوستی و رابطه را با خان قجر گذارده حاضر به تسلیم شیراز شد.

لطفعلی خان که بر این قضایا اطلاع یافت بجانب شیراز در حرکت آمد ولی چون نتوانست بر آن شهر دست یابد با آقا محمد خان که خود بکمک حاج ابراهیم خان آمده بود نبرد سختی کرد که با وجود ابراز شجاعت و رشادت شایانی نتوانست

کاری از پیش ببرد و بناچار بکرمان هزیمت جسته بجمع سپاهیان پرداخت . ولی آقامحمد خان پس از رسیدگی بکارهای دیگر مملکتی در سال ۱۲۰۸ بجانب کرمان رفت و بر لطفعلیخان زند غلبه کرده کشتار عظیمی در کرمان راه انداخت .

میگویند بالغ از ۲۰۰۰۰ تن را کور کرد و در سال ۱۲۰۹ بر خود لطفعلی خان که در قلعه بم مخفی بود بر اثر خیانت والی آن ناحیه دست یافته ویرا نیز از حلیه بصر عاری نمود .

آقا محمد خان چندی بعد بمحض رسیدن بطهران این جوان رشید وشجاع را که آخرین شعله فروزان خاندان بزرگ زند بود بقتل رسانید و با قتل وی بدولت زندیه خاتمه داد (۱۲۰۹) .

فصل ششم

قاجاریه

ابتدای کار قاجاریه

ایل قاجار از طایفه ترکمانان هستند . این قوم بر اثر حوادث تاریخی و مطابق سیاست سلاطین ایران همواره از جایی بجایی دیگر کوچ داده شده اند . چنانکه در دوران پادشاهان صفوی از حوالی رودخانه ارس با طرف رودخانه کرکان آمدند و پس از چندی اقامت در این سرزمین بین بزرگان و متنفذین آن قوم اختلافاتی برپا شد . بر اثر همین اختلافات بدو دسته اشاقه باش و یوخاری باش تقسیم گردیدند . آنهایی که در بالای رودخانه کرکان اقامت داشتند معروف به اشاقه باش و آنهاییکه در پایین آن رودخانه سکونت گزیدند به یوخاری باش معروف شدند .

سلاطین ایران همواره از اختلافات و نزاع بین این دو طایفه استفاده کرده از خطر استقلال و هجوم آنان بنقاط دیگر این سرزمین ممانعت میکردند .

ریاست شعبه اشاقه باش در زمان نادر همانطوریکه سابقاً اشارت شده است با فتحعلی خان و در دوران پادشاهی کریمخان زند با محمد حسنخان پسر او بوده است . کریمخان بتوسط سردار خود شیخعلی خان زند بر محمد حسن خان غلبه کرده اولاد ویرا پس از فرار بدشت ترکمن و چهار سال اقامت در آن حوالی بدربار خود آورده در حق ایشان بالفت و مهربانی تمامی رفتار نمود .

در همان روز وفات کریم خان آقا محمد خان بتوسط خواهرش که در ازدواج

خان زند بود از شیراز فرار کرده جهت تهیه همراهان و اطرافیان بجانب شمال ایران رفت. آقامحمد خان در ابتدا به تشیید مبنای دوستی ووداد بین دو تیره قاجار پرداخته ولایات شمالی ایران را متصرف شد. سپس همانطوریکه در فصل سابق شرحش گذشت بر لطفعلی خان یکی از رشیدترین افراد خاندان زندیه در کرمان دست یافت و باین ترتیب ولایات جنوبی ایران نیز جزء قلمرو حکومتی وی در آمد.

امیر قاجار پس از فتح ایالات جنوبی بطهران آمده آنجا را بپایتهختی اختیار نمود و شغل صدارت را به حاج ابراهیم خان کلانتر شیراز که باخدمت خویش لطفعلی خان بخیان پرداخته موجب فتح آقا محمد خان را فراهم آورده بود داد و وی را بلقب اعتماد الدوله مفتخر ساخت (۱۲۰۹).

در همان اوان آقامحمد خان حکومت ولایات جنوبی را به باباخان فرزند حسین قلیخان ملقب بجهانسوز شاه برادر زاده خویش داد.

آقا محمد خان پس از دفع مدعیان سلطنت و گرفتن ایالات جنوبی ایران چون در داخله مملکت دیگر حریف پر زوری که خیال مخالفت با وی را داشته باشد نداشت با ۶۰۰۰۰ سپاهی عازم فتح قفقازیه گردید. (۱۱۰۹)

محاربات قفقاز و فتح خراسان

در حوالی رود خانه ارس ابتدا دست و پنجه ای با ابراهیم خان جوانشیروالی آن حوالی نرم کرده ویرا وادار بتسلیم شهرهای شوش و گنجه نمود و چون مراکلیوس پادشاه گرجستان سخت مقاومت میکرد در اوایل سال ۱۲۱۰ آقا محمد خان تفلیس را در تحت محاصره شدیدی در آورده بعد از فتح آن شهر مراکلیوس را ناچار بهزیمت نمود.

آقامحمد خان که بر تفلیس دست یافت با اهالی بسختی رفتار کرده امر بقتل عام و خراب کردن کلیساهای عیسویان داد و چون سرمای سختی پیش آمده بود بطهران مراجعت کرده در ربیع الاولی سال ۱۲۱۰ مراسم تاجگذاری خویش را بعمل آورد.

در سال ۱۲۱۰ جمیع نقاط ایران جز خراسان که هنوز در دست شاهریز میرزای افشار و پسرش نادر میرزا بود در تحت تصرف آقا محمد شاه در آمد و پادشاه قاجار کمر فتح آن ایالت را بست . بهمین واسطه جمعی از سپاهیان خویش را قبه بمحاصره مشهد فرستاده خود نیز از عقب عازم آن دیار شد .

در ضمن عبور وی از شهر های خراسان حکام محلی از سر اطاعت در آمد ، بهیچ وجه موجبات زحمت و تعویق حرکت ویرا بمشهد فراهم نیاوردند .

نادر میرزا چون خود را قادر بمقاومت نمیدید مشهد را ترك گفته بافغانستان فرار اختیار کرد و شاهرخ میرزای کور جمعی از اعیان و اشراف شهر را پیش آقا محمدخان فرستاده تسلیم شد . باین ترتیب پادشاه قاجار بدون تحمل هیچگونه زحمتی بر مشهد تسلط یافته کلیه ذخائر و نفائس سلطنتی نادرشاه را در آنجا بچنگ آورد . میگویند آقا محمد خان شاهرخ میرزا را برای تصرف جواهرات اذیت و آزار سختی نموده پس از آنکه محل آنها را نشان داد ویرا بطهران فرستاد . ولی بر اثر ضعف مزاج در ضمن راه بسن ۶۳ سالگی مرد .

کاترین دوم ملکه روسیه از غیبت آقا محمد خان استفاده کرده دو دسته از لشکریان خود را یکی بسرداری ژنرال گودوویچ^۱ و دیگری بریاست ژنرال زوبوف^۲ مأمور گرفتن بلاد از دست رفته قفقازیه نمود .

چون این خبر به پادشاه ایران رسید با آنکه خیال فتح بخارا را داشت از این قصد صرفنظر کرده پس از سپردن حکومت خراسان بمحمد ولی خان قاجار بفوریت بجانب آذربایجان شتافت ولی خوشبختانه کاترین فوت کرده جانشین وی الکساندر اول بواسطه گرفتاریهایی که در اروپا داشت جنگ با ایران را صلاح ندانسته لشکریان روس مقیم در قفقاز را احضار نمود و آقا محمد خان از این حیث راحت شد ولی در موقعیکه وسائل محاصره قلعه شوش را فراهم میآورد بتوسط سه نفر از کماشتگان خود بقتل رسید (۱۲۱۱) .

فتحعلی شاه فتحعلی شاه پسر حسینقلی خان جهانسوز است که در موقع

رسیدن بمقام سلطنت خود را دچار معضلات و مشکلات عدیده‌ای در موضوع اداره مملکت دید. چه اغلبی از امراء و بزرگان و سران سپاه شروع به شورش و طغیان کرده دم از استقلال میزدند.

از طرف دیگر زمانشاه درانی پادشاه کابل نادر میرزا پسر شاهرخ را با دادن جمعی از سپاهیان خویش و ادار بفتح خراسان و ایجاد استقلال آن سر زمین نموده بود. فتحعلی شاه ابتدا بدفع شورشیان داخلی پرداخته با شکست سختی که پس از زد و خورد های فراوان در نزدیکی قزوین به صادق خان شقاقی داد خود را حاضر و مهیا جهت لشکر کشی بخراسان و سرکوبی نادر میرزا دید.

سرداران سپاهی که باتفاق خود پادشاه بخراسان حرکت کردند محمد ولی خان قاجار و صادق خان مزبور بودند.

خود فتحعلی شاه نیز عهده دار فرماندهی دسته از لشکریان شده باتفاق محمد ولی خان و صادق خان شقاقی از سه جانب مشهد را در معرض حملات شدید خود قرار داد.

نادر میرزا که خود را قادر بمقاومت نمیدید بالاخره تسلیم شد (۱۲۱۴) و فتحعلی شاه باین ترتیب بشورش خراسان خاتمه داده بطهران مراجعت کرد. در همان اوان بین زمانشاه درانی و برادرش محمود والی هرات جنگ و نزاعی بر پا شده محمود شکست خورد و بطهران خدمت فتحعلی شاه آمد. پادشاه هم در حق وی بنیکی رفتار کرده جمعی از سپاهیان خویش را با او بطرف خراسان فرستاد تا هرات را دوباره در تحت تصرف خود در آورد.

بعد از مرگ زمان شاه پسرش قیصر میرزا بنای مخالفت با عم خود محمود را گذاشته در جنگی که بین طرفین اتفاق افتاد محمود دوباره شکست خورد و راه دربار ایران را در پیش گرفت.

فتحعلی شاه باز ویرا در رسیدن بحکومت هرات مساعدت نمود و تا سال ۱۲۴۵

بدان مقام منصوب بود .

کامران میرزا پسر محمود پس از فوت پدر بنای مخالفت با فتحعلی شاه را گذارد و فتحعلی شاه نیز بفوریت عباس میرزا ولیعهد را باتفاق پسرانش محمد میرزا و خسرو میرزا مأمور دفع وی نمود .

پسرهای ولیعهد هرات را محاصره کردند ولی چون از طرف کمپانی انگلیسی هندوستان به کامران میرزا کمک میرسید محاصره بطول انجامید . بهمین مناسبت محمد میرزا از پدر درخواست کمک و مساعدت نمود اما در همان اوان عباس میرزا فوت کرده محمد میرزا ناچار دست از محاصره هرات کشید و آن ناحیه را در تصرف کامران میرزا باقی گذارد (۱۲۴۹) .

نایبئون کبیر امپراطور فرانسه همواره در صدد فتح هندوستان بود تا بدان وسیله از نفوذ انگلیسها جلوگیری نماید . اما برای رسیدن باین مقصود ناچار با اتحاد بادولتی نزدیک به آن سرزمین بود . البته موقعیت جغرافیائی ایران که بر سر راه هندوستان واقع است اتحاد فرانسه را با این دولت ایجاب مینمود . از طرف دیگر فتحعلی شاه که از ابتدای سال ۱۲۱۸ دچار زد و خورد با روسها بوده قوای خود را از نظر نظم و ترتیب قادر بمقاومت با سپاهیان روسیه نمیدانست بخيال آن افتاد که با یکی از دول اروپائی اتحاد نماید .

دولت فرانسه از مقصود شاه ایران استفاده کرده باب مکاتبات و مرابطات را با این مملکت مفتوح ساخت .

چندین بار بین دولتمندان ایران و فرانسه سفرائی رد و بدل شد که بالاخره ابتدا منجر بآمدن منشی مخصوص نایبئون ژوبر^۱ و سپس فرستادن هیئت اعزامی گاردان^۲ گردید . ژنرال گاردان باتفاق جمعی از افسران من جمله ترزل^۳ و فابویه^۴ بایران آمده پس از مذاکرات لازمه دولت فرانسه در مقابل کمک ایران در لشکرکشی به هندوستان

متمم شد قوای نظامی ایران را باسلوب جدید تربیت کرده روسها را نیز از گرفتن بلاد قفقازیه منصرف نماید .

اما دولت ایران از این اتحاد نتیجه ای نبرد . چه با آنکه همراهیان کاردان بمنظیم سپاه ایرانیان پرداختند باز خود ناپلئون بموجب معاهده تیلسیت^۱ با تزار روسیه متحد شده در خصوص ایران اقدامی نکرد . فتحعلی شاه هم پس از اطلاع بر این قضیه با فرانسویان به بی اعتنائی رفتار کرده ایشان هم در سال ۱۲۲۴ باروینا مراجعت کردند .

پس از رفتن فرانسویان از خاک ایران دولت انگلیس که قبلا هم بتوسط کارکنان خود در هندوستان بنای رابطه با فتحعلی شاه را گذارده بود از موقعیت استفاده کرده بتجدید روابط دوستانه و فرستادن سفرا اقدام نمود . از بین سفرائی که از دربار انگلیس یا از جانب نایب السلطنه هندوستان بایران آمده اند از همه معروفتر سر جان ملکم است که سه بار بخدمت فتحعلی شاه رسیده مقدمات عهد نامه ای را مشعر بر جلوگیری دولت ایران از هجوم افغانه به هندوستان و لشکر کشی دول اروپائی از راه این مملکت بآن سرزمین و دادن مبلغ ۱۲۰۰۰۰ لیره انگلیسی از جانب دولت انگلیس بایران جهت جنگ های قفقازیه فراهم کرده است .

دیگر هارفورد است^۲ که با تحف و هدایای زیادی از جانب ژرژ سوم پادشاه انگلیس بدربار ایران آمده سپس بانفاق حاج ابراهیم خان معتمد الدوله برای امضای قرارداد مزبور بلندن مراجعت کرده است .

روابط فرانسه با ایران با آمدن انگلیسها بدین خاک قطع شده انگلیسها جای آنانرا گرفتند و از آن تاریخ ببعد دولت ایران همواره با دولت انگلیس دارای روابط سیاسی و تجاری بوده است .

جنگهای ایران و روس
الکساندر اول تزار روسیه که بوضعیت خراب و هرج و مرج داخلی ایران آگاهی داشت موقع را برای تهاجم بقفقازیه و

تجاوز بر سرحدات مناسب دید. از طرف دیگر بروز انقلابات داخلی گرجستان و اختلافات بین حکمرانان آن نواحی دولت روسیه را بعملی کردن مقصود خود که همان فتح گرجستان و رسیدن به مجرای ارس باشد وادار نمود.

دولت ایران که نمیخواست روسیه بگرجستان دست یابد بتحریک اهالی مسلمان آن سر زمین و اغوای علماء در طهران بخيال جلوگیری از پیشرفت روسیه افتاد. بهانه جنگ فرار الکساندر پسر هرا کلیوس والی گرجستان بدربار ایران بود. باین معنی که حکومت گرجستان پس از هرا کلیوس بدستیاری الکساندر تسار روسیه به کرگین پسر وی رسید و فرزند دیگر او که همان الکساندر باشد بایران آمده فتحعملی شاه را وادار بجنگ با دولت روسیه نمود.

در همان اوان دولت روسیه که تمایل گرجیها حتی کرگین را به تبعیت ایران میدانست سیسیانوف یکی از سرداران خود را با جمعی از سپاهیان مأمور حمله به قفقازیه نمود.

این سردار تفلیس را محاصره و کرگین را وادار به تسلیم آن شهر نمود. ولی چون کرگین پس از چند ماهی مرد سیسیانوف جمیع فرزندان و خویشان وی را اسیر کرده بدربار روسیه فرستاد. فقط بر یکی از پسران وی بنام طهمورث خان دست نیافته او هم خود را بدربار ایران رسانید.

سیسیانوف در سال ۱۲۱۸ گنجه را محاصره و زیاده اوغلی حاکم آنجا را شکست سختی داد و پس از فتح آن ناحیه بسهولت بر ایروان و قرا باغ نیز دست یافت.

فتحعملی شاه پس از شنیدن خبر فتح گنجه وادیت و آزار اهالی بتوسط روسها خود را جهت جنگ با آن دولت مهیا ساخته با ۶۰۰۰۰ سپاهی عازم چمن سلطانیه که محل تجمع لشکریان وی بود شد. عباس میرزا فرزند چهارم پادشاه ریاست این سپاه را داشت و بامر پدر در صفر ۱۲۱۹ بایروان رفته پس از جنگ خونینی آن ناحیه را متصرف شد و با این پیشرفت نقاط دیگر قفقاز نیز اطاعت او را قبول نمودند.

رو بهمرفته از این جنگها هیچیک از طرفین به نتیجه ای قطعی نرسیده نزدیک شدن زمستان نیز از ادامه عملیات آنان جلوگیری کرد .

در سال ۱۲۲۰ بر اثر حملاتی که خلیل خان جوانشیر یکی از حکام محلی به سپاهیان ایران مقیم ایروان نمود آتش جنگ را دامن زد . این بار عباس میرزا در نزدیکی شوش شکست سختی بلشکریان روسیه وارد آورد .

عباس میرزا بر اثر فتح شوش غنائم فراوانی بدست آورده بکنجه جهت محاصره سیدسیانوف شتافت و آنجا را نیز متصرف شد . در همان اوان جمعی از سپاهیان روس از راه دریا وارد کیلان شده موجبات زحمت میرزا موسی حاکم آن ناحیه را فراهم آوردند .

اما ایرانیان ایشانرا بحمله بداخل جنگلها کشانده مقتول ساختند . فقط عده قلیلی از روسها خود را بکشتی ها رسانده بپاکو رفتند .

در موقعیکه عباس میرزا در ایروان بود حاکم کنجه خلیل خان جوانشیر سابق الذکر روسها را بفتح آن ناحیه ترغیب مینمود . عباس میرزا که بر این قضیه اطلاع یافت عازم کنجه شد ولی درضمن راه باکو را که روسها بسرداری سیدسیانوف متصرف شده بودند بچنگ آورده کار را بر سردار روس تنگ گرفت .

سیدسیانوف چون این بدید بخیال صلح افتاد وحسینقلی خان حاکم باکو وبرا برای عقد مصالحه بخارج شهر دعوت نموده در آنجا بتوسط یکی از کسان خویش بقتل وی مبادرت کرد .

سپاهیان روس که بی سردار ماندند بآسانی از ایرانیان شکست خورده پس از دادن تلفات بسیار هزیمت جستند (۱۲۲۰) . در اوایل سال ۱۲۲۱ روسها بر اثر خیانت حکام محلی قفقازیه دوباره بر نقاط از دست رفته تسلط یافته شروع بتجاوز بسرحداث ایران نمودند (۱۲۲۱) .

هیئت اعزامی فرانسوی در همان تاریخ در ایران بترتیب وتنظیم سپاهیان پرداخته پس از اتمام تجهیزات آنان بامر فتحعلی شاه روانه اردوی عباس میرزا شدند . ولی

عباس میرزا با وجود ابراز شجاعت زیاد و حاضر شدن بجهه های مختلفه جنگ و فتوحات نمایان نتوانست کاری از پیش ببرد و بالاخره با ضعیف کردن قوای ایران در سال ۱۲۲۸ معاهده ننگ آور گلستان را در یازده ماده بامر فتحعلی شاه که از دادن آذوقه و پول جهت سربازان خست و لثامت میورزید با روسها منعقد ساخت. بموجب این عهد نامه شکی، شیروان، گنجه، باکو، دربند، قراباغ و قسطنطنیه از ناحیه طالبش جزو متصرفات دولت روسیه شده در مقابل آن دولت منعقد شد که اگر ولیعهد ایران برای رسیدن بتاج و تخت دچار شورش داخلی یا حملات خارجیان باشد از کمک و مساعدت دریغ نکند.

فتحعلی شاه از این پیش آمد و از دست دادن قسمت مهمی از متصرفات قفقازیه سخت آزرده خاطر بود ولی سفرائی که بین او و دربار روسیه رد و بدل شدند نتوانستند کاری بصرفه ایران تمام کنند تا آنکه در سال ۱۲۴۱ پس از ۱۳ سال متارکه بر اثر حملات ساخلو روس مقیم در نقاط متصرفی خود بسرحدات ایران نایره جدال مشتعل شد.

سردار روسها در این محاربات دوره دوم ژنرال پاسکیویچ بود. در سالهای ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ روسها پیشرفت نمایانی نکرده ایرانیان با وجود آنکه بر اثر جنگ های متوالی داخلی و محاربات با عثمانی ضعیف شده بودند باز روسها را چندین بار شکست دادند. ولی بالاخره در نزدیکی ارس عباس میرزا ولیعهد با وجود پایداری و مقاومت شدیدی که در مقابل دشمن از خود بروز داد بر اثر سستی فتحعلی شاه در فرستادن آذوقه و خستگی سپاهیان شکست خورد و روسها بداخله آذربایجان هجوم کرده تبریز را متصرف و از آنجا عازم طهران شدند.

عباس میرزا چون این بدید درخواست صلح نمود و این بار نیز معاهده ای ننگین تر و شوم تری در ۱۶ ماده بین دولتین منعقد گردید که بموجب آن کلیه متصرفات ایران در قفقازیه از دست رفته سرحد بین روس و ایران رودخانه ارس شد (۱۲۴۳).

محاربات با عثمانی چون حکام بغداد همواره باذیت و آزار ایرانیانی که باما کن مقدسه بین النهرین جهت زیارت میرفتند قیام می نمودند .

فتحعلی شاه قاجار بالاخره بخیال سرکوبی عمال بغداد و جنگ با دولت عثمانی که در آن تاریخ در اروپا نیز مشغول بزد و خورد با روسیه بود افتاد .

قبل از آنکه محاربات قطعی سالهای ۱۲۳۶ - ۱۲۳۸ شروع شود دولتمین عثمانی و ایران از ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۶ همیشه در جنگ و نزاع با یکدیگر بودند . رباست سپاهیان ایران در قسمت مغرب مملکت با عباس میرزا ولیعهد و محمد علی میرزا دولتشاه پسر دیگر فتحعلی شاه بود و در تمام این مدت در نواحی مختلفه بین-النهرین و ارمنستان عثمانیها را شکست میدادند تا آنکه در سال ۱۲۳۶ بر اثر فرار بعضی از قبایل کرد ایران به خاک عثمانی و راه دادن ایشان بتوسط آن دولت در سرزمین خود بقصد یکسره کردن موضوع منازعات باعثمانی پادشاه فرزندان خود را مأمور فتح بغداد و کردستان عثمانی نمود .

این محاربات دو سال طول کشیده بالاخره با معاهده ارزنة الروم (۱۲۳۸) تمام شده است . باین معنی که محمد علی میرزا دولتشاه بغداد را سخت در محاصره گرفته نزدیک بود آنجا را متصرف شود ولی در ضمن محاصره فوت نمود .

در عوض عباس میرزا تمام کردستان را مسخر کرده حتی ۷۰۰۰۰ تن از از سپاهیان عثمانی را بسر داری رئوف پاشا در محل قرا کلیسا بکلی از میان برد . دولت عثمانی چون این بدید معاهده ارزنة الروم را با دولت ایران چنانکه گفته شد منعقد نمود . اما چون در این عهد نامه حدود دولتمین همان حدود عهدنامه ۱۱۵۹ در دوران پادشاهی نادر شاه بوده است موضوع سرحدات بدرستی معین نشد .

فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ در شهر اصفهان مرد .

فتحعلی شاه پس از فوت عباس میرزا (۱۲۴۹) که در نزد وی خیلی عزیز بود پسر او محمد میرزا را در مقابل زحماتی که

محمد شاه

عباس میرزا در ایام حیات کشیده بود بولایتعهدی خود انتخاب نمود . ولی پس از فوت فتحعلی شاه پسرانش حسنعلی میرزا فرمانفرما والی فارس و ظل السلطان با رسیدن محمد میرزا بمقام سلطنت مخالفت میکردند .

محمد میرزا بالاخره بدستیاری روسها باسم محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس کرده قائم مقام را که بسیار لایق و فاضل بود بوزارت برگزید . ولی چون نفوذ زیادی پیدا کرده بود در سال ۱۲۵۲ شاه امر بقتل وی داده حاج میرزا آقاسی را که مردی بیکفایت و نالایق بود بجانشینی قائم مقام برقرار نمود .

از وقایع مهم دوزان سلطنت محمد شاه لشکرکشی بهرات و محاصره آن ناحیه بتحریرک روسها است .

روسها که از کثرت نفوذ انگلیسها از زمان فتحعلی شاه بیعت چنانکه شرحش در سابق گذشت سخت در بیم و هراس افتاده بودند محمد شاه را وادار بمحاصره هرات کردند . انگلیسها در ابتدا دوست محمد خان افغانی را وادار بمساعدت با کامران میرزا والی هرات نمودند . ولی چون پس از نه ماه محاصره با وجود کمک افغانه ایرانیها نزدیک بود آن قلعه را فتح نمایند دولت انگلیس بایران اعتراض کرده جزیره خارک را در معرض حملات خود قرار داد .

فتحعلی شاه چون این بدید دست از محاصره آن ناحیه برداشته مراجعت کرد (۱۲۵۴) . نفوذ دولت انگلیس پس از این پیش آمد در افغانستان زیاد شده نقاط غربی آن مملکت را نیز از تصرف ایران خارج نمود . دیگر از وقایعی که در زمان محمد شاه اتفاق افتاده بروز فتنه آقا خان محلاتی و سید علی محمد باب بوده است اولی پس از چهارده ماه مخالفت با دولت در کرمان بالاخره منکوب شده بهندوستان فرار کرد (۱۲۵۶) و دومی که مدتی در شیراز در تحت حمایت منوچهر خان معتمدالدوله والی اصفهان میزیست در سال ۱۲۶۳ محبوس گردید و در زمان ناصر الدین شاه طرفداران وی ابتدا بعنوان مذهبی و بعد بتحریرک خارجیان بعنوان سیاسی مدتی موجبات زحمت ایران را فراهم آوردند .

محمد شاه در سال ۱۲۶۴ فوت کرده است .

ناصرالدین شاه پس از فوت محمد شاه در سر ناسر ایران انقلابات و اغتشاشانی برپاشده هر کسی داعیه سلطنت داشت . ولی میرزا تقی خان امیر کبیر که بعد از چندی ملقب به اتابک اعظم شده است با تدبیر و لیاقت خاصی ناصر الدین میرزا را که در تبریز مقیم بوده بدیش از شانزده سال نداشت به طهران آورد و مراسم تاجگذاری و برا فراهم کرد (۱۲۶۴) .
این مرد بزرگ که از رجال تاریخی ایران است در مدت صدارت خود به آبادی مملکت و باز کردن راه ترقی آن کوشیده مدعیان سلطنت و امراء مخالف را بر سر جای خود نشاند .

ناصر الدین شاه در ابتدای سلطنت دچار فتنه سالار پسر آصف الدوله در خراسان شد ولی با حسن سیاست و تدبیر امیر کبیر که نگران این قبیل شورشها بود بالاخره بتوسط حسام الدوله بعد از سه سال مقاومت شکست خورده بقتل رسید (۱۲۶۶) .

پس از دفع سالار ناصر الدین شاه چون اهالی مملکت را بر اثر فتنه باب دچار زحمت میدید در سال ۱۲۶۶ وی را در تبریز بدار آویخت و با بیرون کردن دوزخرازمردان وی بهاء الله و صبح ازل از ایران تا اندازه ای مملکت آرامش و امنیت یافت .

از وقایع مهم دوران سلطنت ناصر الدین شاه فتح هرات در سال ۱۲۷۲ بتوسط حسام السلطنه سابق الذکر است . این شخص بر محمد یوسف نامی که پس از یار محمد خان بالاستقلال در هرات حکومت داشت دست یافته با وجود مخالفت شدید و دخالت انگلیسها آن ناحیه را متصرف شد . ولی انگلیسها که تصرف هرات را مخالف سیاست خود میدانستند جزیره خارک را در تحت تصرف خویش درآورده دولت ایران را تهدید کردند .

ناصر الدین شاه چون این بدید در سال ۱۲۷۳ معاهده ای با دولت انگلیس مشعر

بر آنکه ایران استقلال افغانستان و هرات را برسمیت می‌شناسد منعقد نمود .

در سال ۱۲۷۱ ناصر الدین شاه بتوسط فرمانفرما بر سرخس دست یافته از طغیان ترکمن ها جلوگیری کرد و در سال ۱۲۷۶ در نزدیکی مرو سپاهیانش ناصر الدین شاه بتوسط ترا که شکست سختی خورده وسائل فتح آن ناحیه ونواحی دیگر بتوسط روسها که در آن اوان مشغول فتح ترکستان بودند فراهم آمد .

از وزرای معروف ناصر الدین شاه غیر از امیر کبیر اعتماد الدوله و حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله و میرزا علی اصغر امین السلطان و اتابک اعظم میباشند که در راه ترقی مملکت و آشنا کردن مردم به روحیات و تربیت اروپائی زحمات فراوانی کشیده اند .

ناصر الدین شاه در سال ۱۳۱۳ در حضرت عبد العظیم بتوسط میرزا رضا مقتول شد .

پس از قتل ناصر الدین شاه مظفر الدین شاه که در آن تاریخ **مظفر الدین شاه** در تبریز بود بطهران آمده بر تخت سلطنت جلوس کرد . دوران سلطنت مظفر الدین شاه یکی از بدترین ادوار زمامداری قاجاریه است . چه اداره امور مملکت در دست مشتی مردم نالایق بوده خود پادشاه هم که اصلاً بخیال ترقی شئون مملکتی و دلسوزی بحال مردم نبود سه بار باروپا با مخارج گزاف مسافرت نمود .

همین رفتن باروپا وحیف ومیل اطرافیان و درباریان و وزراء نالایق موجبات ضعف مملکت و تهی شدن خزانه را فراهم آورده دولت ایران ناچار شد که ازاجانب و تجار داخلی مبالغی هنگفت بعنوان قرض بگیرد . این قرضها بر اثر تبذیر مظفر - الدین شاه روز بروز فزونی گرفته دول روس و انگلیس را بیشتر از پیش وارد حیات اجتماعی و سیاسی ایران جهت ازبین بردن استقلال این مملکت مینمود .

ازطرف دیگر جاء طلبی صدراعظم ایران امین السلطان که بعد از امین الدوله

یگی از رجال وطن پرست این مملکت بمقام صدارت رسیده بود آتش انقلاب و شورش را در سر تا سر این سر زمین دامن میزد تا آنکه بالاخره مظفر الدین شاه برای جلوگیری از نارضایتی مردم در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ فرمان مشروطیت را صادر نمود و میرزا نصرالله خان مشیر الدوله صدر اعظم که بعد از امین الدوله روی کار آمده بود در ۲۴ ذی القعدة همان سال قانون اساسی مصوبه مجلس شورای ملی را بامضای مظفر الدین شاه رسانید و پادشاه در همان ماه مرد .

محمد علیشاه جانشین مظفر الدین شاه (۱۳۲۴ - ۱۳۲۷) با ملت و مجلس شورای ملی و اصلاً با دخالت نمایندگان مردم در اداره امور مملکت مخالفت میورزید . بهمین واسطه بهمراهی لیاخوف سردار سپاهیان روس مقیم در باغ شاه طهران مجلس را بمباران نموده جمعی بیگناه را کشت و باین ترتیب بمشروطه صغیر خاتمه داد .

اما بر اثر این پیش آمد مردم در اطراف و اکناف مملکت سربشورش برداشته سپاهیان از مجاهدین بختیاری و آذربایجان و فارس و گیلان تشکیل دادند . پیرم خان ارمنی ریاست سپاهیان شمال را داشته باتفاق علیقلی خان بختیاری از جانب جنوب بطهران حمله برد .

محمد علیشاه از ایشان شکست خورده با گرفتن مبلغی باروپا تبعید شد (۱۳۲۷) پس از محمد علی شاه طفل صغیر او احمد میرزا پیادشاهی رسید و بهمین واسطه مجلس شورای ملی ناصر الملك را به نیابت سلطنت انتخاب نمود .

با سلطنت احمد شاه نیز اوضاع خراب ایران رو به بهبودی نرفت و علاوه بر نقصان مالی و قرض های روز افزون در هر گوشه ای از این مملکت اغتشاشات مختلفه بر پا شد و دولت قوائی که بتواند از نمردهای جلوی گیری نموده بحفظ جان و مال مردم از دستبرد دزدان و راهزنان بپردازد نداشت .

احمد شاه بجای رسیدگی بامور مملکت ، تنظیم سپاهیان و علاج ذلت و

بدبختی ایران در عصری که جمیع دول جز ترقی مملکت و ملت خود آرزوی دیگری ندارند غافل از هر اندیشه ای در فرنگستان بعیش و عشرت مشغول بود .

خوشبختانه مردانگی و قوت اراده نابغه قرن بیستم **اعلیحضرت رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران** که بیا دو بیست نفر از همراهیان خود در شب سوم اسفند (حوت) ۱۲۹۹ طهران را فتح نمود به بدبختی ایران و خواب غفلت سلسله قاجار خاتمه داد .

بخش دوم

تاریخ اروپا

فصل اول

سلطنت لوئی چهاردهم

لوئی سیزدهم تا پنج سال قبل از مرگ خویش اولادی نداشت
دورهٔ صغیری لوئی و مسئلهٔ فرند و اهالی فرانسه از این حیث در رعب و هراس بودند . چه از طرفی تصور میکردند مباداعدم وارث برای تاج و تخت سلطنت باعث روی کار آمدن خانوادهٔ دیگری غیر از دودمان بوربن شده از جانب دیگر امراء و بزرگان بر اثر حس جاه طلبی مملکت فرانسه را بیشتر از پیش پایمال هوی و هوس خویش بنمایند .

ولی تولد لوئی چهاردهم در سال ۱۶۳۸ باعث اطمینان بر حفظ استقلال مملکت و شوق و شغف عجیبی در بین فرانسویها شده بقین کردند دیگر شاهزادگان و متنفذین مملکت با وجود وارثی برای تاج و تخت نمیتوانند زمام امور را در دست گیرند .

لوئی سیزدهم سه ماه قبل از مرگ خود بوسیلهٔ اعلامیهٔ مخصوصی ادارهٔ امور مملکتی را بعهدهٔ پارلمانی از امراء و بزرگان که در تحت ریاست مازارن تشکیل میشد سپرد . اما پس از فوت وی کلیهٔ وزراء و متنفذین مملکت بدون توجه بمازارن شروع بمخالفت و ضدیت با قراری که اوئی سیزدهم در موضوع تشکیل پارلمان مزبور داده بود گذارده هر يك دم از استقلال و امارت میزدند .

از جمله این امر را کننده^۱ و گنبدی^۲ بودند که نفوذ و اقتدار فوق العاده‌ای بین جمیع طبقات داشتند .

مازارن صدر اعظم به پشتگر می‌آن دوتریش^۳ مادر لوئی چهاردهم که در دوران صغیری شاه نیابت سلطنت با وی بود بتشکیل پارلمان اقدام نمود . این مجلس باتفاق آراء يك سلسله مالیاتها و عوارضی را بر مردم پاریس در خصوص غلات تحمیل نمود که موجب شکایت و عدم رضایت اهالی گردید و در سال ۱۶۴۳ بنای شورش و انقلاب را بر ضد مازارن گذاردند .

طبقات روحانیون و اصیلزادگان مملکت چون این بدیدند بتحریر يك گنبدی و بوفور^۴ (از نوادگان هانری چهارم) در پاریس بآتش انقلاب اهالی دامن زدند .

در پانزدهم ژوئن ۱۶۴۸ ملت فرانسه آن دوتریش را وادار به انحلال پارلمان نموده پارلمان دیگری مطابق اصول پارلمان انگلیس که کلیه اختیارات را مستقیماً در دست نمایندگان ملت میداد تشکیل دادند .

قدرت اعضاء این مجلس روز بروز فزونی گرفته موجبات ترس و رعب ملکه فرانسه را فراهم میآورد . بهمین واسطه امر بتوقیف عده ای از نمایندگان ملت من جمله یکی از آنها بنام بروسل^۵ که محبوبیت کاملی در میان اهالی پاریس داشت داد . بر اثر این پیش آمد کلیه ساکنین پاریس در طلب انتقام وی مسلح شدند و بنای شورش و اغتشاش را بر ضد دولت گذارده حتی جمع کنیری از آنها بقصر سلطنتی هجوم آوردند . آن دوتریش که این بدید بروسل و محبوسین دیگر را بدست شورشیان سپرده باتفاق مازارن و جمیع شاهزادگان و درباریان به روئل^۶ نزدیک پاریس فرار کرد . این مسئله ابتدای انقلابات داخلی فرانسه و معروف به مسئله فرند^۷ است این انقلابات از سال ۱۶۴۸ تا ۱۶۵۳ در اغلبی از ایالات و ولایات فرانسه دوام داشته کننده با پول دولت اسپانیا که از يك قرن قبل در سیاست و ارضاع داخلی

۱ - Condé - ۲ - Gondi - ۳ - Anne d'Autriche - ۴ - Beaufort

۵ - BrOussel - ۶ - Rueil - ۷ - Fronde

فرانسه صاحب نفوذ بود جميع طبقات را وادار بمخالفت و ضدیت با دولت مینمود وضعیت هرج و مرج پاریس بر اثر رفتن ملکه و پادشاه روز بروز شدت میگرفت تا آنکه بالاخره در سال ۱۶۵۲ بر اثر مذاکرات طولانی با نمایندگان ملت و دادن بعضی امتیازات بامراء و متنفذین مملکت شاه و ملکه پاریس مراجعت کردند . اهالی با ورود مازارن که در آن اوان از ترس دشمنان خود به کلنی^۱ فرار کرده بود مخالفت ورزیده در حق وی هزلیاتی سروده اند که بمازاریناد^۲ معروف شده است . مازارن پس از خانمه فرند (۱۶۵۳) در کلیه نقاط مملکت بدرخواست آن دتریش پاریس آمده متصدی شغل صدارت شد .

انقلابات فرند که بر اثر جاه طلبی امراء و نجباء بمیان آمده بود جز فقر و فلاکت عمومی برای جميع طبقات بخصوص توده فلاحین و زارعین که اموال ایشان دستخوش چپاول سربازان و غارتگران بیکاره شده است نتیجه دیگری نداشت .

دولتین فرانسه و انگلیس همیشه بخیال دوستی و اتحاد با اسپانیا **اتحاد فرانسه و انگلیس** که در آن زمان هنوز شوکت و عظمتی داشت بودند ولی **وجنگ دونکرك** كرمول قائد انگلیس بواسطه آنکه دولت اسپانیا اجازه اقامت بتجار انگلیسی در اسپانیا نداده از ورود کشتی های تجارتی آن مملکت بهند ممانعت میکرد بنای اتحادی با فرانسه رقیب اسپانیا ریخت . بهمین مناسبت در نوامبر ۱۶۵۵ بین لوئی چهاردهم و كرمول معاهده ای تجارتی منعقد گشته سه سال بعد (۱۶۵۸) عهد نامه ای دیگر مشعر بر آنکه در جنگ با اسپانیا کشتی های انگلیس قوای فرانسوی را از راه دریا مساعدت نمایند بین دولتین مزبور بسته شد .

مازارن که میخواست از نفوذ اسپانیا در فرانسه بکاهد در چهاردهم ژوئن ۱۶۵۸ تورن^۱ سردار نای دوران سلطنت لوئی چهاردهم را مأمور فتح دونکرك نمود . تورن هم باتفاق قوای بحری انگلستان آن ناحیه را در محاصره آورده جبهه اسپانیول را پس از مختصر زدو خوردی در هم شکست .

در این محاربه چهار هزار نفر از اسپانیولیها اسیر فرانویان شده بفتح نقاط دیگر پرداختند . دولت فرانسه با دادن دونکرك بدست انگلیسها به تصرف شهرهای حوزه لیس^۱ نائل آمد . فتح دونکرك در واقع تاریخ ختم سیادت و عظمت دولت اسپانیا است .

دولت اسپانیا که خود را ضعیف میدید حاضر بصلح با فرانسه شده ایالات روسیون و آرتوا را نیز بآن دولت واگذار نمود . بعلاوه ماری ترز دختر پادشاه اسپانیا نیز به ازدواج لوئی چهاردهم در آمد . این صلح معروف به صلح پیرنه است (۱۶۶۰) .

مازارن در نهم مارس ۱۶۶۱ بعد از ناخوشی شدید بدرود
دوره کبیری لوئی
چهاردهم و خدمات
وی بفرانسه
 زندگانی گفت . پادشاه جوان فرانسه لوئی چهاردهم که از تسلط مستبدانه وزیر خود دیگر بتنگ آمده بود میخواست امور مملکتداری را بشخصه بعهده گیرد و بر اثر همین فکر و مقصود در روز دهم همین ماه با تشریفات مخصوصی بمحل هیئت روحانیون رفته اعلام کرد : « بعد از این میخواهم بشخصه وزیر اول خود باشم . » از این مطلب بخوبی میتوان فهمید تا چه اندازه ای لوئی چهاردهم نسبت بوزیر اول مملکت بدبین بوده است .

باری لوئی چهاردهم وقتی که بساطنت رسید بیش از بیست و سه سال نداشت . تعلیم و تربیت وی بسیار مختصر و اصلا منوط به يك سلسله اطلاعات شفاهی بود . بجای این فقدان تعلیم کافی قوه قضاوت کامل . سلیقه خوش وآداب و عادات پسندیده داشت . در بذیرائی صنوف مختلفه مردم لطف و ظرافت مخصوصی از خویش نشان میداد . فن سیاست را در مکتب مازارن با همان حيله مخصوصی که ناشی از نژاد ایتالیائی است فرا گرفته تا آخر حیات حس اختفاء قضایای سیاسی . سخت گیری و تظاهر قدرت خود را از دست نداده است .

لوئی چهاردهم در ابتدای امر رتق و فتق امور مملکتی را بسه نفر از وزرای خود (که از زمان مازارن روی کار بودند) بنام میشل لوتلیه^۱ وزیر جنگ هوک دولیون^۲ رئیس امور سیاسی و نیکلافوک^۳ ناظر کل امور مالی داده بود و هر وقت میخواست از نتیجه اعمال این وزراء اطلاع یابد مجلسی برپاست خود تشکیل میداد که معروف به « مجلس مشاوره عالی » میباشد . علاوه بر سه نفر مزبور ژان بایتمیست کلبر^۴ پسر یکی از تجار پارچه فروش شهر رنس که در زمان مازارن ناظر امور مالی شخص وی بود بعنوان « مشاور دولت » خدمات نمایانی بلوئی چهاردهم نموده است که همین خدمات باعث ترقی و دخول وی در مجلس مشاوره عالی گردید .

از میان این وزراء فوک ناظر کل دارای قدرت فوق العاده ای بود . چه میتوانست دخالت و تفتیش در امور وزراء دیگر بنماید . ولی در سپتامبر سال ۱۶۶۱ بر اثر دسائس کلبر لوئی چهاردهم بالاخره حاضر شد که این وزیر پر قدرت را محبوس و محاکمه نماید و شغل ویرا به کلبر بدهد .

کلبر در توسعه تجارت و ایجاد قوای بحری فرانسه زحمت فوق العاده ای کشیده میشل لوتلیه و بعد از وی پسرش لووا^۵ در تنظیم سپاهیان نیز رنج بسیاری برده اند . لوئی چهاردهم علاوه بر خدماتی که در راه تشیید مبنای نظام . بحریه . اقتصاد . تجارت و عظمت فرانسه در انظار سایر دول اروپائی نموده با ایجاد چهار آکادمی (آکادمی فرانسه . آکادمی علوم . آکادمی نقاشی و حجاری و آکادمی معماری) خدمات نمایانی در راه علم و ادب فرانسه کرده است .

فرمان نانت^۶ که هائری چهارم در سنه ۱۵۹۸ برای رفاهیت و آسایش معتقدین مذهب پرتستان صادر نموده بود اختلافات مذهبی را در فرانسه از بین برده پیروان مذاهب کاتولیک و

**رفتار لوئی چهاردهم
با پرتستانها**

۱ ... Michel le Tellier ۲ Hugues de Lionne ۳ Nicolas Fouquet

۴ Jean-Baptiste Colbert ۵ Louvois ۶ Édit de Nantes

پروستان بدون آنکه بیکدیگر نفرت یا عداوتی نشان دهند در کلیه شئون اجتماعی زندگانی راحت و بی دغدغه ای داشتند . چون لوئی چهاردهم در مذهب کاتولیک بسیار متعصب بوده خود را حامی معتقدین این آئین میدانست از همان اوایل دوران سلطنت خویش بخیال دور کردن موهومات مذهبی شده میخواست برای توحید مذهب پرتستانهای فرانسه را وادار بقبول طریقه کاتولیک بنماید .

اما پرتستانها که نمیتوانستند دست از آئین خود بردارند باعث اغتشاش و اختلال در امر حکومت شده بالاخره پادشاه در سال ۱۶۸۵ فرمان الغاء فرمان نانت را با مواد ذیل اعلام کرد :

- ۱ - تخریب کلیه معابد و کلیساهای معتقدین پرتستان .
 - ۲ - خروج رؤسای مذهبی در ظرف پانزده روز پس از اعلام الغاء فرمان نانت .
 - ۳ - مهاجرت کسانی که هنوز قبول مذهب کاتولیک را نکرده اند بممالک دیگر اکیداً ممنوع بوده اولاد آنها را با مذهب کاتولیک تربیت میکنند .
- الغاء فرمان نانت باعث مهاجرت سرری معتقدین مذهب پرتستان بممالک اطراف شده از نظر تجارت . صناعت و علم و هنر ضرر فوق العاده ای بفرانسه وارد آورد . در عوض ممالکی که پرتستانها بدانجا رفته اند از قبیل هلند . انگلیس و پروس بر اثر وجود آنان رونق قابل ملاحظه ای حاصل نمودند .

محاربات لوئی چهاردهم

مملکت فرانسه در تمام مدت سلطنت این پادشاه بین کلیه دول اروپا حائز اهمیت و سیادت بوده که تا آن تاریخ نظیر نداشته است . تقریباً دو ثلث از سلطنت این پادشاه که چهل و شش سال است (لوئی چهاردهم ۷۲ سال سلطنت کرده است) مصروف به محاربه با دول دیگر اروپا شده است .

لوئی چهاردهم در زمان کبری خود به چهار جنگ مهم وراثت اسپانیا

(۱۶۶۷ - ۱۶۶۸) . هلند (۱۶۷۲ - ۱۶۷۸) . اتحادیه اکسبورگ
(۱۶۸۸ - ۱۶۹۷) و جانشینی اسپانیا (۱۷۰۱ - ۱۷۱۴) مبادرت کرده است

سیاست خارجی لوئی ۱۴ را میتوان بدو دوره تقسیم نمود .

دوره اول (۱۶۶۰ - ۱۶۸۸) که شامل جنگهای وراثت اسپانیا و هلند
و زمان ارتقاء و عظمت دولت فرانسه بوده لوئی چهاردهم بر کلیه ممالک اروپا نفوذ
کاملی داشته است .

دوره دوم (۱۶۸۸ - ۱۷۱۴) مشتمل بر اتحادیه اکسبورگ و جنگ
جانشینی اسپانیا بوده شوکت و جلال این پادشاه بر اثر تشکیل اتحادیه های بزرگ
بر ضد وی پایمال شده است . موضوع و علت مهم کلیه محاربات لوئی قضیه
جانشینی اسپانیا بوده که افکار سیاسیون بزرگ آن زمان را قریب نیم قرن بخود
متوجه کرده است .

جنگ وراثت اسپانیا بعد از مرگ فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا دو نفر یکی لوئی
چهاردهم پادشاه فرانسه و دیگری لئوپلد^۱ امپراتور آلمان

در موضوع جانشینی وی میتوانستند ادعائی داشته باشند این دو پادشاه در عین
حال هم عمو زاده یکدیگر و هم داماد فیلیپ چهارم بودند اما قضیه که باعث افضلیت
لوئی چهاردهم در این وراثت میشد این بود که آندریش و ماری ترز مادر و زوجه
وی بزرگتر از مادر و زوجه لئوپلد بوده اند .

حق وراثت حقی است که مطابق قوانین و عادات قدیمه^۲ برابان^۳ فقط اولاد
اولین زوجه میتواند از میراث پدر بهره مند شوند در صورتیکه اولاد زوجه ثانوی از
این امتیاز محروم اند . ماری ترز چون دختر فیلیپ چهارم از زوجه اولی بود حق
وراثت را داشته شارل دوم که زاده ازدواج ثانوی وی می باشد نمیتواند از میراث
پدر متمتع شود .

لوئی چهاردهم هیچوجه نمی خواست بر کلیه متصرفات اسپانیا تسلط یابد بلکه

منظور وی فقط بدست آوردن ولایات فرانسوی زبان بوده در مقابل میخواست اسپانیا و امریکا را بعمو زاده خود لئوپلد وا گذار کند در ژانویه ۱۶۶۸ بالاخره پس از مذاکرات طولانی معاهده‌ای بین امپراطور اطریش و پادشاه فرانسه همانطوریکه خود لوئی چهاردهم مایل بود منعقد شد ولی در سال ۱۶۶۷ لوئی چهاردهم قبل از انعقاد معاهده وین تورن سردار معروف خود را با شصت هزار سپاهی مأمور فتح فلاندر نموده سال بعد کننده را برای تصرف فرانک کنته فرستاد و این دو سردار نواحی مزبور را در تحت تصرف فرانسه در آوردند.

بعد از فتوحات مزبور دول انگلیس، هلند و سوئد بر ضد فرانسه اتحادی به اسم اتحاد ثلاثه لاهه تشکیل دادند که آن دولت را مانع از انجام مقاصد خود بنمایند اما دولت اسپانیا چون خود را قادر بمقاومت بالوئی چهاردهم نمیدید در ا کس لاشاپل صلحی کرد که بموجب آن لوئی چهاردهم فلاندر را منضم بفرانسه کرده از حقوق خود در فرانک کنته صرف نظر نمود (آوریل ۱۶۶۸).

لوئی چهاردهم از اتحاد هلند با دولتین انگلیس و سوئد بسیار **جنگ هلند** خشمناک شده میخواست بهر نحوی باشد قدرت آن مملکت را بایمال نماید بعلاوه وجود این دولت را که ملجاء پیروان کالون بود در مجاورت سر زمین خود از نظر حفظ انتظامات مذهبی مضر و جنگ با وی را لازم میدانست. اما قبل از شروع بمحاربه بی طرفی انگلیس و سوئد را با دادن وجهی هنگفت خریده لئوپلد و شاهزادگان آلمانی را نیز با خود موافق نمود و در سال ۱۶۷۲ با ۱۲۰ هزار نفر باتفاق تورن و کننده سرداران معروف خود بهلند حمله کرد.

در ابتداء لوئی چهاردهم پیشرفت نمایانی کرده تصور نمود هلندیها دست از مقاومت خواهند برداشت اما برخلاف منظور وی هلندیها سد های دریائی (دبک^۱) را شکسته فرانسویان را ناچار بعقب نشینی نمودند.

اما در همان موقع دولت هلند با پرداخت ۱۰ میلیون لیور مهابتای بصلح شد

لوئی چهاردهم این پیشنهاد را رد کرد فقط در مقابل ۲۵ ملیون لیور و انضمام نیمک حاضر برای تخلیه هلند گردید . هلندیها چون این تعرض را دیدند بخیال دفاع سر زمین خود تا آخرین قطره خون خویش افتادند بخصوص که در همان اوان ژان دو ویت^۱ رئیس جمهور آن مملکت بتحریرك بعضی از خائنین مقتول شده کیوم دورانترتها حریف توانا و پرزور لوئی چهاردهم در مسائل و جنگهای اروپا بجای وی بدان مقام رسیده بود و هلندیها را تحریك بمقاومت در مقابل فرانسویان میکرد . متحدین فرانسوی از عدم پیشرفت لوئی چهاردهم استفاده کرده دو باره جانب هلند را گرفتند و از ابتدای ژوئیه ۱۶۷۳ منتخب براند بورگک ، لئوپلد اطریش و دولت اسپانیا متدرجاً باتفاق با هلند حاضر شدند و در شهر لاهه برای دفعه ثانی بر ضد فرانسه بابیجاد اتحادیه پرزوری قیام کردند . پادشاه فرانسه که از فتح هلند ناامید شد متوجه اسپانیا شده در مدت چهار سال (۱۶۷۴ - ۱۶۷۸) محاربات نمایانی کرد و بر کلیه ممالک سفلی و فرانش کنته دست یافت .

از طرف دیگر تورن در آلزاس شاهزادگان آلمانی را در تحت فشار سختی قرار داده پس از محاربات انتزهایم^۲ و تورکهایم^۳ سپاهیان دشمن را بکلی از بین برد ولی در جنگی که بین او و منت کوکولی^۴ اتفاق افتاد بکلوله حریف از پای در آمد .

هلندیها و آلمانها و اسپانیولیها که خود را ضعیف میدیدند حاضر بصلح شده در نیمک با حضور نمایندگان فرانسه بقبول مقاصد و نیات لوئی چهاردهم تن دردادند . مطابق این صلح اسپانیا ایالت فرانش کنته و فلاندر را بفرانسه وا گذارنمود و باین ترتیب حدود این دولت اخیر بسرحد طبیعی رسیده لوئی چهاردهم حائز عظمت و سیادت بی نظیری در اروپا گردید .

دول مختلفه اروپا چون از فتوحات پادشاه فرانسه در نرس افتاده بودند وسائل

متارکه رانیسبن را فراهم آوردند (۱۶۸۴)

جنگ اتحادیه اکسبورگ

شوکت و جلال پادشاه فرانسه باعث وحشت دول اروپا گردید و از طرف دیگر اخراج پیروان مذهب پروتستان و الغای فرمان نانت عداوت و دشمنی ممالک پروتستان را نسبت به لوئی چهاردهم فرونی داد و این دو مسئله باعث ائتلاف ممالک اروپا برای دفاع در مقابل تجاوزات فرانسه گردید و بتحریر یکوم درانتر اسپانیا . سوئد . اطریش ایالات ساحلی رود خانه رن و دوک نشین ساوا اتحادیه ای بنام اتحادیه اکسبورگ تشکیل دادند و خود یکوم دورانتر که تنها رقیب پادشاه فرانسه بود بمحض رسیدن بتاج و تخت انگلستان ۱۶۸۸ بر ضد لوئی چهاردهم وارد اتحادیه مزبور شد .

لوئی چهاردهم فقط از یک جبهه با متحدین سروکار نداشت بلکه در تمام سرحدات خود ناچار بمقاومت در مقابل تعرض بیگانگان بود باین معنی که مدت نه سال درسحدات پیرینه با اسپانیولی ها ، در سواحل رن و ممالک سفلی با سربازان آلمان . هلند و انگلیس و بالاخره در نواحی الپ با دوک ساوا میجنگید سردار معروف وی در این محاربات مارشال دولوکز امبورگ بود وباجود آنکه لوئی چهاردهم جمیع دول اروپا را در این محاربات مستأصل و پریشان کرد باز بر اثر مخارج گزاف و دادن تلفات زیاد نتوانست استفاده قطعی ببرد و بالاخره بدرخواست متحدین که آنان نیز از جنگ خسته شده بودند در ریسویک^۲ نزدیک شهر لاهه قراردادی بمضون ذیل منعقد کرد . (۱۶۹۷) :

لوئی چهاردهم یکوم دورانتر را بسلطنت اروپا شناخته اغلبی از نواحی ونقاطی را که بعد از صلح نیمک در تحت تصرف خود در آورده بود رد کرد منتهی متحدین استرازبورگ را بدولت فرانسه واگذار نمودند .

جنگهای جانشینی اسپانیا

جنگهای جانشینی اسپانیا یکی از سخت ترین و طولانی ترین محاربات دوره سلطنت لوئی چهاردهم است . چه پادشاه فرانسه در این محاربات علاوه بر آنکه سرحدات مملکت خود را در

مقابل اجانب دفاع مینمود بحفظ سر زمین پر وسعت اسپانیا و حمایت فیلیپ پنجم نیز میکوشید . این محاربات بدون اعلان جنگ از ۱۷۰۱ شروع شده تا سال ۱۷۱۴ یعنی سیزده سال دوام داشته است .

جنگهای این دوره را میتوان مشتمل بر دو قسمت دانست : یکی جنگهای تعرضی که بیش از دو سال طول نکشیده دیگری محاربات تدافعی لوئی چهاردهم برای حفظ سر زمین خویش و استقلال اسپانیا .

چون مرک شارل دوم پادشاه اسپانیا نزدیک میشد دول سه گانه اتریش ، انگلیس و هلند برای جلوگیری از پیشرفت مقاصد پادشاه فرانسه در موضوع جانشینی اسپانیا با یکدیگر متحد شدند . شارل دوم در اول نوامبر ۱۷۰۰ بدرود زندگانی گفته در وصیت نامه خویش فیلیپ دوک دانر و یکی از نوادگان لوئی چهاردهم را چون میدانست پادشاه فرانسه در رسیدن وی بتاج و تخت اسپانیا کمک خواهد کرد انتخاب نمود . بعلاوه شارل دوم میدانست که انتخاب یکنفر شاهزاده فرانسوی بمقام سلطنت اسپانیا از نظر وطن پرستی بیشتر از یکنفر از خاندان هابسبورگ بمصلحت است . لوئی چهاردهم که بر متن وصیت نامه اطلاع حاصل کرد بالاخره پس از چندی تأمل و تردید در شانزدهم نوامبر ۱۷۰۰ دوک دانر و را باسم فیلیپ پنجم بمسلطنت اسپانیا شناخت . ولی لئوپلد رضایت بمسلطنت فیلیپ پنجم نداده بالاخره با موافقت گیوم درانر و دولت هلند خود را جهت جنگ با لوئی چهاردهم حاضر و مهیا ساخت .

سرداران معتبر متحدین اوژن دوساوا^۱ و مارل بورو از جنگجویان نامی آن دوران و تنها حریف ویلار^۲ و واندوم^۳ مارشالهای معروف فرانسه بودند . سپاهیان فرانسه بنای تعرض بمتحدین را گذارده در سال ۱۷۰۳ در محل هونخ استت^۴ ایشان را شکست سختی دادند ولی در سال بعد در همان ناحیه فتح نصیب اتریشها و انگلیسیها شده با این پیش آمد دوره جنگهای تعرضی دولت فرانسه خاتمه یافت .

دوره جنگهای تدافعی جانشینی اسپانیا مدت یازده سال طول کشید و با وجود آنکه فرانسویان بارشادات فوق العاده ای سپاهیان دشمن را سخت مستأصل و پریشان کرده حتی در مالپلاکه^۱ و دنن^۲ نزدیک شط اسکو^۳ فتوحات نمایانی نمودند (۱۷۰۹ - ۱۷۱۰) بازاین محاربات بضرر ایشان تمام شده است. چه دولت فرانسه متحمل خرج کزاف برای تهیه سپاهیان گردیده از نظر نقصان مالی موجبات عدم رضایت ملت را فراهم آورده بود. از طرف دیگر متحدین نیز از طول مدت محاربه بتمنک آمده بموجب معاهدات اوترشت^۴ و راشات^۵ (۱۷۱۱ - ۱۷۱۳) حاضر بصلح شدند.

بموجب این معاهدات شارل ششم که بعد از مرگ لئوپلدهامپراطوری رسیده بود ساردنی. میلان. ناپل و ممالک سفلی را جزو متصرفات خود نموده فیلیپ پنجم باحفظ مستعمرات اسپانیا متعهد شده که در صورت نبودن وارثی برای تاج وتخت فرانسه بهیچ وجه دخالت در اوضاع آن مملکت یا قبول جانشینی لوئی چهاردهم را ننماید. بطورکلی میتوان گفت که مسئله جانشینی اسپانیا بامعاهدات مزبور حل نشده این منازعات تا اوایل سلطنت لوئی پانزدهم دوام داشته است.

قبول وصیت نامه شارل دوم در موضوع انتخاب يك شاهزاده فرانسوی برسریر سلطنت اسپانیا اصلایکی از خبطهای سیاسی لوئی چهاردهم است. چه باین ترتیب نتوانست مملکت خود را بسرحد طبیعی آن که اساس کلیه محاربات وی روی همین پایه مستقر بود برساند.

ملت فرانسه به اندازه ای ناتوان و دولت آن تا حدی ضعیف شده بود که مرگ لوئی چهاردهم (۱۷۱۵) برای آنان بجای عزا جشن وسورعظیمی بشمار میرفت.

فصل دوم

روسیه تا آغاز انقلاب کبیر

نظر اجمالی روسیه مملکت وسیعی است که همان دنبالهٔ استپ های سیبری میباشد و چون این سر زمین بر اثر حملات تاتار و مغول چندین قرن در تحت نفوذ آنان بوده است میتوان گفت که از حیث آداب و اخلاق شباهت تامی با طوایف زرد پوست آسیائی داشته بهیچوجه از روحیات و چگونگی احوال اهالی اروپای غربی آشنائی نداشتند .

روسها از نژاد اسلاو و مثل چکها و صربها و لهستانیها در مذهب بسیار متعصب بودند .

طوایف مغول در قرن سیزدهم بر ایالات شرقی روسیه تسلط یافتند و در آن اوان این مملکت بین امراء و بزرگان چندی تقسیم شده ریاست پادشاه کیف را که در آن تاریخ نفوذی داشت بر خود قبول کردند .

از اوایل قرن چهاردهم بر اثر ترقی مسکو کیف اهمیت اصلی خود را از دست داد . حکام مسکو بتدریج بر اثر دست یافتن بر نواحی دیگر اعتبار فوق العاده ای تحصیل کرده بخود لقب تسار دادند . ایوان سوم و ایوان چهارم (۱۵۵۳-۱۵۸۴) معروف به تربیل از معروفترین تساران روسیه اند که در ترقی و افزایش قلمرو سلطنتی مسکو کوشیده اند .

پس از مرگ ایوان لوتریبل^۱ در سر تا سر روسیه شاهزادگان و امراء بنسای شورش و اغتشاش را گذارده با بازماندگان وی در رسیدن بمقام سلطنت مخالفت میورزیدند.

در واقع دوره تازه ای در تاریخ روسیه بوجود میآید که سرا پای آن پر از دسیسه. انقلاب اختلاف بین امراء و شاهزادگان و قتل و خونریزی بوده است تا آنکه در سال ۱۶۱۶ میشل فدروویچ رومانوف^۲ بسرنیکی تیچ^۳ رئیس کیل مذهبی روسیه بمقام سلطنت انتخاب شد و این شخص مؤسس سلسله جدیدی است باسم رومانوف که سه قرن تمام در آن مملکت حکمرانی نمودند.

میشل رومانوف از ۱۶۱۳ تا ۱۶۴۵ سلطنت کرده تمام این مدت را بجنگ و جدال باطوایف مختلفه قزاق و امراء سرکش که قصد سلطنت را داشته اند پرداخته است. پس از میشل الکسی بجای وی بمقام تزاری روسیه رسید.

در دوران سلطنت این پادشاه بر اثر کثرت نفوذ روحانیون بخصوص نیکون^۴ رئیس کیل آنان يك سلسله انقلابات بروز کرده که باعث ضعف سیاست خارجی روسیه و دخالت انگلیس ها. لهستانی ها و سوئدیهها در سر تا سر آن سرزمین شده است. فدور^۵ در سال ۱۶۷۶ بعد از فوت پدرش الکسی بیادشاهی منصوب شد و او هم مثل پدر در دوره شش ساله سلطنت خویش (۱۶۷۶ - ۱۶۸۲) در از بین بردن نفوذ روحانیون سعی بلیغی نشان داده خدمات نمایانی نیز بعالم صنعت. تجارت. نظام و ادب کرده است.

بافوت فدور مملکت روسیه دچار اغتشاش و هرج و مرج فوق العاده ای شد چه این تسار از خود جانشینی برای تاج و تخت مملکت باقی نگذاشته خواهرش سوفی^۶ زمام امور مملکتی را بدست گرفت.

اما پس از قلیل مدتی طبقات اشراف و روحانیون باوی مخالفت ورزیده پطر

۱ - Ivan le Terrible . ۲ - Michel Fédorovitch Romanov . ۳ - Nikititch

۴ - Nikon . ۵ - Fédor . ۶ - Sophie

برادر فدر را بسلطنت انتخاب کردند .

پتر در سال ۱۶۸۲ که به تساری روسیه رسید بیش از دوازده سال نداشت . بهمین واسطه نمی توانست با وجود خواهرش سوفی بحفظ مقام خویش پردازد . چه علاوه بر جاء طلبی این شاهزاده خانم جمعی دیگر از مخالفین وی برادرش ایوان را بسلطنت برگزیدند .

بطور کلی میتوان گفت که قدرت و نفوذ کامل در حکومت روسیه تا سال ۱۶۸۹ در دست سوفی بوده ایوان و پتر اصلاً جز اسمی بی مسمی از سلطنت نداشته اند . در سال ۱۶۸۹ پتر که بتدریج از قدرت خواهر خود بتنگ آمده بود باتفاق همراهیان خویش که از زمان طفولیت با یکدیگر معاشرت داشتند بر ضد وی شورشی برپا نمود . سوفی که تاب مقاومت برادر را نداشت بیکی از صومعه ها فرار کرده پتر در سپتامبر همان سال بسن هفده سالگی زمام امور مملکت را مستقلاً در دست گرفت .

سلطنت پتر کبیر
پتر از همان اوایل سلطنت بنای دوستی و معاشرت را با اروپائیان مقیم اسلو بودا^۱ (یک-ی از محلات خارجی شهر مسکو) را گذارده بوضع تمدن اروپای غربی و علوم آنان آشنائی حاصل کرد . این پادشاه متدرجاً بتوسط همین اروپائیان که از آن جمله کوردن^۲ و لوفور^۳ بودند به زبانهای آلمانی و هلندی و بمقدمات هندسه ، حساب و بعضی علوم دیگر آشنائی پیدا کرد و همین مسئله باعث شد که تمام دوره سلطنت خویش را مصروف بتقلید و انتشار تمدن اروپائی بین اهالی روسیه بنماید .

پتر همواره در زمان پادشاهی خود یعنی از ۱۶۸۹ تا ۱۷۲۵ بتعقیب دو سیاست ذیل مشغول بود:

۱ - آشنا کردن ملت روسیه بوضع تمدن اروپای غربی و ایجاد تشکیلات جدید داخلی .

۲ - توسعه مملکت و دست یافتن بدریاهای سیاه و بالتیک .

برای رسیدن بمقصود ثانوی پطر ناچار بیک عده محاربانی با دولین سوئد و عثمانی دست برده است که ذیلا به آنها اشاره میشود :

محاربه بادولت عثمانی چون عثمانی در آن تاریخ مشغول زد و خورد با دولت اطیش بود پطر یقین داشت که از نظر قوای نظامی این دولت ضعیف تر از سوئد است .

بهین مناسبت در سال ۱۶۹۵ جمعی از سپاهیان بسرداری لوفورو گوردن سابق الذکر تهیه دیده برای فتح ازف فرستاد . اما چون قوای بحری کاملی نداشت نتوانست کاری از پیش ببرد .

لهذا در سال ۱۶۹۶ بار دیگر آن بندر را در معرض حملات دریائی و خشکی قرار داده بالاخره آنجا را منصرف شد . این فتح باعث شهرت پطر در انظار اروپائیان گردید . محازبات با دولت سوئد بیست و یکسال یعنی از ۱۷۰۰ تا

محاربه با سوئد و جنگهای ناروا و پلتاوا ۱۷۲۱ طول کشیده است . تسار روسیه قبل از شروع بجنگ

برای پیشرفت کار خود چون شارل دوازدهم پادشاه سوئد حریفی زبر دست و قوی بود با دولتین لهستان و دانمارك پس از مذاکرات طولانی کینهاک و مسکو (۱۶۹۸ - ۱۷۰۰) متحد شده بسوئد حمله برد .

پطر که با چهل هزار نفر از سپاهیان مأموریت هجوم به ناروا^۱ را داشت در مقابل لشکریان شارل دوازدهم که بیش از ۹۰۰۰ نفر نبودند شکست سختی خورده (اوت ۱۷۰۰) تلفات عدیده ای داد .

شارل دوازدهم اگر مشغول نزاع با دانمارك و لهستان نبود بطور حتم میتواندست پطر را تعقیب کرده دولت جدید التأسیس روسیه را مضطرب نماید . پطر هم از موقعیت استفاده کرده به بسط متصرفات خود در سواحل بالتیک پرداخته سپس در سال ۱۷۰۳ در کنمار رود خانه^۲ نوا^۲ به بنای سن پطر سبورگ دست برد .

شارل دوازدهم پس از فراغت از کار لهستان و دانمارك در سال ۱۷۰۸ با

۳۳۰۰۰ نفر از سپاسیان ورزیده خویش شروع بحمله بروسیه نمود .
 پتر چون قادر بمقاومت نبود عقب نشینی کرده پادشاه سوئد را بداخله روسیه
 کشانید و باین ترتیب بر اثر سرما و برف و نداشتن آذوقه کافی لشکریان سوئد
 تلفات زیادی دادند .

شارل دوازدهم بجانب دشت اوکرانی رفته با عده ای از طوایف قزاق که با
 سلطنت پتر مخالفت داشتند قلعه یلمتاوا^۱ را در محاصره آورد .
 پتر که میدانست شارل دیگر از نظر قوای نظامی ضعیف و ناچیز شده است خود
 را بعجله آنجا رسانده در جنگی که اتفاق افتاد سپاهیان سوئد را بکلی از پای درآورد .
 (۱۷۰۹) . پادشاه سوئد پس از این واقعه بدربار عثمانی جهت درخواست مساعدت
 و وادار کردن آن دولت بجنگ با روسها فرار اختیار کرده مدت ۵ سال در آنجا
 اقامت داشت (۱۷۰۹-۷۱۴)

شارل دوازدهم در مدت اقامت خود در عثمانی آن دولت
 را وادار بحمله بروسیه نمود . باین معنی که در نوامبر ۱۷۱۰
 ترکها اعلان جنگ به پتر دادند . پتر نیز بتجهیز سپاهیان
 پرداخته در کنار رود خانه پروت^۲ واقع بین دو ایالت مملدای
 و یسارابی با دشمن مقابل شد .

در جنگی که بین فریقین اتفاق افتاد پتر تلفات فراوانی داده نزدیک بود کار
 وی یکسره شود . منتهی بر اثر سیاست و کاردانی زوجه خویش کاترین از بلیه
 نجات یافت . کاترین با دادن ۲۰۰ هزار روبل (تقریباً ۹ ملیون ریال) که از
 فروش جواهرات خود تهیه دیده بود دولت عثمانی را وادار بعقد معاهده ای باسم
 معاهده پروت نمود . بموجب این قرار داد ازف از تحت تصرف پتر خارج شد .
 (ژوئیه ۱۷۱۱)

چهار سال پس از این واقعه شارل دوازدهم که شنیده بود روسیه با امپراطور

اطریش و فردریک کیوم اول پادشاه پروس اتحادیه ای جهت حمله بسوئد تشکیل داده است مخفیانه خود را به آن سر زمین رساند . ولی سر تاسر مملکت سوئد بدست اجانب افتاده شارل ششم نتوانست کاری از پیش ببرد و بالاخره در محاربه خونینی که بین او و متحدین در نزدیکی فردریک شال^۱ اتفاق افتاد بقتل رسید (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸) و خواهر وی الئونور^۲ بجای وی بسلطنت سوئد انتخاب شد .

پطر در سال ۱۷۲۱ باجمعی از قوای بحری خود وارد استکهلم شده بموجب معاهده نیستات^۳ الئونور را وادار بشناختن حقوق روسیه درباب ممالك لیوونی . استونی . انگری و کارلی و قسمتی از فنلاند که در جنگهای بیست ساله خود با سوئد بدست آورده بود نمود . باین ترتیب تسار روسیه به دریای بالتیک راه یافت .

مملکتداری پطر کبیر

پطر کبیر برای آنکه بخوبی از جزئیات تمدن ممالك غربی اروپا آشنائی حاصل کند بشخصه در سفر (۱۶۹۷ و ۱۷۱۶) باسم پیرمیکائیلوویچ بآن قطعه کرده است و چون این پادشاه صاحب عزمی راسخ و هوشی سرشار بود در ضمن اقامت خود در آن نواحی اطلاعات مفیدی در کلیه مراتب و شئون اروپائیهها تحصیل کرد . از طرف دیگر بواسطه آنکه ترقی قوای بحری را باعث ترقی مملکت خود میدانست اغلب وقت خود را مصروف برفتن بکارخانه های کشتی سازی . موزه ها و مراکز صنعتی مینمود . پطر درموقع مراجعت عده زیادی مهندس . معمار . طبیب و افسران لایق بری و بحری جهت تشکیلات جدید روسیه با خود همراه آورد .

خدمت پطر کبیررا جهت ترقی و تعالی مملکت میتوان از سه راه دانست :

۱ - جهد و کوشش در تغییر آداب و عادات قدیمه اهالی روسیه .

۲ - مجاهدت در راه ترقی صنعت و تجارت .

۳ - ایجاد تأسیسات و تشکیلات جدیدی در امور اداری و مذهبی مملکت .

این پادشاه با قوت اراده و پشت کار خستگی ناپذیر خود بعملی کردن سه منظور فوق

موفق شده اهالی روسیه را که تا آن تاریخ جز مشنی وحشی و مردمی عاری از تمدن و اجتماع نبودند بشاهراه ترقی هدایت کرده است. قوای بحری این مملکت نیز بر اثر اهمیتی که پتر کبیر بفن بحر پیمائی و ساخت کشتی میداد پیشرفت نمایانی نموده عده کشتی‌های روسیه (جنگی، تجارتی و بارکشی) در اواخر سلطنت وی به هزار رسید.

تسار روسیه در ۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ بر اثر ضعف سینه فوت کرد و پس از وی

زوجه اش کاترین بدستکاری منچی کوف^۱ یکی از درباریان بسلطنت انتخاب گردید.

کاترین و الیزابت

کاترین فقط شانزده ماه سلطنت کرده اختیارات در این مدت در دست منچی کوف بوده است. این ملکه تمام اوقات خود را

بشرب شراب گذرانید و مملکت روسیه در زمان وی دچار هرج و مرج غربی بوده است. بطور کلی میتوان گفت که پس از مرگ پتر کبیر (۱۷۲۵) تا سال ۱۷۶۲ که تاریخ روی کار آمدن کاترین دوم زوجه پتر سوم (خواهر زاده الیزابت دختر پتر کبیر) است اغتشاشات و شورشهای داخلی سرتاسر مملکت، پروسهت روسیه را بصورت ملوک الطوائفی در آورده هر کسی که صاحب نفوذ و قدرتی بود یا میتوانست جمعیت سپاهیان را با خود همراه و مساعد نماید چند روزی سلطنت کرده است.

پتر سوم پس از الیزابت که بیست سال سلطنت کرده است

کاترین دوم

پادشاهی رسید ولی پس از شش ماه بتوسط کاترین زوجه آلمانی خود بقتل رسید (۱۷۶۲).

کاترین بهمدستی جمعی از افسران در نهم ژوئیه ۱۷۶۲ زمام امور مملکتی را بدست گرفت، این زن بسیار باهوش، زیرک، جاه طلب، پر استقامت، تربیت دیده با هنر و در زندگی بسیار ساده و بی آرایش بوده است. این ملکه پشت کار و استقامت غربی داشت و با جدیت مخصوصی ۱۵ ساعت در شبانه روز بکارهای مملکتداری و سیاست خارجی میپرداخت. در ثبات قدم و پایداری و عدم سستی و خستگی تالی پتر کبیر بوده هیچگاه حتی در موقع عدم پیشرفت و رسیدن بهوانع زندگانی نا امید نمیشد.

از وقایع مهم دوران سلطنت کاترین شورش غلامان^۱ است که بر اثر عدم رضایت از اوضاع خود و محروم بودن از کلیه حقوق و امتیازات اجتماعی در سال ۱۷۷۱ بمحرک یکی از قزاقان ایالت شرقی روسیه بنام یوگاچف^۲ بر ضد حکومت کاترین قیام کردند. ولی کاترین بالاخره پس از ۵ سال زد و خورد بقتنه ایشان خاتمه داد ۱۷۷۵ اهمیت دوره سلطنت کاترین بیشتر بواسطه جنگهای خارجی او که همان شرکت در تقسیم لهستان (این موضوع در مبحث مخصوص بخود شرح داده خواهد شد) و تصرف کریمه ۱۷۹۲ است میباشد.

یکی از کارهای مهم کاترین در تشکیلات داخلی مملکت ایجاد شهرها و قصبات بوسیله مهاجرین خارجی است.

کاترین خدمات نمایانی در طرز اداره مملکت، امور قضائی و محاکمات و سایر شئون کشوری نموده بعد از مرگ خود ۱۷۹۶ مملکتی قوی و پر وسعت که باعث بیم و هراس سایر دول اروپائی بود باقی گذارد.

۱ - Serfs - ۲ - Pougatchef

فصل سوم

پروس در قرون هفدهم و هجدهم

دولت پروس در قرون هفدهم و هجدهم بر اثر تدبیر و کاردانی
خاندان هوهنتسولرن^۱ تشکیل شده است .
و متصرفات اولیه آنان

اصل این خانواده از سوآب یکی از ایالات جنوبی آلمان است
رؤسای اولی آنها چندان نفوذی نداشته در تحت سلطه و اقتدار
امپراطوران هابسبورگ اطریش بسر میبردند تا آنکه از اواخر قرن سیزدهم بعد بر
اثر کردانی و لیاقت بعضی از اعضاء هوهنتسولرن که خدماتی نمایان به پادشاهان
هابسبورگ کرده بودند حکومت نواحی نورنبرگ و براندبورگ را در خاندان خود
ارثی کردند .

در سال ۱۶۴۸ پس از معاهده وستفالی فردرک گيوم ملقب به منتخب کبير^۲
که اولین پادشاه مشهور خاندان هوهنتسولرن است بگرفتن مبلغی بعنوان خسارتی که
بر اثر لشکر کشی گوستاو آدلف پادشاه سوئد در ممالك متصرفه (پروس و براندبورگ)
پدرش ژرژ گيوم وارد آمده بود پرداخت . بعلاوه بتصرف قسمت شرقی ایالت پمیرانی .
هالبرستات و ماگدبورگ نائل آمد .

بطور کلی پادشاهان هوهنتسولرن از سال ۱۶۴۰ که ابتدای سلطنت فردرک

گیوم ملقب به منتخب کبیر است تا سال ۱۷۸۶ (فوت فردریک دوم) که قریب یکقرن ونیم میشود تمام هم خود را مصروف بتشکیلات داخلی مملکت ، تعبیه و تهیه سپاهیان قوی و کار آزموده و بالاخره ایجاد وحدت ارضی کرده اند . بعلاوه بجلب مهاجرین بمملکت ، ایجاد تأسیسات جدید در امور اداری و داخلی و بنای شهر ها و قصبات بتوسط یرتستانهای مهاجر پرداخته از این راه وسایل ترقی و ازدیاد عظمت دولت پروس را فراهم آورده اند .

فردریک گیوم که از روی استحقاق ملقب به منتخب کبیر شده
پادشاهی بس مغرور و متکبر و درعین حال کنجکاو ، بی آرایش
و مستبد برای بود و میتوان گفت که همین استبداد باعث

احیای استقلال پروس و نفوذ وی بر دول کوچک آلمان گردیده است .

تشکیل دولت پروس در واقع بر اثر خدمات چهل و هشت ساله ۱۶۴۰-۱۶۸۸ دوران سلطنت این پادشاه است .

چه مدت بیست و سه سال ۱۶۶۰-۱۶۸۳ با شاهزادگان متعدد آلمان به جنگ و جدال خونینی مشغول بود و بالاخره با استقامت و پایداری مخصوصی از نظر حکومت دول مختلفه آن سر زمین را بصورت واحدی در آورد و اهالی را وادار به پرداخت مالیاتهای معینی جهت تأسیس قوای نظامی دائمی نمود . عده این سپاهیان در اواخر سلطنت این پادشاه به ۲۴ هزار نفر میرسید که باعث رعب و هراس الملک مجاور آن سر زمین بودند .

فردریک گیوم از عداوت بین سوئد و لهستان استفاده کرده بموجب صالح الیوا^۱ ۱۶۶۰ لهستان را وادار بشناختن استقلال پروس نمود و در سال ۱۶۷۲ در جنگ هلند بر ضد لوئی چهاردهم شرکت و دخالت کرده با تورن سردار فرانسه در محل تور کهایم محارباتی نمود که منجر بشکست سپاهیان پروس گردید ۱۶۷۵ .

رقیب بزرگ پروس دولت سوئد بود که آنهم در بیست و هشتم ژوئن ۱۶۷۵

در ناحیه فربلین^۱ نزدیک برلین شکست عظیمی از فردریک گیوم خورد و فردریک گیوم بتصرف نواحی مختلف ایالت پمبرانی نائل آمد.

اما لوئی چهاردهم که مخالف توسعه پروس بود ویرا در سال ۱۶۷۸ وادار به صرف نظر کردن از حقوق خود در آن ایالت کرد.

منتخب کبیر در سال ۱۶۸۸ فوت کرده پسرش فردریک اول جانشین وی شد این پادشاه چون لئوپلد امپراطور اتریش را در اوایل سال ۱۷۰۰ که مقدمات جنگ جانشینی اتریش فراهم میشد محتاج بمساعدت نظامی میدید بادادن ۶۰ ملیون فرانک و ده هزار نفر سپاهی بموجب معاهده کورن^۲ عنوان پادشاهی پروس را برای خود و خاندان هوهنتسولرن از وی گرفت و از آن پس حکمرانان این خانواده بجای منتخب پادشاه پروس نامیده شدند و دول معظم اروپا نیز پادشاهی ویرا برسمیت شناختند فردریک گیوم اول در ۱۷۱۳ وفات یافته بجای وی فردریک گیوم اول که بر اثر علاقه و میل مفرط بنظام معروف به سولداتن کایسر^۳ شده است بمسند پادشاهی پروس مستقر گردید.

این پادشاه مستبد، متکبر و بتمام معنی نظامی ساده ای بود که میخواست اوامر و فرامین وی بدون هیچگونه چون و چرا بموقع اجرا گذارده شود. برعکس در مقابل این سختگیری و روح سربازی در پیشرفت امور مملکتی و رسیدگی بکارهای مردم سعی بلیغی از خود مبذول میداشت و اصلاً اعتقاد داشت که خمیره پادشاه باید مخالف و منافی لهو و لعب و خوشگذرانی بوده در جدیت و سرعت عمل سر مشق رعایا و وزیر دستان خود باشد.

در پیشرفت کار و تنظیم و ترتیب آن دقت و پشتکار عجیبی داشت. باین معنی که کارکنان و اعضاء مشاغل دولتی را مسئول حقیقی در حسن جریان امور قرار داده در مقابل حقوقیکه میپرداخت از ایشان تقاضای کار جدی و صحت عمل و درستکاری مینمود

۱ - Fehrbellin - ۲ Couronne

۳ - Soldatenkeiser (Le roi sergent)

فردريك كيوم اول بتوسط مهاجرین دول مختلفه ۳۳۲ قصبه و ۱۱ شهر بزرگ در آلمان احداث کرد . اهمیت دوره سلطنت این پادشاه بیشتر بواسطه ترقی و پیشرفت پروس در وضعیت و تشکیلات نظامی است .

چه فردريك كيوم اول تنها وسیله عظمت و سیادت مملکت خود را در داشتن سپاهیان قوی و کار آزموده میدانست . شدت روح نظامی در این پادشاه تا اندازه ای بود که فقط قوت شمشیر و زور سر نیزه را مایه شوکت و جلال کشور دانسته میخواست که پسرش نیز بتقلید وی پیرامون این فن گردد .

این مسئله بخوبی از نظامات و دستورهاییکه راجع بتربیت پسر خود بمریسان او داده است آشکار و واضح میشود . در ضمن یکی از این مقررات میگوید : « در تربیت پسر من (فردريك دوم) ایجاد روح حقیقی سربازی و عشق بفن نظام را از هر چیزی بالاتر بدانید و مخصوصاً این قضیه را در مغز او پیورانید که در دنیا فقط زور و شمشیر است که میتواند باعث قدرت و شوکت شاهزادگان شود . »

برائرتوجه این پادشاه بامر نظام عده سربازان پروس از ۴۵ هزار به ۸۳ هزار نفر رسید و این مقدار سپاهی نسبت به جمعیت آن زمان پروس که بیش از ۲۵۰۰۰۰۰ نفر نبود فوق العاده حائز اهمیت است .

اما این پادشاه عقیده نداشت که سرباز هر قدر لایق و سزاوار باشد میتواند به مقام افسری برسد . چه این شغل را فقط و فقط مخصوص خاندان های اصیل دانسته سربازان را تا رتبه استواری بیشتر ارتقاء نمیداد .

این پادشاه مدارس عدیده ای جهت افسرانی که میخواستند تعلیمات نظامی خود را تکمیل نمایند تشکیل داد و همین مسئله باعث شد که لیاقت و کفایت و هنر نظامی و سربازی اشخاص بر اثر گذراندن امتحانات صعب و مشکل صورت حقیقی و عملی بخود بگیرد .

مسئله ای که در نظام زمان فردريك كيوم حائز اهمیت فوق العاده بود آنست که افراد را وادار بمشقها و خدمات سنگین و سختی مینمود که جهت میدان جنگ

همیشه ورزیده و مهیا باشند و از طرف دیگر روح انضباط و فرمانبرداری بطوری درسربازان رسوخ پیدا کرده بود که درموقع مشقهای اجتماعی توازن و توحید حرکت جزو خمیره آنان محسوب میشد .

تنها دخالتی که این پادشاه در سیاست اروپا نموده است محاربه با سوئد است که پس از شکست آن دولت بموجب معاهده استکهلم (۱۷۲۰) ایالت یمرانی جزو متصرفات پروس شد .

این پادشاه در زمان حیات پدر خویش بر عکس اراده و میل وی تنفر مخصوصی نسبت بزندگانی سربازی از خود نشان میداد

سلطنت فردریک دوم

ولی بر عکس علاقه شدیدی بتحصیل ادبیات و تدقیق و تتبع در اصول فلسفه بخصوص بزبان فرانسه و ادبیات آن داشت . چون پدرش فردریک گیوم بواسطه عدم میل بفراگرفتن معلومات نظامی او را همیشه درشکنجه و آزار قرار میداد درسن ۱۸ سالگی بخیال فرار بانگلستان افتاد . ولی در بین راه باسر پدر دستگیر شده زندانی گردید .

فردریک مدتی را که درحبس بود بدستور پدر خود برسیدگی ومطالعه نوشتجات مملکتی جهت ورزیدگی در کار سیاست میپرداخت .

پس از چندی فردریک گیوم پسررا ازحبس نجات داده ویرا با رتبه سرهنکی بریاست یکی از هنگهای مملکتی گماشت . این بار فردریک از ترس پدر بجمع امور نظامی وحتى جزئیات تجهیزات وکارهای مربوطه سربازان نیز رسیدگی میکرد . فردریک دوم در سی و یکم مه ۱۷۴۰ بجای پدر بیادشاهی رسید .

این پادشاه بسیار باهوش ، زیرک ، سریع الانتقال بوده امور مملکتی و سیاسی را بلافاصله پس ازانتخاب تصمیم بموقع اجرا میگذاشت . در سیاست بهیچ وجه صمیمیت و وجدان را مأخذ قرار نداده جهت حفظ منافع و شئون مملکت حتی ممکن بود به نقض قرارداد ها و معاهدات خارجی بپردازد .

در دوره اخیرسلطنت این پادشاه قریب نهصد قصبه بدست مهاجرین ساخته شده عده سپاهیان به ۱۶۰۰۰۰ و جمعیت مملکت از ۲۵۰۰۰۰۰ به ۶۰۰۰۰۰۰

بر اثر فتوحاتی که در سیلزی کرده بود رسید .

محاربات سیلزی سه دوره تقسیم میشود و در تمام مدت جنگ دولت پروس بمقصدی جز گرفتن سیلزی نداشته ابتدا فرانسویان و بعد ها روسها نیز بتمهريك ماری ترز ملکه اتریش با سپاهیان خود میخواستند فردريك دوم را از فتح آن ناحیه جلوگیری نمایند .

محاربه اول در دسامبر ۱۷۴۰ شروع شده است . باین معنی که پادشاه پروس با سرعت عجیبی وارد سیلزی شده ماری ترز را که بزحمت جمعی از لشکریان تهیه دیده بود در محل ملویتس^۱ شکست عظیمی داد (آوریل ۱۷۴۱) ولی نتیجه کلی عاید پادشاه پروس نشد .

در سال ۱۷۴۴ پادشاه پروس بپراگ لشکر کشیده آن ناحیه را متصرف شدو سال بعد با جمعی کثیر از سپاهیان خویش در فریدبرگ^۲ و کسلس دورف^۳ نزدیک درسد^۴ بر ماری ترز غلبه کرد و بموجب معاهده برسلو^۵ (۱۷۴۵) نفوذ وی بر سیلزی محرز و مسلم شد .

فردريك در اوایل سال ۱۷۵۶ بموسطی یکی از منشیان سفارتخانه اتریش در برلن بر موضوع اتحاد ماری ترز بالوئی پانزدهم پادشاه فرانسه و الیزابت ملکه روسیه جهت تصرف سیلزی اطلاع یافت . بهمین مناسبت خود را حاضر و مهبای جنگهایی ساخت که همان جنگ سوم سیلزی و معروف بمحاربات هفت ساله است (۱۷۵۶-۱۷۶۳) . پادشاه پروس از اطراف و جوانب در معرض حملات شدید روسها و اتریشها واقع شده چندین بار نیز شکست خورد . حتی برلن نیز در تحت محاصره دشمن درآمد ولی بالاخره اتریشها را در دو محل لیک نیتز^۶ (در سیلزی) و تورکو^۷ (در ساکس) بکلی از پای درآورد . چون متفقین و دولت پروس نیز از طول مدت جنگ بتمنگ آمده بودند در سال ۱۷۶۳ مصالحه ای در محل هوبرتسبورگ^۸ برقرار کرده دولت پروس تصرف سیلزی نائل آمد .

۱ - Molwitz .. ۲ - Friedberg .. ۳ - kesselsbodorf .. ۴ - Dresde .. ۵ - Breslau ..
۶ - Liegnitz .. ۷ - Torgau .. ۸ - Hubertsburg

فصل چهارم

امپراطوری اتریش در قرون هفدهم و هجدهم

اتریش و متصرفات آن در قرن هفدهم در تحت نفوذ و سلطهٔ خاندان هابسبورگ بود ولی این دولت هم مثل آلمان هنوز به تکمیل وحدت ارضی خود نپرداخته قلمرو سلطنتی که شامل نواحی مجزای اتریش، استیری کارنتی، کارنیول و تیرل و ولایات دیگر بود حکومت واحدی نداشت.

در سال ۱۵۲۶ لوئی پادشاه مجارستان از خاندان ژازلون^۱ در جنگ با عثمانی ها بقتل رسید و چون جانشین لایقی نداشت مطابق عهد نامهٔ مخصوصی که بین خاندان هابسبورگ و ژازلون منعقد گردید فردینان دتریش بمقام سلطنت مجارستان رسیده بدین وسیله آن سرزمین نیز در تحت نفوذ اتریش درآمد. ولی همواره اهالی مجارستان برضد امپراطوری اتریش قیام کرده، مدت بکفرن بین آن دو دولت جنگ و نزاع برپا بود تا آنکه لئوپلد اول امپراطور اتریش پس از شکست دادن عثمانیها و گرفتن مجارستان آن دولت سرزمین مزبور را جزو متصرفات خاندان هابسبورگ نمود. لئوپلد در ابتدای جوانی وارد خدمت کلیسا شده هیچگاه خیال آنکه بمقام سلطنت برسد نداشت. اما در سال ۱۶۵۷ بر اثر

لئوپلد اول

فوت ناگهانی برادرش فردینان سوم چو^۱ نزدیکتر از او جهت انتخاب بیادشاهی
اطریش کسی دیگر وجود نداشت ناچار این مهم بوی وا گذار شد

از وقایع مهم سلطنت این پادشاه محاربات با عثمانی است که بر اثر لیاقت سرداران
نامی خود اوژن دوساوا^۲، لوئی دوباد و منت کوکولی^۳ پیدشرفتهای نمایانی کرده است
محاربات با عثمانیها^۴ در سال ۱۶۶۲ کوپریگللی^۱ صدراعظم عثمانی که اصلاً آلبانی
بود با جمعی از سپاهیان بعده صد هزار نفر هجوم سختی به
قسمتهای مختلفه مجارستان اطریش نمود.

لئوپلد با عده ای از فرانسویان که از جانب لوئی چهاردهم جهت مساعدت
وی آمده بودند در محل سن کوتار^۲ عثمانیها را شکست سختی داد (۱۶۶۴).
سپس بموجب صلح ورسور^۳ دست آن دولت را از مجارستان اطریش کوتاه کرد و
عثمانیها متعهد شدند که هیچگاه با انقلابیون و شورشیان هنگری برضد اطریش همراهی
و مساعدت ننمایند.

اما در سال ۱۶۷۸ اهالی مجارستان دوباره بر بشورش و طغیان برضد اطریش
بر آورده عثمانیها با استفاده از این موقعیت و بتحریک لوئی چهاردهم که از دخالت
لئوپلد در جنگ هلند سخت در غضب بود بمجارستان حمله کرده وینه را در محاصره
آوردند. لئوپلد که تاب مقاومت نداشت فرار اختیار کرد. این محاصره دو ماه
(ژو به . سپتامبر ۱۶۸۳) طول کشیده بالاخره ژان سوبیسکی^۴ پادشاه لهستان
بکمک اطریشیها آمد و عثمانیها را بکلی در ناحیه کاهلنبرگ^۵ از پای در آورد.
پس از این شکست عثمانیها بموجب معاهده کارلوونسی^۶ مقررات عهدنامه ورسور
را قبول کردند.

این معاهده یکی از معاهدات مهم قرن هفدهم است. چه عیسویان عثمانیهای

۱ - Kuprigli . ۲ - Saint-Gothard . ۳ - Vasvar . ۴ - Sobieski

۵ - Kahlenberg . ۶ - Carlovtsi

مسلمان را وادار بعقب نشینی از سر زمین اروپا نموده اند .

اما باز اغتشاشات داخلی مجارستان چه در زمان خود لئوپلد و چه در ایام سلطنت جانشینش ژوزف اول دوام داشته است . چنانکه در موقع مرگ لئوپلد ۱۷۰۵ مجارها بتحریرک لوئی چهاردهم برضد دولت اطریش برخاستند . ولی این پادشاه بالاخره در سال ۱۷۱۱ با اعطاء آزادی مذهبی ایشان را وادار بقبول تسلط قطعی اطریش بر آن سر زمین نمود .

شارل ششم شارل ششم قریب سی سال (۱۷۱۱ - ۱۷۴۰) سلطنت کرده است و همانطوریکه در مبحث راجع بلوئی چهاردهم مذکور شد قبل از رسیدن بسلطنت در مسئله جانشینی اسپانیا با اتحادیه ممالک اروپا برضد فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا و لوئی چهاردهم شرکت جسته است . از وقایع مهم سلطنت وی یکی محاربه با دولتمین فرانسه و اسپانیا (۱۷۲۳ - ۱۷۳۸) در خصوص جانشینی لهستان و دیگری جنگ با دولت عثمانی ۱۷۳۷ - ۱۷۳۹ است .

بعد از محاربه با فرانسه و اسپانیا شارل ششم ناپل و سیسیل را از دست داد و زد و خورد با عثمانیها دو ناحیه والاشی و صربستان را ازچنگ وی خارج نمود . شارل ششم بر اثر مخارج گزافی که در جنگهای با اسپانیا و فرانسه نموده بود بر عده مخالفین که بیشتر آنان طبقه شاهزادگان و نجباء را تشکیل میدادند افزود .

ماری ترز بهمین مناسبت ماری ترز وقتی که در سال ۱۷۴۰ بسلطنت رسید خود را مواجه با اغتشاش و هرج و مرج داخلی دید . از طرف دیگر بواسطه محارباتی که بر سر موضوع ایالت سیلزی با پروس کرد خود نیز باعث نقصان مالی مملکت شده بر شورش طبقه اصیلزادگان و نارضایتی آنان دامن زد .

ولی این ملکه بر اثر کاردانی ولیاقتی که داشت در مدت چهل سال سلطنت خویش بوسائل مختلفه موجبات آرامش داخلی و ترقی مملکت را فراهم آورد .

عده سپاهیان در دوران سلطنت وی به ۲۰۰۰۰۰ نفر رسیده در جنگهای هفت ساله بر تری و افضلیت آنان را ظاهر ساخته است .

یکی از کارهای اساسی ماری ترز در پیشرفت امور قضائی و اداری مملکت تأسیس اطاق محاسبات . محکمه عدالت و دفتر مخصوص رنق و فتق امور کشوری است . این ملکه با ایجاد ادارات مزبور بدون آنکه کسی بتواند در بودجه مملکتی حیف و میلی نماید حتی جزئیات قضائی و اداری نواحی مختلفه قلمرو سلطنتی خویش را تحت نفیش مستقیم خود در آورده بدان ترتیب وحدت اداری و تشکیلاتی را تا اندازه ای که مقدور بود عملی نمود .

روی هم رفته این ملکه وسائل ترقی اطیش را از هر حیث فراهم آورده است .

ژزف دوم
ژزف دوم پسر سی و نه سالگی پس از فوت مادرش ماری ترز در سال ۱۷۸۰ بسطنت اطیش رسید . ژزف در ایام حیات ماری ترز ریاست کل عساکر اطیش را داشته صاحب نفوذ و اقتدار فوق العاده ای در مزاج مادر خویش بود . چنانکه بالاخره ویرا وادار به اتحاد با کاترین دوم ملکه روسیه و فردریک دوم پادشاه پروس جهت تقسیم لهستان کرد (شرح تقسیم لهستان در جای خود خواهد آمد) .

این پادشاه تشکیلات جدیدی در اوضاع اجتماعی اهالی داده حتی در ژانویه ۱۷۸۱ فرمانی در خصوص آزادی بندگان صادر کرد و با اعطاء زمینی را که دهاقین در آنجا ساکن و مشغول کار رعیتی بودند ایشان را وادار به آبادی اراضی بایر مملکت نمود .

ژزف دوم اصلاحاتی نیز در مذهب نموده است . ولی با بستن صومعه ها و کلیساها موجبات شورش اهالی را فراهم آورده است . این انقلابات در تمام دوران سلطنت وی دوام داشت تا آنکه در ۲۷ اکتبر ۱۷۸۹ سپاهیان امپراطوری از انقلابیون ممالک سفلی شکست عظیمی خوردند و در مجارستان هم نتوانست با

اهالی مقاومت نماید . بهمین واسطه در ژانویه ۱۷۹۰ فرامین سابق خود را راجع
بمذهب در دو ناحیه فوق لغو کرده اهالی را در اجرای قوانین مذهبی و قدیمی
خوبش آزاد گذارد .

دامنه این انقلابات تا سلطنت لئوپلد جانشینی ژرف (۱۷۹۰) نیز کشیده
شد و لئوپلد بالاخره برای اسكات شورش به اهالی مجارستان و ممالك سفلی آزادی
در کلیه شئون اجتماعی و مذهبی اعطاء کرد .

فصل پنجم

سلطنت لوئی پانزدهم

سلطنت لوئی پانزدهم پنجاه و نه سال (اول سپتامبر ۱۷۱۵ - دهم مه ۱۷۷۴) طول کشیده است و این مدت شامل دو قسمت یکی دوره صغیری لوئی و نیابت سلطنت دوک دورلئان (۱۷۱۵ - ۱۷۲۳) و دیگری دوران کبیری وی (۱۷۲۳ - ۱۷۷۴) است .

لوئی پانزدهم که یکی از نوادگان لوئی چهاردهم و پسر دوک دو بورگنی بود در موقع تاجگذاری بیش از پنجاه سال نداشت .

مجلس پاریس تشکیل شورای نیابت سلطنت و انتخاب اعضاء آن را منوط به رای دوک دورلئان نایب السلطنه نمود و دوک دورلئان هم همانطوریکه خود صلاح میدانست بیشتر از هواخواهان خویش را بمقام عضویت آن شورا رسانید .

مجلس پاریس در مقابل این خدمت نایب السلطنه را وادار بشناختن و قبول حقوق و امتیازات مخصوصی جهت نمایندگان نمود . بر اثر همین امتیازات است که مجلس تا آخر سلطنت لوئی پانزدهم صاحب اقتدار فوق العاده ای بود .

فیلیپ دورلئان برادر زاده و داماد لوئی چهاردهم و از طرف مادر (شاهزاده خانم پالاتین) آلمانی بوده است . وقتیکه بمقام نیابت سلطنت رسید چهل و دو سال

ملت فرانسه نیز بر اثر همین سهل انگاری در امور مملکتی و توجه دوک دورلثان با احساسات شخصی بتدریج دست از شئون و نوامیس ملی و اثرادی خود برداشته بتقلید وی و دربار فرانسه بهیاشی و تن پروری خو گرفتند .

طرح پیشنهادی لائسی کمپانیها

بر اثر جنگهای طولانی لوئی چهاردهم وضعیت مالی فرانسه بسیار خراب و دولت از هر طرفی دچار قرض های گزافی شده بود . چه در موقع روی کار آمدن فیلیپ دورلثان بیش از سه ملیون فرانك در خزانه مملكتی وجود نداشت و در مقابل آن بالغ بر - ۳۶۰۰۰۰۰۰۰ رطل خارج مدیون بود .

در همان اوان یکی از اهالی ادیمبورگ بنام لا بدولت فرانسه پیشنهادی در خصوص انتظام و ترتیب امور مالی مملکت و پیدا کردن طریقه ای جهت افزایش ثروت داخلی نمود .

باین معنی که میخواست قضیه عدم پرداخت وجه را بمحض اجرای معامله که همواره بین تاجر در مورد معاملات شخصی معمول بود عمومیت داده در کار های دولتی و قروض آن نیز از این مسئله استفاده نماید. چه یکنفر تاجر در موقع خرید جنسی از تاجر دیگر قبضی با وعده معین جهت پرداخت بوی میداد و فروشنده میتوانست در مورد معاملات خود با دیگران از آن قبض استفاده کرده بجای وجه در حساب طرف خویش آورد و بهمین ترتیب فروشنده یا خریدار جدید در تجارت مثل سکه رایج قبض مزبور را بکار میبرد.

منتهی پس از انقضای مدت معین آن نوشته از صورت رسمیت خارج میشود و

از طرف دیگر این طریقه فقط بین کسانی که یکدیگر را شناخته اطمینان کامل در صحت عمل طرف داشتند اجرا میکردید.

لا^۱ برای رفع این نقیصه و تولید اطمینان و اعتماد عمومی از اجتماع عده‌ای از ثروتمندان به تأسیس موسسه‌ای بنام بانک پرداخت که با داشتن تشکیلات و ترتیبات منظمی موجب تزبید اعتماد تجار و کسانی که به فکر معامله هستند شده امضای رئیس واحد آن صحت عمل را در مقابل خریداران و فروشندگان ثابت و مسلم نمود.

از طرف دیگر برای تسهیل کار تجار در مقابل قبوض خریداران و با کسر منفعت بسیار مختصری بلیط‌های بانک با امضای رسمی آنها داده تا بتوانند در معاملات دیگر خود مثل سکه رایج از آن استفاده ببرند. بعلاوه امتیازی که جهت پیشرفت کار مردم در تنظیم این بانک قائل شده این بود که بر خلاف قبوض رسمی تجار بلیط‌های بانک بمحض رؤیت ادا میشد.

لا با این طریقه پس از آنکه بلیط‌های بانک در معاملات بر اثر ازدیاد اطمینان مردم صورت رسمی بخود گرفت بنادیه قروض دولت پرداخت. لا علاوه بر تأسیس بانک در سال ۱۷۱۷ شرکتی بنام کمپانی دو کسیدان ادو میسی سیپی^۲ که بعدها معروف بکمپانی دزندا کسیدانتال^۳ شده است تشکیل داد و در سال ۱۷۱۹ برای پیشرفت بیشتر در امور مربوطه بتجارت انحصار ضرب سکه را نیز از دولت گرفت.

مقصود از تشکیل کمپانی مزبور این بود که با استخراج معادن مستعمرات فرانسه بخصوص ناحیه لوئیزیان که در زمان لوئی چهاردهم جزو متصرفات آن مملکت شده بود به بسط تجارت و صنعت کمک و مساعدت نماید.

۱ - Law - ۲ - Compagnie D'occident et du mississipi

۳ - Compagnie des indes occidentales

لا برای پرداخت قروض دولت باسم کمپانی در سال ۱۷۱۹ مبلغ ۱۶۰۰ ملیون لیور قرض کرد . اما کار بانک و مؤسسات این شخص بر اثر عدم اطمینان مردم که اسهام خود را در کمپانی استخراج معادن با مختصر منفعتی باین و آن میفروختند دوامی ننموده در سال ۱۷۲۰ بانک ورشکست شد و خود لا به ایتالیا فرار کرده در آنجا با فقر و فاقه مرد .

طرح پیشنهادی لا برای وضعیت اقتصادی بخصوص ادای قروض فرانسه بسیار مفید واقع گردید چه در سال ۱۷۲۰ قریب ۰۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ ر ۳۵۰۰٫۰۰۰ از قروض دولتی پرداخته شده فرانسه دیگر جهت مابقی بیش از نصف مقدار سابق تنزیل نمیداد .

لوئی پانزدهم که بیش از سیزده سال نداشت در ۲۲ فوریه ۱۷۲۳ بشخصه زمام امور مملکتی را در دست گرفت و بدوره سلطنت شخصی لوئی پانزدهم نیابت سلطنت خاتمه داد . ولی دوک دورلئان باز چند ماهی بتوسط کاردینال دوبوا^۱ که بوسیله وی بمقام وزارت رسیده بود اعمال نفوذ در کار های مملکتی مینمود و حتی پس از مرگ دوبوا مدت کمی نیز رسماً بسمت صدراعظمی لوئی پانزدهم شناخته شد .

فیلیپ دورلئان بسن چهل و نه سالگی در سال ۱۷۲۳ فوت کرده پادشاه بامشورت فلوری^۲ مربی خود دوک دوبوربون را بوزارت خویش انتخاب کرد . دوک دوبوربون بمحض رسیدن بوزارت وسائل ازدواج پادشاه را باماری لس زینسکا^۳ دختر استونیلاس پادشاه مخلوع لهستان که هفت سال بیش از وی داشت جهت تأمین جانشین تاج و تخت فراهم آورد .

از وزرای معروف لوئی پانزدهم بعد از مغضوب شدن دوک دوبوربون فلوری سابق الذکر . کنت دارژانسون^۴ . دوک دوشوازل^۵ و موپو^۶ میباشند . اما این وزراء بر اثر اقتدار و نفوذ امثال دوشس دو شاتورو^۷ . مارکیز دویمپاردو

۱ - Dubois - ۲ - Fleury - ۳ - Marie Leczinska - ۴ - D'argenson

۵ - Choiseul - ۶ - Maupeau - ۷ - Châteauroux

و گنتس دوباری^۱ معشوقه های لوئی پانزدهم چندان صاحب اختیارات نبوده در واقع آلت دست ایشان بوده اند

لوئی پانزدهم در سال ۱۷۴۴ بر اثر تحريك و اصرار دوشش دوشاتورو که میخواست این پادشاه را وادار بترك سستی و رخوت و اظهار علاقه نسبت باده مملکت نماید در جنگهای جا نشینی اطیش (جنگهایی است که پروس، اسپانیا و فرانسه هر کدام برای استفاده ارضی و توسعه مملکت خود در موقعی که ماری ترز ملکه اطیش مشغول منازعه و گیرودار با مدعیان سلطنت بوده باوی نموده اند) شرکت جست.

باین معنی که ریاست لشکریان عازم بممالك سفلی را شخصاً بعهده گرفته برای جلوگیری از حملات ناگهانی اطیش در آلزاس و لرن با عشق و علاقه مفرطی خود را به مس رسانیده است.

در همین موقع است که پادشاه در آن شهر سخت مریض و بستری شده جمع کثیری از اهالی فرانسه برای طلب شفا در کلیساها مشغول دعا شدند و ویرا بقلب لوئی لوین امه^۲ (لوئی محبوب) ملقب کردند.

لوئی پانزدهم غیر از دخالت در جنگهای جا نشینی اطیش بجنگهای هفت ساله چنانکه در مبحث مخصوصی ذکر خواهد شد نیز اقدام کرده است و در این محاربات علاوه بر آنکه قوای مالی و نظامی مملکت را بکلی نابود و مضمحل نموده قسمت اعظمی از مستعمرات آسیائی و امریکائی خود را نیز از دست داده است.

فقط در اواخر سلطنت این پادشاه یعنی در موقعی که هنوز دوک دوشوازل بسمت وزارت باقی بود بر اثر حسن سیاست و لیاقت وی ایالت لرن و جزیره کرس جزو قلمرو سلطنتی فرانسه گردید (۱۷۶۷ - ۱۷۶۹).

اوضاع مالی فرانسه بر اثر مخارج گزاف دربار لوئی پانزدهم که بالغ بر ۷۰ میلیون فرانک در سال میشد روز بروز رو به خرابی و نقصان میگذاشت.

این مخارج در مقابل عایدات سالیانه مملکت که بیش از ۱۴۷ میلیون نبود ملت و مملکت را ضعیف کرد و مصارف جنگهای طولانی دوران سلطنت پادشاه نیز مزید بر علت شده بر اثر فقر و مسکنت حس تعرض و انقلاب متدرجاً در مردم بیدار و منجر با انقلاب کبیر فرانسه گردید.

فصل ششم

حنگهای عثمانی و روسیه

تقسیم لهستان

از قرن هفدهم دول همجوار لهستان از ضعف و هرج و مرج داخلی آن سر زمین استفاده کرده خیال تجزیه و تقسیم آنجا را داشتند . دولتین پروس و روس باین امر از همه بیشتر اهمیت میدادند . چه روسیه با داشتن قسمتی از لهستان بمرکز اروپا نزدیکتر شده دولت پروس نیز با الحاق بعضی از نواحی آن مملکت میتوانست براندبورک را بیروس غربی متصل سازد .

سیاست روسیه
در لهستان

دولتین پروس و روسیه پس از مرگ اکوست سوم پادشاه لهستان با یکدیگر متفق شده در سال ۱۷۶۴ استانیسلاس پنیاتوسکی^۱ دست نشاندۀ خود را بسلطنت آن سر زمین مستقر کردند .

جمعیت وطن پرستان لهستان با نفوذ خارجیها مخالف بوده بتشکیل احزاب مختلفه ای برای تبلیغ حس آزادی و عداوت با اجانب قیام نمودند . بهمین مناسبت کنت دو رینین^۲ سفیر روسیه بدستور کاترین در آن مملکت بنای سخت گیری وادیت و آزار اهالی و تبعید کسانی که بخیدال تغییر وضع حکومت و هوادار اصول مشروطیت

بودند گذارد.

این اقدامات آتش فتنه و غوغا را دامن زده آزادبخواهان در نقاط مختلفه مملکت بخصوص بار^۱ و پودلی^۲ نزدیک سرحد هنگری انجمنهای مختلفی جهت حفظ آزادی و مخالفت با استانیسلاس برپا کردند و دولت روسیه نیز پیوسته از اطراف و جوانب لهستان را در معرض حملات خود قرار می داد.

وقتی که روسها مشغول محاصره لهستان بودند جمعی از سپاهیان جنگ عثمانی و آن مملکت از ترس آنکه مبادا بدست روسها بیفتند به بالتا^۳ روسیه یکی از شهرهای کوچک حوزه حکومتی عثمانی فرار کردند و لشکریان کاترین بتعقیب آنان پرداخته علاوه بر ایشان جمع کثیری از مسلمانان را نیز بقتل رساندند.

دولت فرانسه که از پیشرفت روسیه در لهستان در بیم و هراس افتاده بود بتوسط کنت دورژن^۴ سفیر خود در دربار عثمانی آن دولت را وادار بدادن اعلان جنگ در اکتبر ۱۷۶۸ بروسیه نمود.

جمعی از افسران فرانسوی را نیز برباست دوموریه^۵ مأمور عزیمت بعثمانی و تنظیم سپاهیان آن مملکت نمود. اما دولت روسیه با سرعت عجیبی ازف و کریمه را متصرف شده بیست فروند کشتی بسواحل یونان فرستاد.

رسیدن نیروی دریائی روسها بسواحل یونان باعث شورش اهالی آن سر زمین که قبلا بتوسط مأمورین مخفی روسیه تحریک و تهییج شده بودند گردیده بآسانی به خلیج کوچک چشمه^۶ نزدیک از میر رسیدند. قوای بحری روسیه از تمرکز نیروی دریائی عثمانی در انتهای خلیج بر اثر کمی جا استفاده نموده بآسانی جمیع کشتیهای آنها را که به بیست فروند میرسید محترق یا غرق نمودند. در این محاصره قریب نه هزار نفر از سپاهیان عثمانی بظاک هلاک افتادند.

تقسیم اول لهستان فردریک پادشاه پروس . کاترین ملکه روسیه و ماری ترز ملکه اتریش بموجب معاهده سن پترزبورگ (۲۵ ژوئیه ۱۷۷۲) قرار بر این گذاردند که دولت پروس تمام پروس شرقی غیر از داننبرگ و ترن ^۱ را تصرف کرده قسمتی از لیتوانی از آن روسیه و کنته زیپس ^۲ و گالیسی متعلق به اتریش بشود .

دول سه گانه پس از عقد قرار داد مزبور از دیت لهستان درخواست تصدیق و قبول اجرای آن را نمودند . اما چون دیت مدت یکسال بسختی با این پیشنهاد مخالفت مینمود بالاخره متحدین جمعی از سپاهیان را مأمور اجرای مقصود خویش کردند . این سپاهیان در قلیل مدتی لهستان را اشغال و دیت را به قبول نیابت خویش وادار نمودند .

صلح کنار جی دولتمین روس و عثمانی بمیانگیری اتریش جهت خاتمه محاربات و رفع اختلافات در کنار جی ^۳ یکی از قضبات کوچک بلغارستان معاهده ای منعقد کردند که بموجب آن روسیه از کلیه متصرفات خود بغیر از اوف صرف نظر کرده شبه جزیره کریمه نیز استقلال یافت . بعلاوه دولت عثمانی متعهد شد که با عیسویان به اذیت و آزار نپرداخته دولت روسیه را بعنوان حامی ایشان بشناسد (ژوئیه ۱۷۷۴) .

این قسمت اخیر معاهده کنار جی باعث شد که همیشه دولت روسیه بیهانه حمایت عیسویان دخالت در سیاست عثمانی کرده تا آنکه در جنگهای شبه جزیره بالکان (مسئله مشرق) در اوایل قرن نوزدهم موجبات استقلال دول مختلفه آن نواحی فراهم آید دولتمین اتریش و روس همواره خیال تجزیه عثمانی را داشتند **جنگ روس و اتریش با عثمانی** و بهمین مناسبت در سال ۱۷۸۷ با یکدیگر برای انجام این مقصود همداستان شدند و چون روسیه سه سال قبل از این اتحاد (۱۷۸۴) شبه جزیره کریمه را جزو متصرفات خود نموده بود عثمانی در شانزدهم

اوت ۱۷۸۷ به اطریش و روس رسماً اعلان جنگ داد .

در ابتدا عثمانیها پیشرفت نمایانی کرده بلگراد را نیز فتح نمودند . اما در ژوئیه

۱۷۸۸ قوای بحری ایشان در دریای سیاه از روسها شکست خورده قلعه مستحکم اچاکف^۱ را نیز از دست دادند .

اطریشیها بمحض اطلاع بر این قضیه بلگراد را محاصره و عثمانیها را از آنجا بیرون کردند (اکتبر ۱۷۹۰) . روسها نیز از طرف دیگر بمقتضای فتوحات خود پرداخته بخارست را در زیر نفوذ خویش درآوردند . اگر کار بهمین منوال پیش میرفت خطر عظیمی متوجه دولت عثمانی میشد . اما در همان اوان بروز انقلاب کبیرفرانسه متحدین را وادار بمصالحه با عثمانی نمود .

بموجب معاهدات ژاسی و سیستوا^۲ عثمانی جز اچاکف دوباره بر نواحی از دست رفته خود تسلط یافت و دولتین روس و اطریش بواسطه خرابی اوضاع لهستان متوجه آن ناحیه شدند .

پس از تقسیم اول لهستان طبقه اصیلزادگان آن سرزمین تغییراتی
تقسیم دوم لهستان
در اوضاع اداری مملکت داده بخیا ل ایجاد استقلال از دست رفته خود بودند . کانرین که این شیوه را مخالف پیشرفت کار خود میدانست باتفاق فردریک کیوم دوم از دو طرف لهستان را محاصره کرد . در پیشرفت کار دولین روس و پروس جمعی از لهستانیهای مخالف تجدد و هوا خواه آداب قدیمه که در ناحیه تارگوویتز^۳ اجتماع کرده با متحدین بنای دوستی و رابطه را گذارده بودند تأثیر و نفوذ فوق العاده ای داشته است .

بالاخره روس و پروس در دفعه ثانی موفق بتقسیم لهستان شده اولی بر قسمت اعظمی از لیتوانی و دومی برداتزیک و تورن تسلط یافتند (۱۷۹۳) .

در ماه مارس ۱۷۹۴ جمعی از دهاقین ایالت کراکوی بر
تقسیم سوم لهستان
ضد اجانب قیام کرده بریاست یکی از افسران قابل بنام

کوسئوسکو^۱ شروع بمجاده با دول سه گانه روس . اطیش و پروس که بمحض شنیدن خبر شورش لهستان آن سر زمین را محاصره نموده بودند نمود . جنگهای این دوره هشت ماه طول کشیده است که بالاخره منجر بشکست لهستانیها در ماسی ژورویتس^۲ و تخریب پراگا^۳ یکی از محلات ورشو بموسط سووورف^۴ سردار روسها میشود (اکتبر - نوامبر ۱۷۹۴) .

دول سه گانه برای سومین بار لهستان را بین خود تقسیم نمودند . باین معنی که مطابق قرار داد مخصوص در سال ۱۷۹۵ ورشو از آن پروس شده ناحیه^۵ کرا کووی به اطیش تعلق گرفت .

دولت روسیه نیز قسمتی از لیتوانی را که هنوز در تحت تصرف نداشت ضمیمه مملکت خود نمود .

فصل هفتم

رقابت فرانسه و انگلیس بر سر مستعمرات

اولین کمپانی انگلیسی جهت تجارت هندوستان در سال ۱۵۹۹
تأسیس کمپانیهای
انگلیسی و فرانسوی
در هندوستان
در ایام سلطنت ملکه الیزابت تأسیس شده چهل سال پس از
آن (۱۶۳۹) دار التجاره مدرس را در خلیج بنگاله بنا
کردند .

کلیبر وزیر لوئی چهاردهم در ۱۶۶۵ کمپانی تجارتی هند را با شرکت جمیع
طبقات فرانسه و سرمایه ۱۵۰۰۰۰ ر ۱۵۰۰۰۰ لیور تأسیس نموده جهت تسهیل امر داد و
ستد شهر لریان^۱ را نیز در برتانی بنا نهاد .

فرانسوا مارتن^۲ یکی از نمایندگان تجارتی کمپانی مزبور در سال ۱۶۷۶
ناحیه پندیشری را به تصرف کمپانی در آورده آنجا را مرکز عملیات تجارتی فرانسویان
قرار داد . چندی بعد دولت فرانسه نواحی دیگری را نیز در هندوستان که از همه
معروف تر شاندرنا گور است متصرف شده تجارتخانه هائی چند در آنجا نیز تأسیس
کردند . کمپانی فرانسوی که معروف بکمپانی هند شرقی است بر اثر طرح پیشنهادی
لا تشکیلات جدید تری بخود گرفته ترقیات فوق العاده ای از نظر تجارت هندوستان
نموده است .

وضعیت داخلی هندوستان پس از مرگ اورنگ زیب (۱۶۵۸-۱۷۰۷) از سلسله مغول مسلمان آن سر زمین بسیار خراب بوده نوابان و متنفذین مملکت جهت رسیدن بتاج و تخت و مقام سلطنت با یکدیگر بنای جنگ و نزاع را گذاردند . این مسئله خود خدمت بزرگی بترقی و توسعه تجارت اروپائیان و تصرف بعضی از نواحی هندوستان کرده است . از طرف دیگر دوپلکس^۱ رئیس کمپانی مقارن جنگ های هفت ساله (۱۷۵۲) از بومیان و ساکنین متصرفات تجارتخانه فرانسوی جمعی از نظامیان باتعلیمات اروپائی بنام سپاهی تهیه دیده در امور متنازع فیه نوابان هندوستان دخالت نمود و بر اثر همین دخالتها بالاخره بر متصرفات دولت فرانسه افزود .

در همان اوان کمپانی انگلیسی در هندوستان علاوه بر تجارتخانه مدرس بتأسیس تجارتخانه دیگری در کلکته نزدیک شاندرناگور پرداخت و همین مسئله بخصوص نزدیکی تجارتخانه های فرانسوی و انگلیسی باعث رقابت بین آن دو دولت گردید .

در دوران سلطنت ملکه الیزابت (۱۵۸۴) انگلیس ها مستعمرات فرانسویها^۲ بتوسط والفرالای^۲ در ناحیه ویرژینی بتأسیس مستعمره ای و انگلیسها در امریکا^۳ جهت دولت متبوعه خود پرداخته فرانسویان نیز بر اثر لیاقت و کاردانی ژاک کارنیه و شامپلن در حوالی شط سن لوران مستعمره ای چند تشکیل دادند .

مستعمرات انگلیسی در اواسط قرن هجدهم فزونی گرفته تا آنجائیکه بین کوههای الگانی^۳ و اقیانوس اطلس سیزده مستعمره بزرگ به دولت انگلیس تعلق گرفت . انگلیسی ها در این مستعمرات بر اثر داشتن شهرهای مهم تجارتی از قبیل فیلادلفی . نیویورک و بستم عواید و منافع مالی زیادی حاصل میکردند .

فرانسویان نیز همانطوریکه گفته شد بر اثر خدمات کارنیه بخصوص شامپلن که ابتدا در کنار رودخانه سن لوران ببنای تجارتخانه معتبری پرداخته بود متدرجاً موجبات افزایش مستعمرات فرانسوی را فراهم آورده زمینهای مکشوفه حوالی شط

مزبور را بنام نوول فرانس نامید. سپس ژولیه و مارکت در سال ۱۶۷۲ و بعد از آن دو نفر کاولیه دو لاسال^۱ به کانادا مسافرت کرد و این سیاح اخیر در آوریل ۱۶۸۲ در مصب میسی سی پی بخلیج مکزیك رسیده آن ناحیه را بافتخار لوئی چهاردهم لوئیزیان نامیدند.

در سال ۱۶۹۹ دیبرویل^۲ یکی از افسران بحریه از طرف لوئی چهاردهم مأمور تصرف لوئیزیان گردید. این شخص بینای سه قلعه محکم در مصب شط میسی-سی پی دست برد که لوئیزیان را در مقابل حملات ناگهانی انگلیسها محارست نماید. اما تصرف قطعی این سرزمین از زمان روی کار آمدن لا در قسمت مالی فرانسه و تبلیغاتی که جهت فروش سهام معادن ذیقیمت آن ناحیه کرده شروع شده است.

ساکنین مستعمرات فرانسه در آن اوان بیش از ۸۰۰۰۰ نبودند. با اینحال چون موجبات زحمت انگلیس ها را فراهم کرده بودند دولت انگلیس در رعب و هراس سختی زیسته جنگ با فرانسه را از مسائل قطعی و لازم میشمرد.

چون قریب یکسال بود که بین فرانسویان مقیم لوئیس بورگ

و انگلیس های ساکن بستن اختلافات دائمی برپا بود (۱۷۴۳)

بالاخره لوئی پانزدهم در سال ۱۷۴۴ در اروپا بدولت انگلیس

که در آن تاریخ با ماری ترز متحد بود اعلان جنگ داد. بهمین مناسبت قریب چهار هزار نفر از انگلیس های مقیم مستعمرات امریکائی به مستعمرات فرانسوی هجوم آوردند. منتهی در ابتدا هیچیک از طرفین پیشرفتهای نمایانی نکرده فقط دولت انگلیس لوئیس بورگ را متصرف شد.

در سال ۱۷۴۱ دوبلکس بجای دوما به منصب ریاست کل

مستعمرات آسیائی نائل آمد. این شخص که خود را همواره

در معرض تهاجم انگلیس ها میدید بالاخره چاره ای جز حمله

فتح مدرس بتوسط
فرانسویان

بمدرس نداشت.

بهمین مناسبت در سال ۱۷۴۶ باتفاق لابوردونه^۱ امیر البحر فرانسوی آن ناحیه را فتح کرد.

اما انگلیسها در سال ۱۷۴۸ با ۸۰۰۰ نفر از سپاهیان خویش پندبشری را تحت حملات سخت خود قرار دادند. بسکان^۲ امیر البحر انگلیسی پس از دو ماه محاصره پندبشری بالاخره بتمنگ آمده عقب نشینی اختیار کرد. منتهی در همان اوان مصالحه اکس لاشاپل عداوت دولتین انگلیس و فرانسه را در اروپا مبدل به دوستی کرده انگلیسها بآدادن لوئیس بورک بدولت فرانسه مدرس را نگاهداری کردند چون صاحبان اسهام کمپانی تجارتی هند فرانسه میگفتند که ما فقط برای مسائل تجارتی نه اقدام بجهنگ بتشکیل کمپانی پرداخته ایم و از طرف دیگر دولت انگلیس فرانسه را در ورسای بجهنگ تهدید میکرد بالاخره لوئی پانزدهم دوپلکس را از هند طلب نموده گودو^۳ را که شخصی بیکفایت بود بجای وی فرستاد و با این اقدام امپراطوری هندوستان را از دست داد (۱۷۵۴).

باین معنی که گودو بمحض ورود بآن سرزمین در مدرس معاهده ای با انگلیسها منعقد کرد (دسامبر ۱۷۵۴) که بموجب آن دولت فرانسه را از کلیه متصرفاتی که بر اثر کاردانی دوپلکس بدست آمده بود محروم نمود.

معاهده مدرس که معروف به عهد نامه گودو میباشد لوئی پانزدهم را تنگین و دست اورا از سر زمینی که چند برابر فرانسه بود کوتاه کرد.

شش ماه پس از معاهده گودو يك سلسله محارباتی بین دولتمین محاربات هفت ساله فرانسه و انگلیس اتفاق افتاده که معروف بمحاربات هفت ساله

(ژوئن ۱۷۵۵ - ژانویه ۱۷۶۱) شده است. انگلیسها در نزدیکی ترنو^۴ سه کشتی فرانسوی را که حامل سربازان عازم کانادا بودند غرق ساخته سپس در کلیه بنادر انگلیسی و مواضع مهم دریائی بیش از ۳۰۰ کشتی تجارتی آن دولت را معدوم ساختند دولت فرانسه پس از تردید زیاد سه هزار نفر بر باست ژنرال لالی تولندال^۵ که

مزدی شجاع بود بهندوستان فرستاد . ولی انگلیس ها بالاخره یونددیشری را محاصره و فتح کردند (ژانویه ۱۷۶۱) .

دولت فرانسه پس از این شکست دیگر چندان قدرتی در هندوستان نداشته انگلیس ها مقدمات بیرون کردن ایشان را از آن سر زمین فراهم می آوردند .

چون فرانسویان جمعی از اهالی بومی را بریاست واشینگتن در ساحل رود خانه اهیو در معرض حملات خود قرار داده

تسلط انگلیسها
بر کانادا و هند

بودند انگلیسها نیز بعده ۶۰۰۰۰ نفر به يك سلسله محارباتی با فرانسویان که بیش از ده هزار تن نبوده اند دست برده که مدت چهار سال (۱۷۵۵-۱۷۵۹) طول کشیده است .

حا کم کانادا بنام مارکی دو وودروی ^۱ مارکی دومنکالم ^۲ یکی از سرداران خود را مأمور دفاع از انگلیسها نمود . این سردار مدت سه سال (۱۷۵۵-۱۷۵۸) شجاعانه با ایشان جنگید ولی بالاخره با تصرف لوئیس بورک و قلعه کبک در سال ۱۷۵۹ بتوسط ولف ^۳ سردار معروف انگلیسی فرانسویان دیگر از پای در آمدند . لوئی پانزدهم چون خود را دیگر قادر بمقاومت و فرستادن سپاهیان بکانادا نمیدید مطابق معاهده پاریس (۱۷۵۹) کانادا و کلیه اراضی ساحل چپ میسی سی پی را به انگلستان واگذار کرده از جمیع حقوق خود در هند نیز صرف نظر نمود .

فقط پنج شهر پندیشری . شاندرناگور . کاریکال . یانائون و ماهه در تحت تصرف دولت فرانسه باقی ماند بشرط آنکه هیچگاه در نواحی مزبور بایجاد ساخلوی نظامی قیام ننماید . از طرف دیگر انگلیسها در هندوستان بتوسط کلايو ^۴ و وارن هس تینگس ^۵ بنگاله و نقاط دیگر را فتح کرده (۱۷۵۶) مجلس انگلیس نیز با قانون جدیدی کمپانی هند را در انتخاب حکام آزاد گذارد و این وضع تا سال ۱۸۵۷ (انقلاب هند) باقی بود .

فصل هشتم

تشکیل ممالك متحدۀ امریکای شمالی

دولت انگلیس بر اثر محاربات با فرانسه در امریکا و هندوستان
طغیان امریکائی ها
و علل آن
متحمل مخارج کزافی شده بالغ بر بیست و چهار میلیارد
فرانك گردید .

انگلیس ها چون جهت تهیه مخارج این جنگها مالیاتهای کزافی بر مردم تحمیل
کرده بودند دیگر با اضافه مالیات نمیتوانستند بر عایدات مملکتی بیفزایند . بهمین
مناسبت ژرژ سوم پادشاه انگلستان بصوابدید وزیر خود گرنویل^۱ بخیال استفاده از
موضوع تجارت مستعمرات و انحصار آن بدولت انگلیس افتاد .

از طرف دیگر انگلیسها میخواستند که اهالی امریکای شمالی بواسطۀ آنکه
دولت انگلیس برای حفظ استقلال ایشان از بذل مال و جان سربازان خویش دریغ
نکرده است در ادای قروض مملکتی شرکت نمایند و مخارج نظامیان انگلیس را در
آن سر زمین برای محارست امریکائیهها در مقابل اجانب نیز بمتحمل شوند .

برای پیشرفت این سیاست قوانینی وضع نمودند که بموجب آن تجارت مستعمرات
مخصوص به کشتی های انگلیسی شده ساکنین و مهاجرین آن نواحی حق دخالت

در این موضوع و استفاده از آن را نداشتند . از طرف دیگر دولت انگلیس تصمیم گرفت که در محاکم و دعاوی باید اوراق نمبر شده انگلیس را استعمال کرد تا از این راه نیز بر عایدات مملکتی اضافه گردد (۱۷۶۵) .

مهاجرین انگلیسی مقیم امریکا در مقابل میگفتند که آنها نیز باید از قانون آزادی آن مملکت باعتبار آنکه ترك تابعیت و ملیت نکرده اند استفاده نمایند .

بعلاوه این مسئله را نیز گوشزد میکردند که مالیات وقتی باهالی تعلق میگیرد که قوانین مربوطه بآن بتوسط نمایندگان ملت در مجلس عمومی وضع شود و چون مهاجرین امریکائی در آن مجلس نماینده ای ندارند پس ازدادن مالیات معاف میباشند نمایندگان مجلس عمومی چون بر اعتراض مهاجرین امریکائی اطلاع یافتند بالاخره بتحریر یک بیعت صدر اعظم و اکثریت آراء در مارس ۱۷۶۶ مالیات نمبر را ملغی نموده در عوض قانونی در خصوص مالیات بر اجناس انگلیسی وارده بامریکا از قبیل کاغذ ، آهن و چای وضع کردند (ژوئن ۱۷۶۷) .

امریکائیهها از خرید اجناس انگلیسی استنکاف نمودند و همین مسئله باعث ضعف تجارت آن مملکت گردید . دولت انگلیس چون خود را عاجز دید بالاخره در سال ۱۷۷۰ قانون مالیات بر اجناس مزبور را نیز بجز برچای که میدانست اهابی مستعمرات احتیاج زیادی بآن دارند لغو نمود .

اما امریکائیهها هم جلوگیری از ورود چای به مملکت خود کرده حتی در سال ۱۷۷۳ سه کشتی انگلیسی را که حامل این مال التجاره بود در نزدیکی بستی غرق نمودند ژرژ که بر این پیش آمد آگاهی یافت بستی را محاصره کرده بامریکائیهها گوشزد نمود که تا غرامت کشتی های غرق شده را ندهند دست از محاصره برنخواهد داشت نمایندگان مستعمرات مختلفه در فیلا دلفی اجتماع کرده باسم کنگره بری^۱ بنای مخالفت و تبلیغات بر ضد دولت انگلیس را گذاردند و سپاهیمانی چند تربیت کرده در بعضی از مراکز مهم مخازن اسلحه نیز تعبیه نمودند .

جمعی از نظامیان انگلیسی که در آوریل ۱۷۷۵ مأمور بدست آوردن یکی از این مخازن در لکزینگتون^۱ نزدیک بستن بودند دچار حملات سخت عده ای از سربازان امریکائی گردیده قریب دویست نفر از ایشان مقتول شدند. این پیش آمد موجب جنگی بین انگلیس ها و امریکائیها شده که مدت هشت سال (۱۷۷۵-۱۷۸۳) دوام داشته است.

اعلان استقلال ژرژ سوم چون خود را حاضر جهت فرستادن سپاهیانی بامریکا نمیدید با دادن وجه هنگفتی به مارکراوهس کاسل^۲ در آلمان عده ای مرکب از پانزده هزار نفر آلمانی بآن ناحیت روانه داشت. ولی در همان اوان (مه ۱۷۷۶) ایالت ویرجینی استقلال خود را اعلام کرده نواحی دیگر امریکا نیز بتقلید آن سر زمین پس از چندی تردید اعلان استقلال دادند. از مضمون اعلامیه استقلال امریکا فکر آزادی و در واقع مفاد اعلان حقوق بشریت انقلاب کبیر فرانسه مشهود و آشکار میگردد.

امریکائیها بریاست واشینگتن که در آن تاریخ ۴۳ سال داشت **واشینگتن و جنگهای استقلال امریکا** بزحمت شانزده هزار نفر سپاهی نهیه دیدند. ریاست لشکریان انگلیس با دو نفر از سرداران معروف آن سرزمین ژنرال هو^۳

و بورگوبن^۴ بود. واشینگتن در ابتدا با وجود آنکه انگلیسی ها بوضعیت جغرافیائی امریکاچندان آشنائی نداشتند دوبار از آنان شکست خورد. (شانزدهم سپتامبر و چهارم اکتبر ۱۷۷۷). ولی بالاخره تلفات زیادی در محل ساراتوگا^۵ در هودسن بابشان وارد آورد (۱۷ اکتبر ۱۷۷۷).

در همان اوان فرانکلین عالم وفیزیک دان مشهور امریکا بفرانسه مسافرت کرده در فوریه ۱۷۷۸ بالاخره بعقد معاهده ای تجارتنی و تشکیل اتحاد با فرانسه بر ضد انگلیس نائل آمد. قبل از این اتحاد دولت فرانسه نیز مخفیانه بتوسط بومارشه^۶ که تجارخانه ای در امریکا داشت مقدار زیادی تجهیزات و البسه نظامی بمن انقلابیون

۱ - Lexington - ۲ - hesse-cassel - ۳ - Howe - ۴ - Burgoyne

۵ - Saratoga - ۶ - Beaumarchais

توزیع نموده حتی افسرانی لایق مانند مارکی دولافایت^۱ و دوک دونوآی^۲ را جهت تربیت نظامیان بومی روانه آن سرزمین نموده بود.

در سالهای ۱۷۷۹ و ۱۷۸۰ پیشرفت با انگلیسها بود ولی فرانسویان که هفت هزار نفر سپاهیان خود را بریاست روشامبو^۳ و ۳۸ کشتی بهمراهی یکی از امیر - البجرهای نامی خود بنام گراس بمساعدت امریکائیها فرستاده بودند بالاخره از راه دریا و خشکی انگلیسها را در ناحیه یورکتون^۴ در تحت محاصره شدید در آورده ایشان را وادار به تسلیم نمودند (۱۹ اکتبر ۱۷۸۱) این فتح موضوع استقلال امریکای شمالی را محرز و مسلم کرد.

انگلیس چون از حیث وضعیت مالی خود را ضعیف دیده قریب ۵ میلیارد لیور استرلینگ قرض داشت حاضر بصلح شده در اواخر سال ۱۷۸۲ پیشنهاد آن را بفرانسه نمود و سوم سپتامبر ۱۷۸۳ در ورسای بامضای طرفین رسید. مطابق این مصالحه انگلیسها استقلال امریکای شمالی را شناخته دولت فرانسه نیز بر اثر فتوحات بحری خود در آسیا و اروپا به نصف قسمتی از آنتیل و سنگال نائل آمد و در ساختن استحکامات دونکرك آزاد و مخیر شد.

در ماه مه ۱۷۸۷ مجلسی از ۵۵ نفر از نمایندگان نواحی

ریاست جمهور
واشینگتن

مختلفه امریکای شمالی تشکیل شد و باتفاق آراء ریاست جمهور

را به واشینگتن دادند. رئیس جمهور هر چهار سال یکبار

عوض شده ممکن بود همان شخص در صورت رضایت ملت دوباره بدان مقام انتخاب

گردد. رئیس جمهور حق امضای قرار داد، انتصاب سفراء و اعضاء اداری و انتخاب

وزراء را داشته هر وقت که میخواست ممکن بود ایشان را از مشاغل خود عزل نماید.

فصل نهم

علوم و ادبیات و صنایع ظریفه

دانشمندان قبل از قرن هفدهم اروپا معلومات خود را بر پایهٔ
فرضیات قرار داده مشاهدات و تجربیات را در علوم چندان
اهمیتی نمیدادند. در صورتیکه علماء قرن هفدهم فقط تجربه
را مایهٔ وصول بقواعد و قوانین کلی علمی دانسته فرضیات را
هیچ و باطل شمرده اند.

بزرگترین نمایندگان این طریقه یکی باکن^۱ انگلیسی (۱۵۶۱ - ۱۶۲۱)
صاحب کتاب معروف نوووم ارگانوم^۲ و دیگری دکارت (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) فرانسوی
است که در تألیف مشهور خود بنام دیسکورددولامتد^۳ بر دو فرضیات علمی و تحقیق در
اصول تجربی و تجسس حقیقت در دانش پرداخته است.

از ریاضی دانهای معروف این قرن پاسکال فرانسوی و لایب نیتز^۴ از اهالی
لابیزیک آلمان است که اولی اصول حساب احتمالات و دومی قواعد حساب فاضله را
ایجاد و وضع کرده اند.

کیلر (۱۵۷۱ - ۱۶۳۰) آلمانی واضع قوانین مدار سیارات در موقع

۱ - Bacon - ۲ - Novum-Organum طریقهٔ جدید ۳ - Discours de la methode

۴ - Leibnitz

گردش بدور آفتاب و کالیله ابطالیائی (۱۵۶۴ - ۱۶۴۲) مخترع دوربین نجومی از منجمین و اختر شناسان این عصر بوده اند ولی نیوتون انگلیسی (۱۶۴۲ - ۱۷۲۷) که قانون معروف جاذبه عمومی را پیدا کرده است بیش از دو عالم مزبور حائز اهمیت و اعتبار شده است .

غیر از دکارت و لایب نیتس و با کون سابق الذکر از فلاسفه معروف قرن هفدهم اسپینوزا^۱ هلندی صاحب کتاب معروف اتیک و مونا دولوژی^۲ است .

نمایندگان معتبر ادبیات اروپا در این دوره شکسپیر و میلتن انگلیسی . میشل سروانتس^۳ و اپ دووگا^۴ اسپانیولی . مالرب . بالزاک . کورنی . لاروشفو کو بوالو . لافونتن . مولیر . راسین فرانسوی میباشدند .

روبنس^۵ و فان دیک^۶ بلژیکی و رمبرنت^۷ هلندی در بین نقاشان قرن هفدهم شهرت فوق العاده ای تحصیل کرده در پرداختن مناظر و مریایا مهارت سزائی داشته اند .

در آثار ادبی قرن هجدهم فکر تقلید سبک کلاسیک ضعیف ادبیات . علوم و صنایع شده نویسندگان در نوشتهجات خویش بیشتر بابت مسائل فلسفی . در قرن هجدهم اجتماعی و علمی بوده اند . از نمایندگان معتبر ادبیات در

این دوره ولتر « ۱۶۹۴ - ۱۷۷۸ » شاعر فصیح و فیلسوف فرانسوی . منتسکیو « ۱۶۸۹ - ۱۷۵۵ » . روسو « ۱۷۱۲ - ۱۸۷۸ » . برناردن دوسن پیر^۸ « ۱۷۳۷ - ۱۸۱۴ » . دیدرو^۹ « ۱۷۳۱ - ۱۷۸۴ » و دالامبر^{۱۰} « ۱۷۶۹ - ۱۸۳۰ » میباشدند . این دو نفر اخیر علاوه بر اهمیتی که در تاریخ ادبیات فرانسه دارند در تنظیم انسیکلوپیدی^{۱۱} نیز زحمت زیادی متحمل شده اند . در قرن هجدهم علوم طبیعی که مقدمات آن از مائه هفدهم شروع شده بود

۱ .. Spinoza ۲ .. Éthique ۳ .. Monadologie ۴ .. Cerventès
۵ .. Lope de vega ۶ .. Rubens ۷ .. Van dyck ۸ .. Rembrandt
۹ .. Bernardin de Saint pierre ۱۰ .. Diderot ۱۱ .. D'alembert
۱۲ .. Encyclopédie

ترقیات نمایانی کرده علماء معروفی از قبیل لینه ^۱ « ۱۷۰۷ - ۱۷۷۸ » سوئدی صاحب کتاب معروف فوندامنتا بوتانیکا ^۲ و بوفن ^۳ فرانسوی « ۱۷۰۹ - ۱۸۸۸ » مؤلف از بوک دولاناتور ^۴ در تحقیقات علمی و فلسفی راجع بزمین بوجود آمده است. ترقی کلی در شیمی بر اثر زحمات لاوازیه عالم معروف فرانسوی صورت گرفته که بر اثر یافتن طریق تجزیه آب پایه اغلبی از قوانین راجع بعلم شیمی را محکم و مشید کرده است.

علم فیزیک ترقی فوق العاده ای در قرن هجدهم کرده جیمس وات ^۵ انگلیسی « ۱۷۳۶ - ۱۸۱۹ » در تکمیل ماشین بخار. فارنهایت ^۶ انگلیسی. رنومور ^۷ فرانسوی و سلسیوس ^۸ سوئدی در اختراع انواع سه گانه میزان الحراره خدمات نمایانی نموده اند. از طرف دیگر هرشل ^۹ منجم مشهور آلمانی با استفاده از اصول علمی علمای قرن هفدهم دوربین بزرگ نجومی خود را ساخت که بوسیله آن کلف های خورشید و عده زیادی از ستارگان را که با چشم غیر مسلح دیده نمیشوند با کمال وضوح مشاهده کرد علم موسیقی نیز در این قرن رونق و ترقی فوق العاده ای حاصل کرده است و نمایندگان مشهور این فن تمام آلمانی بوده که معتبر ترین آنها بنخ ^{۱۰} « ۱۶۸۵ - ۱۷۵۰ » گلوک ^{۱۱} « ۱۷۱۴ - ۱۷۸۷ » هایدن ^{۱۲} « ۱۷۸۲ - ۱۸۰۹ » و بالاخره موزار ^{۱۳} میباشد.

پایان



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۱۔ اگر ایک آدمی "مجلس" تھا، مجلس و مجلس
 جامعہ کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں
 ۲۔ اس لئے جو جامعہ قائم کیا گیا ہے وہ
 اور اگر اس میں "مجلس" ہے تو اس میں
 ۳۔ مجلس کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں
 ۴۔ مجلس کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں
 ۵۔ مجلس کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں
 ۶۔ مجلس کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں
 ۷۔ مجلس کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں
 ۸۔ مجلس کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں
 ۹۔ مجلس کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں
 ۱۰۔ مجلس کے لئے ایک ایسی جگہ ہے جہاں

